
۱۶۰
انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی
امام مهدی (ع) در حدیث ثقلین

بسم الله الرحمن الرحيم

امام مهدی علیه السلام در حدیث ثقلین

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حدیث ثقلین

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : امام مهدی(ع) در حدیث ثقلین/ [مولف] جمعی از نویسندگان

مشخصات نشر : تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، [۱۳۸۰].

مشخصات ظاهری : [۱۵۸] ص

فروست : (بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام ۱۱۰)

شابک : ۹۶۴-۷۴۲۸-۰۸-۰۱۶۰۰۰ریال

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۰؛ ۶۰۰۰ ریال

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۵۸ - ۱۵۵]؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : احادیث خاص (ثقلین) -- نقد و تفسیر

موضوع : محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- احادیث

شناسه افزوده : احادیث خاص (ثقلین). شرح

رده بندی کنگره : BP۱۴۵/ث۲۲۷۰۴۲۲الف۸ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۲۴۰۵۸

ص:۱

اشاره

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حدیث ثقلین

جمعی از نویسندگان

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حدیث ثقلین

مؤلف/ جمعی از نویسندگان

ناشر/ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

شمارگان/ سه هزار

نوبت چاپ/ سوم، پائیز ۱۳۸۸

لیتوگرافی و چاپ/ گنج معرفت

صفحه آرا/ عباس فریدی

بها/ ۲۰۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان

ص.پ: ۱۱۹- ۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن: ۸۸۹۸۰۹۹۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

ISBN: ۹۶۴-۷۴۲۸-۰۸-۱

ص:۲

فهرست مطالب

بخش سوم:

بررسی دلالت حدیث ثقلین۵۳

۱. شرح علامه مناوی۵۴

ص:۵

ص:۷

وَ قَد ترکتُ الثقلَیْن ف_یکم   الآل و ال_قرآن فی أَیدیْک_م

أنب_أنی اللَط_یف أَن یَتَّفِق_ا الی وُرود الحَوض لَنْ یَفْتَرقا

پس از خود دو چیز نفیس بر جای می گذارم:

اهل بیتم و قرآن؛ و این هر دو در دستان شماست،

خدای لطیف آگاهم ساخت که این دو با همند،

و تا ورودتان در حوض هرگز از هم جدا نمی شوند.

«از قصائد علامه عجیلی، عبقات الانوار، ج۱، ص۷۷۱»

ص:۸

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

برای شـناخت اسـلام و درک اصول و فروع آن دو منبع اصـلی و اساسی وجود دارد، نخست کلام خدا قرآن، که قانون اساسی اسلام است. و دیگری سنت و حدیث، که شارح و مفسر و مبین قرآن می باشد. این دو منبع اصلی دریافت مبانی اسلام است.

قرآن کلام خـداست که به تدریج بر پیامبر توسط فرشـته وحی نازل شده است. و در زمان پیامبر و به دسـتور ایشان توسط چند تن از اصحاب نوشته و جمع آوری شده است، و در آن تحریف و تغییری نیست.

حـدیث در لغت به معنـای ضـد قـدیم و در اصـطلاح روایی؛ گفتار، کردار و تقریری است که از پیامبر رسـیده است. به اجماع علمـا، حـدیث اصل دوم از اصول احکام است. فقها در بیان کتاب خـدا و در اسـتنباط احکامی که در قرآن درباره آنها آیه ای وارد نشده است، به حدیث مراجعه می کنند. از این رو حدیث یا مبین قرآن است، و یا

ص:۹

مؤکد آنچه در قرآن آمده است، و یا احکامی را اثبات می کند که قرآن به طور آشکار آن را بیان نکرده است.(۱)

بنابراین، اقوال، افعال و تقریرات پیامبر به صریح قرآن حجت است، و عامل هـدایت، رسـتگاری و نجات. زیرا: «لا یَنْطِق الّا عَن وَحْی و لا یُقِرُّ اِلّا الحَقّ الثابت؛(۲) پیامبر جز از وحی سـخنی نمی گویـد، و جز چیزهایی را که حق است و آدمی را از گمراهی نجات می دهد، تقریر نمی کند».

درباره سخن پیامبر و اطاعت از او، داوری قرآن چنین است:

«وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی؛(۳) (پیامبر) از روی هوا (بیهوده و بر اساس هوای نفس و گرایش های نادرست و غیر الهی) سخن نمی گوید، گفتار او همان چیزی است که به او وحی شده است».

«مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ؛(۴) هر که از رسول پیروی کند، همانا از خداوند اطاعت کرده است».

«وَإِن تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا؛(۵) اگر از پیامبر اطاعت کنید، هدایت می شوید، و راه درست را می یابی».

۱- ابن تیمیه، علم الحدیث (تحقیق و تعلیق موسی محمد علی)، ص ۹- ۸.

۲- ابن تیمیه، علم الحدیث (تحقیق و تعلیق موسی محمد علی)، ص ۹- ۸.

۳- نجم (۵۳): ۳-۴.

۴- نساء (۴): ۸۰.

۵- نور (۲۴): ۵۴.

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛(۱) کسانی که دستور و راهنمایی های پیامبر را بر نمی تابند، و با آنچه آن حضرت می گوید و می خواهد، مخالفت می کنند، بترسند از این که ممکن است آنان را فتنه ای یا عذاب دردناکی فراگیرد».

حدیث آنچه را در قرآن به اجمال مطرح شده، روشن می سازد، اطلاعات آن را مقید می کند، عام آن را تخصیص می دهد، احکام آن را به تفصیل باز می گوید، و مشکلات آن را توضیح می دهد. از این رو حدیث را می توان شارح اصول شریعت و قرآن دانست.(۲)

آنان که از پرتو درخشان احادیث، هدایت بجویند در دگرگونی های روزگار از راستی و سعادت محروم نمی مانند، کسانی که به این اصل اساسی چنگ زنند، به حیاتی مبارک و پاکیزه دست می یابند. «وَ ذلِك الاقتصار عَلی الکتاب رأیُ قومٍ لاَخلاقَ لهم؛ مردمانی که تنها کتاب را برای دینداری کافی بدانند و به آن بسنده کنند و به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ــ اقوال، افعال و ... ــ بی اعتنا باشند، بهره درست از دین ندارند». چه بسا این کار، آنان را به تاویلات نابجا وا دارد، ادعاهای باطل را مطرح سازند، در هواهای نفسانی فرو افتند، بی دلیل (قانع کننده و استوار) به طرح مسائلی بپردازند، و از منطق سالم و صحیح دور شوند. این بدان خاطر است

ص:۱۱

۱- نور (۲۴): ۶۳.

۲- علم الحدیث، ص ۱۲.

که رفتار و کردار پیامبر بر اساس نص صریح قرآن حق است.(۱) «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ؛(۲) و پس از حق چیزی جز گمراهی نیست».

برای حدیث تقسیمات زیادی ذکر شده است. بعضی از آنها به ۸۲ قسم می رسد: حدیث متواتر، مشهور، صحیح، حسن، ضعیف، مرسل، مرفوع، مسند، موقوف، مقطوع، شاذ، منکر، معروف، متروک، مضطرب، متفق، ناسخ و... (۳)

در یک تقسیم کلی، حدیث را به سه قسم تقسیم کرده اند:

۱. صحیح؛ ۲. حسن؛ ۳. ضعیف. زیرا حدیث یا مقبول است و یا مردود، حدیثی که بالاترین صفات قبول را داراست، حدیث صحیح نامیده می شود. حدیث حسن برخی از این ویژگی ها را دارد و حدیث مردود ضعیف است.

در نگاه دیگر، حدیث به خبر واحد و خبر متواتر تقسیم می شود. متواتر آن است که گروهی آن را نقل کنند، و تعداد آنها به اندازه ای باشد که به طور عادی اتفاق آنها بر کذب محال گردد. انگیزه های نقل خبر دروغ از آنان نفی شود، و در آنچه خبر می دهند پوشیده گویی و شبهه روا نباشد. چنین خبری موجب علم است، و

۱- علم الحدیث، ص ۲۴.
۲- یونس (۱۰): ۳۲.
۳- علم الحدیث، ص ۸۱.

انسان به صدق آن یقین می یابد.(۱) خبر واحد آن است که به حد تواتر نرسد، و علم قطعی به صدور آن پدید نیاید.(۲)

ابن تیمیه می گوید: مقصود از متواتر هر خبری است که علم آور باشد. و علم گاه از کثرت مخبران حاصل می شود، و گاه به خاطر ویژگی هایی که راویان دارند (متدین هستند، ضابطند) پدید می آید. و گاه خبری قرائنی را در بردارد که از مجموع آنها علم به دست می آید، (۳) (از این رو) در تواتر عدد معتبر نیست.(۴)

وی می گوید: خبری را که ائمه حدیث پذیرفته اند، و به تصدیق آنان رسیده است و یا به موجب آن عمل کرده اند، نزد جماهیر خلف و سلف (نسل اندر نسل عالمان) مفید علم است. و این اخبار متواتر معنوی است. ولی برخی چنین خبری را مشهور و مستفیض می نامند، و خبر را به متواتر، مشهور و خبر واحد تقسیم می کنند.(۵)

با توجه به این اشاره کوتاه درباره حدیث و این که خبر متواتر، مستفیض، و واحد، هر سه اعتبار دارد، می توان گفت حدیث ثقلین از احادیث بسیار معتبر است، زیرا:

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۶.

۲- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۶.

۳- علم الحدیث، صص ۱۶- ۱۱۵.

۴- علم الحدیث، ص ۱۱۸.

۵- علم الحدیث، ص ۱۱۶.

۱. حـدیث ثقلین از احادیث متواتر است، و در صـدور آن از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نمی توان تردید داشت.(۱) این حدیث را ۳۴ نفر از اصحاب به طرق گوناگون روایت کرده اند. و به مناسبت های مختلف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را یادآور شـده است.(۲) و(۳) تعـداد محـدثان بزرگ اهل سـنت که این حـدیث را نقل کرده انـد، از سـده دوم هجری تا قرن چهاردهم هجری به ۱۸۷ تن می رسد.(۴) بعضـی از بزرگان مانند حافظ محمد بن طاهر مقدسـی (ابن قیسـرانی)، متوفای سال ۵۰۷ هجری در این زمینه رساله ای مستقل نگاشته است.(۵) و(۶)

۲. حدیث ثقلین به تصریح کسانی چون حاکم، ابن حجر و سیوطی از احادیث صحیح است.(۷) که در تعریف آن گفته شده: «الصحیح ما اتّصَلَ سندُه بِعُدول ضابِطین بِلا شذوذٍ ولا علّه خَفیّه؛(۸) حدیث صحیح آن است که در سلسله سند آن

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۷ و ۸۲- ۵۷۵.

۲- عبقات الانوار، ج ۴- ۳ ص ۱۱- ۱۰.

۳- علامه سـخاوی در کتاب استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسلو ذوی الشرف پس از تفسیر آیه مودت، حدیث ثقلین را از طریق مختلف نقل کرده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: عبقات الانوار، ج۲- ۱، ص ۸۳- ۵۷۵.

۴- عبقات الانوار، ج ۲- ۱، صص ۱۵-۹.

۵- عبقات الانوار، ج ۲- ۱، صص ۶۲- ۳۶۱ و نیز ج ۶-۵، صص ۴۵- ۱۲.

۶- عنوان رساله ابن قیسرانی چنین است: «طرق حدیث انی تارک فیکم الثقلین».

۷- ر.ک به متن کتاب، بحث جایگاه سندی.

۸- اسنی المطالب، ص ۲۲.

راویان عادل قرار دارد، کسانی که به درستی خبر را ضبط می کنند و انتقال می دهند، فرد شاذ در سند حدیث وجود ندارد، و احتمال علت پنهانی و پوشیده در آن نمی رود».

بزرگانی چون ابن تیمیه حدیث متواتر را از اقسام حدیث صحیح می داند. بنابراین به فرض حدیث ثقلین متواتر نباشد از احادیث صحیح و معتبر دانسته می شود.

۳. حدیث ثقلین در صحیح مسلم آمده است که درباره آن عالمان بزرگ چنین اظهار نظر کرده اند:

ابن تیمیه می نویسد:

«فکثیر من متون الصحیحین متواترُ اللفظ عن أهل العلم بالحدیث و ان لم یَعرف غیرُهم انه متواتر، و لهذا اَکثر متون الصحیحین مما یَعلم علماءُ الحدیث علماً قطعیاً انّ النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قاله؛(۱) بسیاری از احادیثی که در صحیح بخاری و مسلم آمده است، نزد عالمان حدیث متواتر لفظی است، هر چند دیگران آنها را متواتر ندانند. و از اینرو عالمان حدیث یقیین دارند که بیشتر روایات این دو کتاب از پیامبر صادر شده است».

ابن صلاح می گوید:

«انّ مارویاه او احدهما فهو مقطوعٌ بصحّته،

ص:۱۵

۱- علم الحدیث، صص ۴- ۱۰۳.

والعلمُ القطعی حاصل فیه ...؛(۱) آنچه را بخاری و مسلم و یا یکی از این دو روایت کند، صحت آن قطعی است و علم قطعی به صحت آن حاصل می شود».

ابن حجر می نویسد:

«هما أصحّ الکتُب بعدَ القرآن بِإجماع مَن یُعَتّد به؛(۲) اجماع استواری وجود دارد که (صحیح بخاری و مسلم) صحیح ترین کتاب ها بعد از قرآن است».

حافظ ابوعلی نیشابوری می گوید:

«ما تَحْت أدیم السماء أَصَحّ مِن کتاب مسلم فی علم الحدیث؛(۳) در زیر آسمان صحیح تر از کتاب مسلم در علم حدیث، پدید نیامده است».

مسلم خود در کتابش می نویسد:

«أوردتُ فی هذا الکتاب ما صحّ و أَجمَعَ علیه العُلماء؛(۴) آنچه را صحیح است و علماء بر آن اجماع دارند، در این کتاب گرد آوردم».

۱- اضواء علی السنه المحمدیه أو دفاع عن الحدیث، ص ۲۷۸.

۲- عبقات الانوار، ج ۶- ۵، ص ۸۶۹ (به نقل از صواعق المحرقه).

۳- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳.

۴- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۱۶۳.

۴. به فرض حدیث ثقلین از احادیث آحاد باشد، خبر واحدی است که مورد پذیرش عالمان است، و افاده علم به صدور می کند.

ابن تیمیه می نگارد: «و خبرُ الواحد المتلقّی بالقبول یُوجب العلمَ عند جُمهورِ العلما، مِن اَصحاب أبی حنیفه و مالک و الشافعی و احمد، و هو قول اکثر اصحاب الاشعری کالاسفرائینی و ابن فورک...؛(۱) خبر واحدی که مقبول دانسته می شود، نزد جمهور عالمان موجب علم است. کسانی مانند اصحاب ابوحنیفه، مالک، شافعی، و احمد آن را علم آور می دانند. نظر بیشتر اصحاب اشعری مانند: اسفرایینی و ابن فورک نیز همین است».

۵. و نیز اگر آنچه گذشت نادیده انگاشته شود، و حدیث ثقلین از احادیث «حسن» به حساب آید، باز هم اهتمام به آن لازم است؛ زیرا در اصطلاح ترمذی، حدیث حسن، روایتی است که در میان راویان آن کسی به کذب متهم نشود، و نیز شاذ مخالف با احادیث صحیح نباشد.(۲) ابن کثیر می گوید: «و کتاب الترمذی اصل فی معرفه الحدیث الحسن؛(۳) کتاب ترمذی در شناخت حدیث حسن اصل است».

پیداست که حدیث ثقلین در صحیح ترمذی آمده است.(۴)

بعضی از متأخران درباره حدیث حسن چنین اظهار نظر کرده اند:

۱- علم الحدیث، ص ۱۰۴.

۲- علم الحدیث، ص ۱۰۱.

۳- علم الحدیث، ص ۱۰۱.

۴- ابو عیسی ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۸.

«الحدیثُ الذی فیه ضعفٌ قریب محتمل، هوالحدیث الحسن، و یَصْلَحُ للعمل به؛ حدیث حسن، حدیثی است که در آن ضعف احتمالی وجود دارد، و صلاحیت دارد به آن عمل شود».

۶. همچنین می توان ادعا کرد که الفاظ اساسی حدیث ثقلین در قرآن به کار رفته است و مضمون آن از کتاب الهی استفاده می شود.(۱) و نیز اگر کسی این حدیث را از احادیث «حوض» به حساب آورد، ادعای گزافی نکرده است. زیرا در برخی از نقل ها در آغاز آن وصف حوض آمده است. و در بسیاری از آنها جمله «وَلَنْ یَفْتَرِقا حتی یَرِدا عَلَیَّ الحوض»(۲) وجود داد. روشن است که احادیث حوض، نزد عالمان حدیث، تواتر لفظی(۳) و معنوی دارد(۴)، و حتی کسانی که خبر متواتر را در سنت نفی کرده اند، احادیث حوض را مستثنا دانسته اند.(۵) این شواهد، همه به نحوی صدور و مضمون حدیث ثقلین را تقویت می کند و بر اعتبار آن می افزاید، و آدمی را از بی توجهی به آن بر حذر می دارد.

۱- واژه «ثقلان»، «استمسک»، «اهل البیت»، «کوثر»، جمله «واعتصموا بحبل الله» و... در قرآن آمده است، و مضمون گویایی درباره این حدیث دارد. در متن کتاب این ویژگیها بیشتر روشن می شود.

۲- صواعق المحرقه، ص ۷۵.

۳- اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۸۰.

۴- علم الحدیث، صص ۲- ۷۱.

۵- علم الحدیث، ص ۱۱۹.

به این ترتیب روشن می گردد که حدیث ثقلین، از احادیث مسلم و قطعی است. و اکنون در این رساله سخن از این حدیث است، در سنت نبوی و دو چیز گرانمایه به جا مانده از پیامبر، که عصاره همه دین و تعالیم الهی به حساب می آید.

سخن در تمسک است، تمسک به قرآن و عترت، و هدایت یابی در پرتو این دو، شناخت کتاب خدا و عمل به آن و درک عظمت عترت و نقش محوری کتاب و عترت در نجات و سعادت آدمی و بقا و قوام جامعه های انسانی.

در قرآن آنچه زندگی درست را برای آدمی فراهم می سازد و به او قوام می بخشد، و نیازهای اصلی اش را بر می آورد، و فطرت انسان را زنده می سازد، و او را به کمال می رساند؛ آمده است. صراط مستقیمی که مسلمان با پیمودن آن تعالی می یابد، در قرآن نمایانده شده است. این کتاب در زمینه خلقت هستی، و انسان، ارزش هایی که زندگی بسامان در دنیا و فرجامی نیک در آخرت را به همراه دارد، اصول و احکامی که به زندگی فردی و اجتماعی جهت درست می دهد، حقایق و واقعیت ها را می نمایاند، و عمل به آن به سعادت انسان در هر دو جهان می انجامد.

این کتاب علم و هدایت، در سخن پیامبر ثقل اکبر نامیده شده است، و پیامبر مردمان را به تمسک به آن فراخوانده است، چنانچه

در دیگر احادیث نیز از مردمان خواسته شده که به قرآن چنگ زنند و از آن جدا نگردند. در صحیح مسلم جابر از پیامبر نقل می کند:

«و أنّی قد ترکتُ فیکم ما لَن تَضِلّوا بعده اِن اعْتَصَمْتُم به، کتاب الله، و انتم مسئولون عنّی فما أنتم قائلون؛(۱) همانا من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم، که اگر به آن چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید. و آن کتاب خدا (قرآن) است. و شما درباره من و آنچه بر جای نهاده ام بازپرسی می شوید، پس چه خواهید گفت (اگر نسبت به من و قرآن کوتاهی کرده باشید؟)».

پیامبر در حدیث ثقلین و احادیث فراوان دیگر(۲)، قرآن را مانند ریسمانی معرفی کرده است که رابط بین انسان و خداست. و راه هموار برای حرکت به سوی بی نهایت و عوالم بی پایان الهی.

همچنین در این حدیث پیامبر مردم را به شناخت و پیروی از یک شیء گرانمایه دیگر، که ثقل اصغر نامیده شده، دعوت می کند. چیز نفیسی که عِدل قرآن است، و به منزله همتای قرآن دانسته می شود. و این بدان معناست که ویژگی ها و امتیازات کتاب خدا، در این ثِقل نفیس، که پیامبر آن را اهل بیت و عترت خود می داند، موجود است. و همچون قرآن بیانگر بسیاری از چیزها و حقایق و

۱- منتخب الصحیحین من کلام سید الکونین، ص ۱۱۶.

۲- ر.ک: مجمع الزواید و منبع الفواید، ج۱، ص ۱۷۴؛ علم الحدیث، ص ۳۵.

اصول است. و تمسک به آن انسان را نجات می دهد، و غفلت از آن گمراهی و تباهی می آورد.

حدیث ثقلین نکات درس آموز و مهمی را در بردارد. و چنانچه عالمان و محدثان سنت از آن استفاده کرده اند. خبر از گسست ناپذیری قرآن و عترت، تا روز قیامت می دهد.

علامه مناوی در توضیح حدیث می نویسد:

«و فی روایه انّ اللطیف اَخْبَرَ نی أَنّهما «لن یفترقا» ای الکتاب و العتره، أی یستمرّا متلا زمین «حتی یردا عَلَیَّ الحوض» أی الکوثر یوم القیامه. زاد فی روایه «کهاتین» و أَشارَ بأَصْبَعَیْهِ، و فی هذا مع قوله أولاً انّی تارك فیکم، تلویحٌ بل تصریحٌ بأنهما کتوأمین خَلَّفَهما، وَ وَصّی أمتّهَ بِحُسن مُعاملتهما، و ایثار حَقَّهما علی اَنْفُسِهم و اسْتِمساك بهما فی الدین؛(1) در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای لطیف مرا خبر داد که قرآن و عترت همراه همند، و این تلازم ادامه دارد تا این که در حوض کوثر در قیامت بر من وارد آیند. در روایتی اضافه شده که پیامبر دو انگشت خود را کنار هم نهاد و گفت: مانند این دو. این جمله از روایت و نیز صدر آن که می فرماید من دو چیز گرانمایه بر جای می گذارم، اشاره دارد بلکه تصریح است به این که پیامبر قرآن و عترت را به صورت ملازم با هم، در میان

۱- فیض القدیر، ج۳، ص ۱۹.

امت گذاشـته است. و به مردمان سـفارش کرده که با این دو به نیکی رفتار کننـد، و بر خودشان مقدم بدارند، و در دین به این دو چنگ زنند».

و نیز بر اسـاس این حـدیث، در هر زمـانی و در هر نسـلی از امت اسـلامی فردی از اهـل بیت وجود دارد، و عالمان بزرگ اهل سنت این حقیقت را بازگو کرده اند.

مناوی می نگارد:

«قـال الشـریف: هـذا الخَبَر یفِهم وجودَ مَن یکونُ أهلاً للتمسُّک به من أهل البیت، و العترهِ الطاهره فی کلِّ زمن الی قیامِ الساعه، حَتّی یَتَوجَّهَ الحَثُّ المـذکور الی التمسـک به کمـا أن الکتـاب کـذلک فَلِـذلک کـانوا أمانـاً لِأهـلِ الأرض. فـاذهَبُوا ذَهَبَ أهلُ الأرض؛(۱) شـریف (سـمهودی) گویـد: ایـن خـبر (حـدیث ثقلین) می فهمانـد که فردی از اهـل بیت و عـترت، که اهلیت برای تسمک دارد تا زمان قیامت وجود دارد. همان گونه که قرآن چنین است. در غیر این صورت، فراخوان پیامبر به تمسک به اهل بیت معنای درست نمی یابد. و از این روست که اهل بیت برای ساکنان زمین سـبب ایمنی و بقایند، و آن گاه که از میان بروند (و فردی از عترت در زمین نماند) اهل زمین نابود می شوند».

ابن حجر نیز می نویسد:

«و فی أحادیثِ الحثِّ علی التَمَسّک بِأهلِ البیت اِشارهٌ الی عَدَم انْقِطاع مستأهلٌ منهم لِلتمسّک

ص:۲۲

۱- فیض القدیر، ج ۳، ص ۲۰.

به الی یَومِ القیامه...»؛(۱) در احادیثی که مردمان را بر می انگیزد که به اهل بیت متمسک شونـد و به دامان عترت چنگ زننـد. اشاره است به این که همواره فردی از آنان که شایستگی برای تمسک دارد تا روز قیامت موجود است».

این مضـمون را علّامه عجیلی(۲) شـهاب الـدین دولت آبادی، (۳) کمال الـدین جهرمی، (۴) نیز بـازگو کرده انـد. و نیز علامه زرقانی، (۵) و مولوی حسن زمان، (۶) سخن نورالدین سمهودی در «جواهر العقدین»(۷) را در این زمینه، در کتـاب های خود آورده اند. و این همه استواری مطلب را دو چندان می سازد.

و از آن جا که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را می دهد، و بارها آن را به مناسبت های مختلف بازگو می کند، روشن می گردد که جدایی ناپذیری قرآن و عترت از حقیقتی اسـتوار حکایت دارد، و واقعیتی است که هرگز تخلف نمی پذیرد. و «کلُّ علمٍ و کلُّ قولٍ رَدَّ علی مُخالِفَهِ النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فهو زَنْدَقَهٌ و

ص:۲۳

۱- صواعق المحرقه، ص ۹۰.

۲- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۶۷ (به نقل از ذخیره المآل).

۳- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۶۶ (به نقل از هدایه السعدا).

۴- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۶۶ (به نقل از براهین قاطعه).

۵- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۶۷، (به نقل از شرح مواهب الدنیه).

۶- عبقات الانوار، ج ۴-۳، صص ۸- ۶۷ (به نقل از قول مستحسن).

۷- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۶۶.

شَیْطَنَه؛(۱) هر علم و سخنی که به مخالفت با گفته پیامبر بینجامد، بی دینی و شیطنت است».

اکنون کتاب حاضر به تبیین برخی از نکات این حدیث گرانمایه می پردازد. انگیزه اصلی این است که عظمت حدیث ثقلین نمایان شود و بررسی های بیشتر در این باره ادامه یابد. به راستی این سؤال بسی اساسی و مهم است که چرا پیامبر بارها و در هنگام رحلت با تأکید، بار دیگر مردمان را به تمسک به قرآن و عترت دعوت می کند، و نجات و هلاکت را دائر مدار پیروی از این دو، و یا روی برتابی از آنها می داند.

این کتاب روشن می سازد که ثقل اصغر و همتای قرآن، موعود آخرالزمان است. او کسی است که دگر بار اسلام را حیات می بخشد، به کتاب و سنت پیامبر عمل می کند، تفرقه را بر می اندازد، دین واحد را در جهان می گستراند، همگان را به آیین توحید و اعتصام به «حبل الله» فرا می خواند. و حکومتی را بر پا می دارد که اهل آسمان ها و زمین و همه موجودات عالم خشنود می گردند، و زمین را که پر از ظلم و ستم گشته است، آکنده از عدل و داد می سازد.

این یگانه روزگارکه رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم آمدن او را بشارت داده، مردی از این امت و از نسل پیامبر و از اهل بیت و عترت آن حضرت است. او کسی است که پیامبر در این حدیث تاکید کرده که مسلمانان به

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۵۶۸ (به نقل از هدایه السعداء).

دامنش چنگ زنند، از او جدا نگردند، در اطرافش گرد آیند، به او محبت ورزند، و در گستره هدایت هایش راه جویند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسائل بسیاری در زمینه مسائل آخرالزمان و مهدی گفته است:

از صورت و جمال مهدی،

از سیرت، اخلاق و صفات آن پیشوا،

از علم وجود و کرمش،

از چگونگی داوری و قضاوت او،

از اصلاحاتی که در زمان حکومت مهدی پدید می آید،

از کسانی که با او بیعت می کنند،

از عیسی که از آسمان فرود می آید، و پشت سر مهدی نماز می گذارد،

از ندای آسمانی و آیات سماوی،

از آشوب ها و فتنه ها و علاماتی که پیش از ظهور مهدی رخ می دهد،

از محل ظهور و یاران آن حضرت و ویژگی های آنها،

از این که ملائکه مهدی را یاری می رسانند،

از این که چگونه زمینه های قیام او پدید می آید،

از برکاتی که هنگام ظهور مهدی جهان را فرا می گیرد،

از شرف و منزلت مهدی،

از مدت خلافت او،

و...

این مسائل همه در کتاب های خاصی که عالمان اهل سنت درباره مهدی نوشته اند و تعداد آنها نزدیک به ۵۰ کتاب می رسد، آمده است. «عرفُ الوردی»، «عقد الدرر»، «البرهان»، «المشرب الوردی» نمونه هایی از آنهاست.

باری؛ حدیث ثقلین از همراهی عترت و گسست ناپذیری آن از قرآن خبر می دهد، و این که در هر زمانی فرهیخته ای از خاندان پاک پیامبر وجود دارد و این کتاب نیز اشاره ای است کوتاه به بزرگی منزلت قرآن و عترت، و نقش اساسی این دو در حیات آدمی. و یادآوری مصداقی روشن از عترت، که همان مهدی است، و در سنت پیامبر پیشینه ای استوار دارد. هر چند برخی از روشنفکر نمایان بر نفی آن اصرار می ورزند؛ و با اندیشه ای واژگون به این مسأله حیاتی می نگرند، و راهنمایی های درست و سعادت ساز را در ساخت و پردازهای ذهنی خود می جویند. از آن جا که شهامت نفی اصل دین و سنت را ندارند، با مهارت های موذیانه در سنت زدایی و زندگی غیردینی می کوشند، آنچه را اصول کلی است و به گرایش های نفسانی آنها آسیب نمی رساند، بر می گیرند و آنچه را که به مذاقشان تلخ می آید، و سازگار با امیال لذت جویانه خود نمی بینند، و سلطه طلبی ها و تجاوز گری هایشان را محدود می سازد، توجیهات ناروا می کنند. و بر آنند تا دینداران را با خود همسو سازند تا در فضای بی دینی زمینه های تأمین خواسته های شهوانی بیشتر و گسترده تر

ص:۲۶

برایشان فراهم آید، و آدمیان از اندیشه مدینه آرمان و در عین حال عینی و قابل تحقق اسلامی باز مانند، و در راستای خواسته های به حق و فراموش شده انسان نکوشند.

امید که این کتاب مورد توجه دانش پژوهان و معتقدان به آینده روشن و درخشان جهان در پرتو اصول و هدایت های دینی، قرار گیرد و عظمت قرآن و عترت در دل ها بدرخشد و با آمدن فردی از عترت و تحقق مدینه فاضله اسلامی به دست مهدی، آدمی به خواسته های به حق خود برسد. و دیگر بار اسلام بر سراسر گیتی حاکم گردد.

حدیث ثقلین با فریادی بلند و روشن تمسک به قرآن و عترت را مطرح می سازد و همه را به سوی این دو فرا می خواند و راه هدایت و رستگاری را در ظلمت های زمانه و تجاوزگری های انسان، در پرتو هدایت قرآن و عترت می داند. و فرمان پیامبر است که خود می گوید: «فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم؛(۱) هر گاه شما را به چیزی فرا خواندم، تا حدی که می توانید آن را انجام دهید. (نهایت تلاش خود را به کار بندید)».

بر مسلمانان است که در حد توان به دعوت پیامبر درباره تمسک به قرآن و عترت جامه عمل بپوشانند. از ناپاکی ها و نارواها خود را تزکیه کنند، از هدایت الهی هدایت جویند و برای فراهم آمدن زمینه

۱- منتخب الصحیحین، ص ۲۲۳.

احیای مجدد اسلام به دست عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بکوشند. و آنچه را بایسته است برای ظهور مصلح آخرالزمان انجام دهند. و در حالت آماده باش به سر برند، تا ندای آن مهدی همه جا طنین افکن شود و روزگار پرشکوه آن حضرت که عزّت بخش مسلمانان و احیاگر اسلام و قرآن است، فرا رسد. و رنج ها، نامردمی ها و کمبود ها و بی حرمتی های مظلومان جهان پایان یابد. و آن مصلح حقیقی هر چیزی و هر کسی را در جایگاه بایسته اش قرار دهد. و همه طاغوت ها، زبردستان و زورگویان و زیاده خواهان را براندازد.

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

ص:۲۸

بخش اول: متن حدیث ثقلین در کتب اهل سنت

اشاره

ص:۲۹

حدیث ثقلین را حدود ۳۴ نفر از اصحاب نقل کرده اند(۱) و بزرگان اهل سنت که این حدیث را در طول قرن ها در کتاب های خود آورده اند، به ۱۸۷ نفر می رسد.(۲) این حدیث به وسیله راویان گوناگون، با تغییر اندکی در الفاظ، با کم و زیادهایی بازگو شده است. و مناسبت ها و موقعیت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را به این حدیث توجه داده، مختلف است.(۳) ابن حجر در کتاب صواعق، آن را حدیث تمسک به (قرآن و عترت) می نامد.(۴)

صحیح مسلم(۵)، صحیح ترمذی(۶)، مُستدرک(۷)، مسند احمد بن حنبل(۸)، مسند عبد بن حمید(۹)، کنزُ العمال(۱۰)، سنن دارمی(۱۱)، سنن

۱- عبقات الانوار، ج ۴- ۳، صص ۱۱- ۱۰ و نیز ج ۲-۱،صص ۸۳- ۵۷۵.

۲- عبقات الانوار، ج۲- ۱، صص ۸۲۴- ۱۵.

۳- عبقات الانوار، ج۲- ۱، ص ۶۶۵ و ج ۴-۳ ص ۱۱.

۴- صواعق المحرقه، ص ۷۵.

۵- صحیح مسلم، ج ۵.

۶- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۷- مستدرک الصحیحین، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۴۸.

۸- مسند، ج۴، ص ۳۶۶ و ج۵ ص ۱۸۱، ج۳، صص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹.

۹- عبد بن حمید، مسند، ج۷، ص ۱۰۲.

۱۰- کنزل العمال، ج۱، صص ۷۶-۱۷۲.

۱۱- ابن بهرام دارمی، سنن، ج۲، ص ۴۳۱.

بیهقی(۱)، جـامع الاـصول(۲)، فیض القــدیر(۳)، تفسـیر ابـن کـثیر(۴)، تفسـیر درالمنثـور(۵)، التحـاج الجـامع للأـصول(۶)، الخصائص(۷)، حلیـه الاولیـاء(۸)، اسـد الغـابه(۹)، صواعـق المحرقه(۱۰)، طبقـات الکـبری(۱۱)، تاریـخ بغـداد(۱۲)، المسـند الجامع(۱۳)، جامع الصغیر(۱۴)، نمونه هایی از کتاب هایی است که حدیث ثقلین را آورده اند. در برخی از این کتاب ها، حدیث بسیار مورد توجه قرار گرفته و ابعاد آن شرح داده شده است.(۱۶)

۱- سنن بیهقی، ج۲، ص ۱۴۸.

۲- جامع الاصول، ج۱، ص۱۸۷.

۳- فیض القدیر، ج۳، صص ۲۰-۱۹ و ج۲ ص۲۱۷.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج۹، ص ۱۱۴.

۵- الدرالمنثور فی التفسیر المأثور، ج۲، ص ۲۸۵.

۶- التاج الجامع للأصول، ج۳، ص ۳۴۸.

۷- نسائی، الخصائص، ص۲۱.

۸- حلیه الاولیاء، ج۱، ص ۳۵۵ و نیز ج ۹، ص ۶۴.

۹- اسد الغابه، ج۲، ص ۱۲.

۱۰- الصواعق المحرقه، صص ۷۵ و ۸۹.

۱۱- طبقات الکبری، ج۲، ص ۱۹۴.

۱۲- تاریخ بغداد، ج۸، صص ۴۳- ۴۴۲.

۱۳- المسند الجامع، ج۵، ص ۵۵۱.

۱۴- الجامع الصغیر، ج۱، ص ۴۰۲.

۱۵- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۹، صص ۶۴- ۱۶۲ و نیز ج۱۰، ص ۳۶۳.

۱۶- به عنوان نمونه، علاـمه مناوی این حـدیث را که سیوطی با تغییر انـدکی در الفاظ در دو جای جامع الصـغیر می آورد، در فیض القدیر شرح می دهد. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به؛ فیض القدیر، ج۲، ص ۲۱۷ و ج۳، صص ۲۰ – ۱۹. ابن حجر نیز در کتـاب صواعق، ص۹۰ به شـرح این حـدیث پرداخته است. و شـهاب الدین دولت آبادی در هدایه السـعدا، یکایک الفاظ و جمله های این حدیث را توضیح می دهد.

نمونه هایی از متن این حدیث چنین است:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «اَیّهاالناس... فأنّی سائِلُکم حین تَرِدُون عَلَیّ عن الثَّقَلَیْن فَانْظُروا کیف تَخْلِفُونی فیهما؛ الثِقْلُ الأـکبر کتـابُ الله.. فاستمسِـکوا به لاـ تَضِـلّوا... و عترتی أهـل بیتی، فـأنّه قَـدْ نَبَّأنی اللطیفُ الخَبیر انّهمـا لَنْ یَفْترِقـا حتّی یردا علیّ الحوض»؛(۱) ای مردمان! آن گاه که در رستاخیز نزد من آیید، از دو چیز نفیس از شما می پرسم؛ پس نیک بنگرید که درباره این دو پس از من چه می کنیـد، ثقـل و گرانبهای بزرگ تر کتاب خـداست، که اگر به آن چنگ زنیـد، گمراه نشویـد (و ثقل دیگر) عترت و اهل بیت من است. همانا خـدای دانا و لطیف مرا خبر داده که این دو از هم جدا نشوند، تا در حوض (میقات و وعده گاه مخصوص در قیامت) نزد من آیند».

۲. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم : «اَلاـ یا ایّهاالناس ... انی تارک فیکم الثقلین؛ أوّلُهما کتابُ الله فی الهُـدی و النور، فخـذوا بکتاب الله وَ اسْتَمْسَـکوا به... و أهلُ بیتی؛ أُذکر کم الله فی أهلِ بیتی...»؛(۲) هان! ای مردم (من به زودی فراخوان پروردگارم را اجابت می کنم و به سوی او می شتابم) و در

۱- حلیه الأولیاء، ج۱، ص ۳۵۵.

۲- صحیح مسلم، ج۵، ص ۲۶.

میان شما دو چیز گرانبها بر جای می گذارم؛ نخست آن دو، کتاب خداست، که هدایت و نور در آن است، پس کتاب خدا را برگیرید و به آن متمسک شوید. و گرانقدر دیگر اهل بیت من است، خدا را به یادتان می آورم درباره اهل بیتم».

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «و أَنَّکم واردونَ علیّ الحوض، عَرضُه ما بین صَنْعاء الی بُصری، فیه عددُ الکواکب مِنْ قَدَحانِ الذهب و الفضّه، فَانْظُروا کیفَ تَخْلِفونی فی الثقلین، قیل و ماالثَّقَلانِ یا رسول الله قال: الأکبرُ کتابُ الله طَرْفُه بیدِالله و طرفُه بأیدیکم. فَتَمسَّکوا به لَن تَزِلّوا و لن تَضِلّو، والأصغرُ عترتی. و انّهما لن یَفْترقا حتی یَرِدا علی الحوض و سألتُ لهما ذلک ربّی، و لا تُقَدِّموهما فَتَهْلِکوا ولا تُعَلِّمُوهما فانّهما أَعْلَمُ منکم؛(۱) همانا شما در حوض نزد من می آیید؛ گستره آن از صنعاء تا بصری است، به شمار ستارگان ظرف های طلا و نقره در آن قرار دارد. پس بنگرید (بعد از من) درباره دو چیز نفیس و مهم چگونه رفتار می کنید. کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! این دو چیز گرانقدر چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ثقل بزرگ تر کتاب خداست، که (همچون ریسمانی) یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دستان شماست (و رابط بین شما و خداست). و اگر به آن دست یازید، هرگز نلغزید و گمراه نشوید. و ثقل کوچک تر عترت من است. این دو از هم جدانشدنی اند

۱- صواعق المحرقه، ص ۷۵؛ مجمع الزوائد، ج۹، صص ۶۳- ۱۶۲.

تا در حوض بر من وارد آیند. و این تفکیک ناپذیری و با هم بودن این دو را، من از خدا خواسته ام. از این دو پیشی نگیرید، وگرنه هلاک می گردید. و به قرآن (چیزی) نیامیزید (اندیشه ها و نظرات خود را بر آنها تحمیل نکنید، و خویش را داناتر ندانید)، که آنها از شما آگاه ترند».

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «أنِّی خَلَفْتُ فیکم اِثْنَتَیْن، لَن تَضِلّوا بَعْدَهما أبداً؛ کتابَ الله و نَسَبی، و لن یفترقا حتی یرد عَلَیِّ الحَوْضَ؛(۱) در میان شما دو چیز بر جای می گذارم، که پس از آن دو هرگز گمراه نشوید؛ کتاب خدا و نسبم، این دو از هم جدا نشوند، تا در حوض نزد من آیند».

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «انّی تارک فیکم خَلیفَتَیْن: کتابَ الله ... و عترتی اهل بیتی؛ و أنهما لن یفترقا حتی یَرِدا علیّ الحَوْضَ؛(۲) من می روم و در میان شما دو جانشین بر جای می گذارم؛ یکی از آن دو کتاب خداست و دیگری اهل بیت من است. و این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد آیند».

۶. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «ترکتُ فیکم شَیْئَین لن تِضِلّوا بعدهما؛ کتابَ الله و سُنَّتی ولَن یفترّقا حتی یَرِدا

۱- مجمع الزوائد، ج۹، ص ۹ و صص ۱۶۶؛ کشف الاستار، ج۳ (تحقیق حبیب الرحمان اعظمی) صص ۲۲۳.

۲- جامع الصغیر، ج۱، ص ۴۰۲؛ مسند الجامع، ج۵، ص ۵۵۱؛ مجمع الزوائد، ج۱، ص ۱۷۵؛ مجمع البحرین فی زوائد المعجمین، ج۳، (تحقیق محمد حسن اسماعیل شافعی)، ص ۴۰۶.

علیّ الحوض؛(۱) در میان شما دو چیز بر جای می گذارم که هر گز پس از آن دو گمراه نشوید؛ کتاب خدا و سنتم، این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض نزد من آیند».

۷. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «قد ترکتُ فیکم ما اِن أَخَذْتُم به لَن تَضِلّوا؛ کتاب الله ــ تعالی ــ سَبَبُه بِيَدِه و سَبَبُه بأَيْدِيكم، و اهل بيتی؛(۲) در میان شما چیزی را بر جای نهادم که تا آن را بر گیرید هر گز گمراه نشوید: کتاب خدای متعال، که یکسوی آن در دست خدا است و سوی دیگرش در دستان شما، و اهل بیتم».

چنانچه در این احادیث ملاحظه می شود، در برخی از نقل ها به جای واژه «ثقلین»، واژه های «خلیفتین»، «اثنتین» و «شیئین» است. و در حدیثی به جای کلمه «عترتی»، واژه «نسبی» جلب توجه می کند. و نیز در بعضی از احادیث تغییرات اندکی در الفاظ حدیث مشاهده می شود. به عنوان نمونه در آغاز احادیث مختلف این جملات و الفاظ جلب توجه می کند: «فانّما أنا بشرٌ یوشک اَنْ یأتی رسولُ ربّی فأُجیب»، «کأنّی قد دُعیتُ فأجُیب»، «فأنّی لَأَرانی یُوشک اَنْ أُدْعی فَأُجیب»، «اَیُّها النّاس! انّه قد نَبَّأَنی اللطیفُ الخبیر»،

ص:۳۵

۱- فیض القدیر، ج۳، صص ۲۹۲ و ۵۴۳.

۲- المطالب العالیه بزوائد الثمانیه، ج۴، (تحقیق ابی بلان و غنیم بن عباس غنیم)، ص ۲۵۲.

«انّی قـانِتٌ فیکم اثنین»، «انی مُخَلِّف فیکم الثَقَلَین»، «فـأنّی مُوشـک أن اُدْعی فَـأَجیب»، «یُوْشَک ان اُقبَضُ قَبْضاً سـریعاً»(۱)، «اِنّی مقبوضٌ»(۲)، «اِنّی لکم فَرَطٌ»(۳). و اینهـا همه در معنای حـدیث تغییر اساسـی پدیـد نمی آورد، و از اهمیت تمسّک به قرآن و عترت نمی کاهد. بلکه جنبه صدور روایت از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بیشتر تقویت می شود و بر استحکام سندی آن می افزایـد. و این گونه تعـدد در الفاظ که دارای مضـمون یکسانند و گوناگونی راویان و طریق حدیث، به نحوی تواتر معنوی حدیث را می رساند.

واژه «سنّتی»

آنچه در این میان شایان توجه می نماید، کلمه «سنتی» است، که درباره آن یادآوری نکاتی، خالی از فایده نیست:

۱. حدیث با این واژه در برخی از کتاب های معتبر اهل سـنّت مشاهده نمی شود. و کسانی مانند سـیوطی آن را روایت صـحیح نمی داند.

۲. بـا توجه به جایگـاه والای عترت در اسـلام و روایات صـحیحی که از پیامبر درباره آنها رسـیده است و کسـی در آنها تردید ندارد، لزوم

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۸۳- ۵۷۵ (به نقل از استجلاب ارتقاء الغرب و ص ۶۷۶ به نقل از عقد النبوی).
۲- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص ۶۲۵ (به نقل از احیاء المیت).
۳- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص ۶۲۷ (به نقل از درالمنثور).

گرامی داشت اهل بیت در میان عالمان اهل سنت نسل انـدر نسل امری مسـلم است. بزرگان در کتاب های خود بابی با عنوان بـاب «فضائل اهل البیت» آورده انـد.(۱) و نیز در این زمینه کتـاب هـای مسـتقل به نگـارش در آمـده است، می تـوان گفت که اهمیت عترت و توجه به آن و شـناخت اهل بیت، از فراخوان های اساسی سنت دانسته می شود، و تمسک به اهل بیت، مصداق تمسـک به سـنت است. و احـادیث فراوانی که در آنهـا واژه «عـترتی» و «اهـل بیتی» به کـار رفته، مراد از سـنت را در این مقـام روشن می سازد، و اطلاق سنّت در این جا به عترت منصرف است.

ملک العلما در «هدایه السـعدا» می گوید: در کتاب «شفاء» آمده است: «المُتمسّک بِسُنّتی عند فسادِ اُمّتی له أجرُ مائه شهید؛ آن روز که مردمان به فساد گرایند، هر که چنگ در زند در سـنت من، مر او را ثواب صد شـهید باشد، و آن سنت دوستی قرآن و فرزندان رسول است».(۲) وی در فراز دیگری می نویسد:

ص:۳۷

۱- به عنوان نمونه: هیثمی در مجمع الزوائد، ج۹، صص ۶۸- ۱۶۵ بابی دارد به نام «باب فضائل اهل البیت»، ابن حجر عسقلانی نیز در مطالب العالیه، ج۴، ص ۲۶۲، بابی با همین عنوان آورده است. در سـنن بیقهی، ج۲، ص ۱۴۸ عنوان چنین است : «باب بیان اهل بیته الذین هم آله». در مسند احمد حنبل، ج۳، ص ۱۶۷ عنوان «مسند أهل البیت» جلب توجه می کند.

۲- عبقات الانوار، ج۴-۳، صص ۷۴ – ۲۷۳ و نیز ج۲-۱، صص ۶۸-۵۶۶.

«عزیز من! دوستی و تمسک به اولاد رسول به فعل و قول مصطفی و به نصوص ثابت است... پس هر که با قرآن و فرزندان رسول تمسک ندارد، اگرچه علم اولین و آخرین بخواند، چون کتابیست، و اگر زهد کند مانند راهب است، و فردای قیامت او را به روی اندازند در دوزخ».(۱)

۳. برخی از کسانی که حدیث ثقلین را با واژه «سنّتی» آورده اند، آن را از امور یقینی دانسته اند. سیاق کلام آنها نشان می دهد که روشنی حدیث و مسلّم بودن دلالت آن، در حدی است که آن را از سند بی نیاز می کند؛ زیرا هیچ مسلمانی نمی تواند در تمسک به قرآن و سنت شک کند، و آن دو را از عوامل اصلی و محوری هدایت و نجات ندانند. اساس اسلام و مسلمانی بر این دو استوار است.(۲) و در این مطلب تردیدی وجود ندارد. همین ویژگی خود بر صحت دیگر واژگان حدیث و درستی مضمون و جملات آن می افزاید، و با توجه به آن می توان از ضعف برخی از راویان که در دسته ای از نقل ها ادعا

۱- عبقات الانوار، ج۴-۳، صص ۷۴ – ۲۷۳

۲- موسی محمد علی در مقدمه ای بر کتاب احمد بن تیمیه (علم الحدیث) می نویسد: «رهایی از تشنجاتی که به جامعه اسلام هجوم می آورد و رشد می کندو فرقه هایی که با اندیشه های خود حق را نادرست می نمایانند، و به انحراف از سنت نبوی دست می یازند، و افکار وارداتی و فلسفه های ناکارآمد را دنبال می کند و دغدغه ها و اضطراب هایی که امروزه با آن رو به رو هستیم... رهایی از همه اینها در بازگشت به کتاب و سنت است. وی پس از این جمله، حدیث تمسک را با لفظ «سنتی» به جای «عترتی» می آورد.

شده است، چشم پوشید و اصل صدور حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتمی و یقینی دانست.

۴. با توجه به کثرت نقل حدیث با واژه «عترت» و «اهل بیت» و یا هر دو، به وسیله راویان مختلف در کتاب های گوناگون (تفسیر، حدیث، تاریخ و...)، از سوی عالمان اهل سنت در قرون متوالی و نیز قلت نقل حدیث با واژه «سنّتی»، می توان دریافت احتمال تحریف لفظ در واژه «سنتی» به مراتب بیش از دیگر واژه هاست، به ویژه آن که این واژه از نظر ظاهری به واژه «نَسَبی» بسیار شبیه است. و احتمال این که عالمان و بزرگان حدیث در ذکر واژه «عترت» و «اهل بیت» اشتباه کرده، و معنای آن را مورد توجه قرار نداده باشند، بسیار بعید به نظر می رسد.

۵. این که در کتاب گرانسنگ و معتبر اهل سنت، یعنی در صحیح مسلم که همتای صحیح بخاری- والاترین مجمع حدیثی ــ است، جمله «اُذَکرُکم الله فی اَهْل بیتی»، (۱) در پایان حدیث چند بار تکرار شده است، خود تأییدی است بر این که یکی از دو ثقل و یکی از دو میراث گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، «اهل بیت» است نه «سنت». زیرا سنت در زمان پیامبر در میان مسلمانان امری پذیرفته بود. و از نخستین گام ها در اسلام و مسلمانی به حساب می آمد. از این رو یادآوری و سفارش نسبت به آن، با این شدت نیاز نبود. و این

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۶؛ منتخب الصحیحین، ص ۷۷؛ مسند احمد، ج۴، ص ۳۶۷ .

چنین ترغیب و ترهیب ویژه ای درباره آن، به جا و مناسب با شان و منزلت مسلمانان نمی نمود.

ص:۴۰

بخش دوم: بررسی اسناد حدیث ثقلین

اشاره

ص:۴۱

حدیث ثقلین از نظر سند خدشه ناپذیر و از نظر دلالت روشن است گرچه بنا بر ادعای هیثمی برخی از راویان این حدیث ضعیف و برخی منکرند، و در بعضی از آنها اختلاف است.(۱) ولی در مجموع با توجه به جرح و تعدیل ها و نظر به جوانب مختلف و شواهد و مؤیدات، حدیث ثقلین در دسته احادیث صحیح قرار دارد، و عالمان بسیاری به صحت آن تصریح کرده اند، در بسیاری از کتاب ها آمده است، و راویان از صحابه به ده ها نفر می رسد، و به مناسبت های مختلف پیامبر آن را باز گو کرده است.

۱. اظهار نظر مسلم بن حجاج

امام مسلم حدیث ثقلین را در صحیح خود به طرق متعدد روایت کرده است. و خود درباره کتابش می گوید: «لیس کلُّ شیءٍ عندی صحیحٌ وَ ضَعْتُه هُنا، انّما وَضَعْتُ ما أَجْمَعُوا علیه؛ تنها آنچه در نظر خودم صحیح می آمد، در این کتاب نیاوردم، بلکه آنچه را اجماعی است و همه بر صحت آن اتفاق دارند، نقل کردم».(۲)

۱- مجمع الزوائد، ج۹، صص ۷۷- ۱۶۵.

۲- عبقات الانوار، ج ۲-۱. ص ۸۳۷.

شیخ عبدالحق دهلوی نیز نظیر این اظهار نظر را از سوی مسلم تأیید می کند.(۱) و از این گذشته بزرگان بسیاری چون: ابن صلاح، ابواسحاق و ابو حامد اسفرایینی، شیخ ابواسحاق شیرازی، قاضی عبدالوهاب مالکی، عبدالرحیم سرخسی حنفی، ابوعلی حنبلی، ابن فورك، ابن طاهر مقدسی، عسقلانی، سیوطی، شاه ولی الله و... قائلند که صحت احادیث صحیحین قطعی است.(۲) و در آنها تردید بی مورد است. پیداست که حدیث ثقلین در صحیح مسلم آمده است. و از این حکم به صحت آن می شود، و در دسته احادیثی قرار می گیرد که علماء حدیث به صحت آن اتفاق نظر دارند.

۲. دیدگاه ابوعیسی ترمذی

حدیث ثقلین را ترمذی در صحیح خود نقل کرده است، که از کتاب های بسیار مهم حدیث به حساب می آید، و یکی از صحّاح ستّه است، که درباره آن علامه طیبی در کاشف می نویسد: اهل شرق و غرب به صحت احادیثی که در صحّاح ستّه آمده است، اتفاق نظر دارند.(۳) ترمذی خود درباره کتابش می گوید: «صَنَّفْتُ هذا الکتاب فَعَرَضْتُه علی علماء الحجاز، فَرَضُوا به. و عَرَضْتُه عی علماء العراق، فَرَضوا به. و عَرَضْتُه علی علماء الخراسان فَرَضُوا به، وَ مَنْ کان فی بَیْتِه هذاالکتاب، فکأنّما فی بیته نَبیٌّ

ص:۴۳

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱. ص ۸۳۷.

۲- عبقات الانوار، ج ۲-۱. ص ۸۳۷.

۳- عبقات الانوار، ج ۲-۱. ص ۸۵۲.

یَتَکلّم؛(۱) این کتاب را نوشتم، و از عالمان حجاز، عراق و خراسان خواستم درباره آن اظهار نظر کنند، همه آنها این کتاب را پسندیدند. این کتاب در خانه هر کس که باشد، گویا در منزلش پیامبری است که با او سخن می گوید».

حافظ ابوعلی نیشابوری صحیح مسلم را بر دیگر کتب احادیث ترجیح می دهد و می گوید: در زیر آسمان، صحیح تر از احادیث کتاب مسلم نمی توان یافت. دسته ای دیگر از عالمان نیز این گفته را تأیید می کنند، زیرا شرط مسلم در نقل روایت آن است که حدیث را دست کم باید دو نفر تابعی ثقه از دو نفر صحابی روایت کرده باشند، و این شرط (دو نفر راستگو و مورد اعتماد) باید در طبقات راویان وسلسله سند تا خود مسلم محفوظ بماند. و راوی علاوه بر عدالت می بایست شرایط شهادت را نیز دارا باشد. و پیداست که به نظر این گروه در صحیح بخاری این گونه دقت ها رعایت نشده است.(۲)

۳. نظر حاکم

حاکم نیشابوری در مستدرک پس از نقل حدیث از زید بن ارقم می نویسد: «هذا حَدیثٌ صحیح».(۳) این حدیث از احادیث صحیح است.»

ص:۴۴

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱. ص ۸۵۲.

۲- عبقات الانوار، ج ۲-۱. ص ۸۳۹.

۳- مستدرک الصحیحین، ج۳، صص ۱۰۹ و ۱۴۸.

۴. قول ابن حجر

ابن حجر در صواعق حـدیث تمسک را نقل می کنـد، و آنگاه اذعان می دارد که «هی روایةٌ صَحِیحه»؛(۱) این روایت (از نظر سند) روایت صحیح است».

۵. نظر سیوطی

سیوطی در جامع الصغیر این روایت را به دو طریق نقل می کند. و بنابر هر دو طریق آن را صحیح می داند.(۲) و گذشته از این در مقدمه کتاب خود می گوید که از احادیث آنچه را اتقان داشته و دارای سند استوار بوده است، نقل کرده است.

عبارت سیوطی در «جامع الصغیر» چنین است: «صح: لِاحمد فی مُسنده و الطَبَرانی فی الکبیر، کلاهما عن زیدِ بْنِ ثابت. حدیث صحیح».(۳)

احمد در مسندش، و طبرانی در «الکبیر» این حدیث را صحیح دانسته اند، و هر دو از زید بن ثابت روایت کرده اند. این حدیث، حدیث صحیح است.

۶. نظر شهاب الدین دولت آبادی (ملک العلماء)

ملک العلماء در «هدایت السعدا» و در «شرح سنت» حدیث ثقلین را

ص:۴۵

۱- صواعق المحرقه، ص ۱۳۶.

۲- فیض القدیر، ج۳، صص ۲۰-۱۹ و ج۴، ص ۲۱۷.

۳- جامع الصغیر، ج۱، ص ۴۰۲.

با قلمی شیوا و گویا نقل می کند و شرح می دهد. و درباره سند آن در کتاب اخیر می نویسد: «در صحت این حدیث، محدثان سلف و خلف متفق اند».(۱)

۷. توجه عالمان

حدیث ثقلین را بسیاری از عالمان اهل سنت در سده های متوالی مورد توجه قرار داده اند. و در کتاب های خود نقل کرده اند. تعداد این کسان بیش از ۱۸۰ نفر است.(۲) گذشته از کتاب صحیح مسلم و صحیح ترمذی و مسند احمد و مسند عبد حمید و مسند دارمی، این حدیث در صحیح ابن خزیمه، صحیح ابوعوانه، مسند بزار، مسند ابویعلی و فضائل القرآن (ابن ابی دنیا)، کتاب السنه (ابن أبی عاصم)، ذریه طاهره (دولابی)، مصاحب (ابن انباری)، امالی (محاملی)، کتاب الولایه (ابن عقده)، کتاب الطالبیین (جعابی)، معاجم سه گانه طبرانی، شرف النبوه (خرکوشی)، طرق حدیث الثقلین (ابن طاهر) و... آمده است.(۳) و گفته ابن جوزی را که بر ناصحیح بودن این حدیث ناظر است، بسیاری از بزرگان همچون ابن حجر، مناوی و... خطا دانسته اند. ابن حجر این سخن را ناشی از غفلت می داند و مناوی برخاسته از توهم و ابن شیخانی راهی به

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۵۵۹.

۲- عبقات الانوار، ج ۲-۱، صص ۱۵- ۹.

۳- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۹۰۵.

خطا.(۱) عالمان دیگری همچون سخاوی، سمهودی از اظهار نظر ابن جوزی در این باره در شگفت مانده اند. و از این خطای فاحش تعجب کرده اند.(۲)

۸. راویان حدیث

راویان حدیث ثقلین در میان اصحاب به دهها تن می رسد، حذیفه بن أُسَید، زید بن ثابت، ابوهریره، جابربن عبدالله، ابوسعید خدری، علی بن ابی طالب، حسن بن علی، ابوذر، سلمان، ابن عباس، زید بن ارقم، انس بن مالك، عمروبن عاص، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمان بن عوف، براء بن عازب، عبدالله حنطب، عدی بن حاتم، عقبه بن عامر، ابوقدامه انصاری، ... و فاطمه، ام سلمه و ام هانی، از آن جمله اند.(۳)

بنابراین که در تواتر، عدد معتبر باشد، با این همه راویان، حدیث تمسك از احادیث متواتر دانسته می شود، که مرتبه آن از نظر سند قطعی است. به گونه ای که یقین به صدور حاصل می شود، و احتمال

ص:۴۷

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۷- ۹۰۶.

۲- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۹۰۴.

۳- در این زمینه رجوع کنید به: کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴؛ المسند الجامع، ج ۵، ص ۵۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴؛ حلیه الاولیاء، ج۹، ص ۶۴؛ اسد الغابه، ج۳،ص ۱۴۷؛ صحیح مسلم، ج۲، ص ۳۶۲؛ صواعق المحرقه، ص ۱۳۶؛ فیض القدیر، ج۳، صص ۲۰- ۱۹؛ مستدرک، ج۳، ص ۱۴۸؛ طبقات الکبری، ج۲، ص ۱۹۴؛ عبقات الانوار، ج۴-۳، صص ۱۰- ۲.

توافق بر خلاف وجود ندارد.

ترمذی پس از نقل حدیث از جابربن عبدالله انصاری می نویسد: «فی الباب، عن أبی ذرو أبی سعید، و زید بن ارقم، و حذیفه بن أُسید».(۱)

این حدیث از ابوذر، ابوسعید زید بن ارقم و حذیفه نیز نقل شده است.

نور الدین سمهودی در کتاب «جواهر العقدین» این حدیث را به طرق متعدد نقل می کند و می گوید: «و فی الباب ما یَزیدُ عَلَی عِشرین من الصحابه».(۲)

شمس الدین سخاوی نیز در «استجلاب ارتقاء الغرف» پس از آن که حدیث را از ابوسعید خدری و زید بن ارقم نقل می کند، حدود ۲۰ نفر از اصحاب را بر می شمارد که این حدیث را نقل کرده اند.(۳)

ابن حجر مکی نیز در صواعق درباره سند حدیث این گونه اظهار نظر می کند «ثم اعلم انّ لحدیث التمسک بذلک طرقاً کثیره وردت عن نیّف و عشرین صحابیّاً؛(۴) بدان که حدیث تمسک به قرآن و عترت، طرق فراوانی دارد، این حدیث را بیست و اندی از اصحاب نقل کرده اند».

۱- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۱۱.

۲- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۱۱؛ فیض القدیر، ج۳، ص ۲۰.

۳- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۱۱.

۴- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۱۱.

۹. مناسبت های نقل حدیث

در این زمینه ابن حجر در صواعق می نویسد: «و مَرَّ له طرقٌ مبسوطه و فی بعضِ تلک الطرق أنه قال ذالک بِحَجّه الوِداع بعرفه. و فی أخری أنّه قاله بالمدینه فی مرضه، و قد أمَتَلَأَتْ الحُجْره من أصحابه، و فی أخری أنّه قال ذلک بِغدیر خُم، وفی أخری أنّه قال لمّا قام خطیباً بعد انْصِرافه من الطائف... و لا تَنا فی اِذ لا مانعَ من أنّه کرَّرَ علیهم ذلک فی تلک المواطن و غیرهما، اِهتماماً بِشأن الکتاب العزیز و العِتره الطاهره؛(۱) طرق گسترده ای برای حدیث تمسک در قبل ذکر گردید... در برخی از آنها آمده است که پیامبر این حدیث را در حجه الوداع در عرفه، گفته است. و در بعضی گفته اند، آن حضرت در مدینه هنگام بیماری- در حالی که اصحاب اطرافش گرد آمده بودند ـ بیان کرده است. طریق دیگر این است که پیامبر این حدیث را در غدیر خم فرموده، و نیز آمده است که آن حضرت آن گاه که از سفر طائف برگشت، در ضمن خطابه ای آن را ایراد کرد... این طرق با هم سازگارند، زیرا مانعی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این جاها و در مکان های دیگر حدیث تمسک را بازگو کرده باشد، تا از این طریق مردمان به شأن کتاب عزیز و منزلت والای عترت طاهره، بیشتر توجه یابند و اهمیت دهند.

۱- عبقات الانوار، ج ۴-۳، ص ۱۱.

از آنچه گذشت می توان دریافت که حدیث ثقلین از احادیث صحیح و متواتر است. و اگر کسی آن را در حد حدیث «حسن» تنزل دهد، بنابر آنچه علماء حدیث درباره حدیث حسن گفته اند، بی توجهی نسبت به آن با دیانت سازگار نمی نماید. و اگر از هر حیثی به سند آن خدشه شود، باز هم نمی توان از عمل به مضمون آن سر بر تافت. زیرا در زمره احادیث ترغیب و ترهیب در می آید که تساهل در سند آنها رواست. خطیب بغدادی به نقل از ابن سنجری در این باره می گوید: «سمعتُ النوفلی... یقول: ... اذا رُوِینا عَنِ النبی صلی الله علیه و آله و سلم فَضائلِ الاعمال و ما لا یَضَع حُکماً و لا یرفعه تَساهَلْنا فی الأسانید؛(1) احمد بن محمد سجزی به نقل از نوفلی و او به نقل از احمد بن حنبل می گوید: هرگاه روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره فضائل اعمال به ما رسد، و حکمی را اثبات یا نفی نکند، از ضعف سندی آن چشم می پوشیم».

۱۰. یادآوری

اشاره

این نکته نیز شایان توجه به نظر می رسد، که نفی تواتر حدیث ثقلین از اعتبار آن نمی کاهد، زیرا در حدیث متواتر اختلاف است. بعضی آن را در سنت نفی کرده اند و برخی آن را ثابت می دانند:

۱- الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۳۴.

۱. شاطبی

امام شاطبی می نویسد: بیشتر نقل سنت با خبر واحد است، بلکه به ندرت می توان حدیثی را یافت که به طور متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده باشد.(۱)

۲. ابن صلاح

در نظر ابن صلاح، آنچه را بخاری و مسلم یا یکی از این دو روایت کند، صحت آن قطعی است. و در علم حدیث (و بحث اسناد) از متواتر بحث نمی شود. جزائری نیز در «توجیه النظر» گفته اخیر ابن صلاح را تأیید می کند، و در آن جای شکی نمی بیند.(۲)

۳. ابن تیمیه

شیخ الاسلام ابن تیمیه به کسانی که حدیث متواتر را نفی کرده اند می تازد، و تواتر را به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم می کند. در نظر وی عدد در تواتر شرط نیست، (۳) و تواتر نزد علماء حدیث از غیر آنها متمایز است.(۴) در باور ابن تیمیه حدیث «مَنْ کذَبَ عَلَیّ مُتَعَمّداً...» تواتر لفظی دارد، و احادیث شفاعت، حوض و... دارای تواتر معنوی است.(۵)

ص:۵۱

۱- أضواء علی السنه المحمدیه، صص ۸۰- ۲۷۹.

۲- أضواء علی السنه المحمدیه، صص ۸۰- ۲۷۹.

۳- علم الحدیث، صص ۵۸- ۱۵۷.

۴- «فأهل العلم بالحدیث والفقه قد تواتر عندهم من السنه ما لم یتواتر عند العامه، ک... الحوض...» . نزد عالمان حدیث و فقه، از سنت اخباری متواتر است، که نزد همگان متواتر نیست، مانند احادیث حوض... (علم الحدیث، ص ۱۱۹).

۵- علم الحدیث، صص ۲-۷۱ و ص ۱۱۹.

از مجموع این اظهار نظرها می توان دریافت که تواتر در احادیث حوض هم لفظی(۱) و هم معنوی است. در روایت های مختلف جمله ها یکسانند، و در احادیث گوناگون معنا و مضمون واحدی مورد توجه و سفارش قرار گرفته است.

با توجه به این نکته می توان ادعا کرد که حدیث ثقلین در دسته احادیث حوض قرار دارد، زیرا گذشته از پایان آن که به لفظ «حوض» ختم می شود، در برخی روایت ها اوصاف حوض در آغاز آن آمده است.(۲) و این خود بر جایگاه سندی این حدیث می افزاید.

همچنین شایان ذکر است که مضمون حدیث ثقلین با جملات دیگر نیز از پیامبر نقل شده که فرمود: «اُوصیکم بِکتاب الله و عترتی؛(۳) شما را به کتاب خدا و عترتم سفارش می کنم». و در بحر الانساب به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «حسبک کتاب الله و عترتی؛(۴) کتاب خدا و عترتم شما را کافیست».

مناسب است پایان بحث سندی، با سخن مولوی رشید الدین خان دهلوی در کتاب «ایضاحٌ لطافه المقال»، زینت یابد، وی می گوید: «آیا عاقلی تجویز می کند که اهل سنت با وجود این که مُتَشَبِّث به ثقلین اند، و به حکم حدیث «انّی تارک فیکم الثَقَلین» تمسک را به

۱- برخی از عالمان تواتر لفظی را در غیر حدیث «من کذب علی» و احادیث حوض چند حدیث دیگر نفی کرده اند (اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۸۰).

۲- صواعق المحرقه، ص ۷۵.

۳- عبقات الانوار، ج۴-۳، ص ۲۷۳.

۴- عبقات الانوار، ج۴-۳، ص ۲۷۳.

عترت طاهره، مثل تمسک به قرآن لازم می دانند. و حکم به وجوب محبّت اهل بیت اطهار، مثل محبت سرور ابرار می نمایند. با وجود روایت نمودن ایشان اخبار و احادیث فضائل حسنین را، که به درجه متواتر معنوی رسیده اند، بلا ضرورت داعیه بل وجود ورود احادیث حرمت بغض ایشان، اعتقاد [به] مضمون روایات وجوب حب این حضرات نداشته باشند».(1)

ص:53

1- عبقات الانوار، ج2-1، صص 91- 790 (به نقل از ایضاح لطافه المقال).

بخش سوم: بررسی دلالت حدیث ثقلین

اشاره

ص:۵۴

حدیث ثقلین از نظر دلالت واضح است. ابهام و اجمال در استعمال الفاظ آن وجود ندارد، و مراد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از آن به روشنی می توان دریافت.

۱. شرح علامه مناوی

سیوطی در جامع الصغیر حدیث را این چنین نقل می کند:

«انّی تارک فیکم خلیفتین: کتابَ الله حبلٌ ممدود ما بَیْنِ السماء و الأرْضِ، و عترتی اَهْلَ بیتی، و اِنّهما لَنْ یَفْتَرّقا حتی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ».

و مناوی در فیض القدیر، این گونه آن را شرح می دهد:

«انی تارک فیکم» بعدَ وفاتی «خلیفتین» زاد فی روایهٍ أَحَدُهما أکبرُ من الآخر، و فی روایه بدل خلیفتین، ثقلین، سَمّاهما به لِعَظْم شَأْنهما «کتاب الله» القرآن «حبل» أی هو حَبْل «ممدودٌ ما بینَ السَماءِ و الأرض». قیل اَرادَ به عَهْدَه. و قیل: السَبَبَ المُوصِل الی رضاه. «و عترتی» بمثناه فوقیه «أهل بیتی» تفصیلٌ بعد اجمال

ص:۵۵

بَدَلاً أو بياناً، وَ هُم أصحابُ الكساء الّذين أَذْهَبَ الله عنهم الرِّجْسَ و طَهَّرهُم تطهيراً. و قيل مَنْ حَرُمَتْ عليه الزكاهُ، وَ رَجَّحَهُ القُرطبى، يعنى اِنِ ائْتَمَرتم بِأوامر كتابه وَ انْتَهَيْتُم بِنَواهيه وَ اهْتَدَيْتُم بهُدى عِتْرتى وَ اقْتَدَيْتُم بِسيرتهم، اِهْتَدَيْتم فلم تَضلّوا. قال القرطبى (و غيره): هذه الوصيّه و هذا التأكيد العَظيم، يَقْتَضى وجوبَ اِحترامِ أهله و اِبْرارهم و توقيرهم و مَحبَّتهم، وُجوبَ الفروض مؤكده التى لا عُذر لأحدٍ فى التَخَلُّف عنها. هذا مع ما علم من خُصوصيّتهم بالنبى صلى الله عليه و آله و سلم و بأنّهم جزءٌ منه، فانهم أُصُوله التى نَشَأَ عنها، و فروعه التى نَشَأوا عنه (بها)، كمال قال: «فاطمهُ بضعهٌ منى» و مع ذلک فقابَلَ بنو أُميه عظيمَ هذه الحقوق بالمخالفهِ والعُقوق، فَسَفَكوا من أهلِ البيت دماءَهم، و سَبُوا نساءَهم، و أَسَرُوا صِغارَهُم، و خَرَبُوا دِيارَهم، و جَحَدوا شرفَهم و فضلَهم و استباحوا سَبَّهم و لَعْنَهم، فخالفوا المُصطفى صلى الله عليه و آله و سلم فى وَصيّته، و قابَلُوه بِنَقيضِ مَقصوده و أُمنِيّته. فواخَجِلهم اذا وَقَفوا بين يديه، و يافَضيحَتهم يوم يَعْرِضون عليه. «و انّهما» أى والحال أنهما و فى روايهٍ أن اللطَيفَ اَخْبَرَنى أنّهما «لن يفترقا» أىّ الكتاب و العتره اى يَسْتَمِرا متلا زِمَيْن «حتّى يَرِدا عَلَىّ الحوضَ» اى الكوثَرَ يوم القيامه. زاد فى روايه «كهاتين»، و أشار بِأِصْبَعَيْه. و فى هذا مع قوله أولاً انى تارک فيكم تلويحٌ بل تصريحٌ بأنهما كتوأمين خلفهما، و وَصّى أمّته بحُسن مُعاملتهما، و ايثارحَقِّهما على انفهسم، و استمساک بهما فى الدين. أما الكتاب فَلِأنّه معدنُ العلومِ الدينيّه و الأسرارِ والحكمِ الشرعيه و كنوزِ الحقائق و خفايا الدقايق. و اما العترهُ فَلِأنّ العُنْصُر اذا طابَ أعان على فهمِ الدين، فَطِيْبُ

العنصر یُؤَدّی الی حُسن الأخلاق، و محاسِنُها تُؤَدّی الی صفاءِ القلب و نَزاهَتِه و طهارته، قال الحکیم: و المرادُ بِعترته هنا؛ العلماءُ العاملون اِذهم الذین لا یُفارقونَ القرآن. اما نحُو جاهلٍ و عالمُ مِخْلَط، فَأَجْنَبیٌّ مِن هذا المقام (المرام)، ... و لایعارض حثّه هنا علی اتّباع عترته حثّه فی خبرٍ علی اتّباعِ قریش، لِأَنَّ الحکم علی فردٍ من أفراد العام بِحُکمِ العام، لا یُوجِب قَصْرَ العام علی ذلک الفَرْد علی الأَصَحّ. بل فائِدُتُه مزیدُ الِاهتمام بِشَأنِ ذلک الفردُ، و التَنْویه بِرَفْعَه قَدْرِه.(۱)

من پس از وفاتم در میان شما دو جانشین می گذارم، در روایتی آمده است که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است. و نیز در رروایتی لفظ «ثقلین» به جای «خلیفتین» مشاهده می شود. قرآن و عترت به خاطر بزرگی شأن و منزلتشان، ثقلین (دو چیز گرانمایه) نامیده شده اند.

کتاب خدا، قرآن، رشته ای است بین آسمان و زمین. گفته شده مراد عهد خداست. و گفته شده، مقصود از حبل بودن قرآن این است که قرآن همچون وسیله ای می تواند انسان را به مقام رضای الهی برساند.

عترت و اهل بیت معنای یکسانی دارند، اهل بیت به عنوان بدل یا بیان، تفصیل پس از اجمال است. و مراد از عترت را روشن می سازد،

۱- فیض القدیر،ج۳، صص ۲۰-۱۹؛ عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۹۸ – ۶۹۷.

که همان اصحاب کسایند. کسانی که خدا پلیدی را از آنان زدوده، و به پاکیزگی ویژه، آنان را آراسته است. گفته شده مراد از عترت کسانی از آنهاست که زکات برایشان حرام است. قرطبی همین معنا را ترجیح می دهد.

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این جمله ها می خواهد بگوید:) اگر به دستورات کتاب خدا عمل کردید، و از آنچه نهی کرده، دوری گزیدید و از هدایت عترت، هدایت جستید، و رفتار و کردار و گفتارتان را با سیره آنان همسو و سازگار ساختید، هدایت می یابید و گمراه نمی شوید.

قرطبی می گوید: این سفارش و این تاکید بس بزرگ، احترام اهل بیت را به طور مؤکد واجب می کند، به گونه ای که برای کسی عذری باقی نمی ماند. بر اساس این وصیت بر مسلمانان واجب است به اهل بیت محبت ورزند، به آنان نیکی کنند و بزرگشان بدارند.

و اگر این سفارش نبود بازهم احترام و بزرگداشت آنها واجب بود، زیرا نسبت آنان به پیامبر همه آشکار است. پیداست که آنان جزئی ازوجود پیامبرند، ریشه هایی اند که پیامبر از آنها برخاسته است، و شاخه هایی هستند که بر این درخت تناور روییده اند. چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود می فرماید: «فاطمه پاره تن من است».

و با این همه، بنی امیه این حقوق بس بزرگ را پاس نداشتند، و به مقابله و مخالفت با اهل بیت پرداختند، و آزارشان دادند. خون عترت پیامبر را ریختند، به خانواده آنها ناسزا گفتند، کودکانشان را

به اسارت گرفتند، و خانه هایشان را ویران ساختند و شرف و فضلشان را انکار کردند، ناسزا و لعن بر آنها را مباح دانستند، و به این وسیله وصیت پیامبر را زیر پا نهادند، و بر خلاف درخواست و آرمان پیامبر عمل کردند.

چقدر شرمنده می گردند، آن گاه که به حضور پیامبر برسند! ! و چه اندازه رسوا می شوند روزی که پرونده اعمالشان بر پیامبر عرضه شود! !

و این دو (در روایتی آمده است که خدای لطیف مرا خبر داده که این دو) یعنی کتاب و عترت هرگز از هم جدا نشوند، و همواره با همند، تا این که روز قیامت در حوض کوثر نزد من آیند.

در روایتی اضافه شده که پیامبر دو انگشت خود را کنار هم نهاد و اشاره کرد مانند این دو.

در این عبارت و آنچه در آغاز حدیث آمده است «انی تارك فیکم»، اشاره بلکه تصریح است به این که، قرآن و اهل بیت (مانند دوقلو) دو چیز با همند. و پیامبر این دو را با هم برجای گذاشته، و به امت سفارش کرده که با این دو بایسته و نیك رفتار کنند، و حق آنها را بر جانشان مقدم بدارند، و در دین (وآنچه صلاح دنیا و آخرت را تامین می کند) به این دو متمسک شوند. زیرا کتاب خدا معدن علوم دینی و اسرار حکم شرعی است، گنجینه حقایق نهان است و کانون دقایق پنهان. و لزوم تمسک به عترت از آن روست که جوهره

پـاک انسان را در فهم دین مـدد می رسانـد، و پاکیزگی عنصـر به حسن اخلاق می انجامـد، و محاسن اخلاق با صـفای قلب و طهارت آن پیوند می یابد.

حکیم ترمـذی می گوید: مراداز عترت در این جا عالمان عامل است، زیرا آنان کسانی اند که از قرآن جدا نمی شوند. عالمان ناپرهیزگار و آنان که در واقع جاهلند، از این مقام به دورند...

و این که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم در خبری مسلمانان را بر پیروی از قریش فرا خوانده است، با سفارشی که در این جا نسبت به عترت دارد ناسازگار نیست. زیرا بنا بر قول صحیح جریان حکم عام در فردی از افراد آن، موجب انحصار عام در آن فرد نمی شود، بلکه این شیوه اهتمام بیشتر شأن این فرد را می رساند، و یاد آور علوّ قدر آن است.

سیوطی در جای دیگر از جامع الصغیر حدیث را این گونه می آورد.

«اما بعد» الا ایّها الناس فأنّما أنا بَشَرٌ یُوشَک أن یَأتی رسولُ ربّی فُأجیب، و أنا تارک فیکم الثقلین: اوّلهما کتاب الله فیه الهُدی و النور، من استمسک به و أخـذ به کـان علی الهـدی، و من اَخْطَاَه ضَـلَّ فْخَذُوا بکتـاب الله تعالی، و اسْتَمْسَـِکوا به، و اهل بیتی. أُذَکرکم الله فی اهل بیتی، اُذکرکم الله فی اهل بیتی».(۱)

و علامه مناوی آن را این چنین شرح می دهد:

ص:۶۰

۱- فیض القدیر، ج۲، ص ۲۱۷.

«أما بعد اَلا اَيُّهاالناس» الحاضرون اوِ أَعم «فإنّما أنا بَشَرٌ يُوشَک أن يَأتی رسولُ ربّی» يعنی ملک الموت «فأجيب» أی اَموت، كنّیَ عنه بالاجابه اشارهٌ الی أنه يَنْبَغی تَلَقّيه بالقبول، كأنّه مُجيبُ اليه بِإختياره. «و انا تارک فيكم الثقلين» سَمّا به لِعظم شأنهما و شَرَفها «أوّ لهما كتاب الله» قَدَّمَه لِأَحَقِّيتهِ بالتَقَّدُم «فيه الهدی» من الضَلال «والنور، من استمسک به و أخذ به كان علی الهدی، و من اَخْطَأه ضَلَّ» أی اَخْطَأَ طريقَ السعاده و هَلَک فی ميادينِ الحَيْرَهِ و الشَقاوه. «فَخُذوا بكتاب الله تعالی، و استمسكوا به»، فانه السَبَبُ المُوصِلِ الی المقاماتِ العِلّيه و السعاده الأبديّه. «و اهل بيتی» و ثانيهما أهل بيته و هم من حَرُمت عليهم الصدقه من أقربائه. قال الحكيم : حَضَّ علی التمسک بهم لأنّ الأمر لهم معاينةً فهم اَبْعَد عن المِحنه، و هذا عامٌ أُريد به خاص، هم العلماء العاملون منهم، فخرج الجاهل و الفاسق، ... و كما أنّ كتاب الله منه ناسخٌ و منسوخ، فارتفع الحكمُ بالمنسوخ، هكذا اِرْتَفَعْت القُدْوَه بغيرِ علمائهم الصُلَحاء. و حَثَّ علی الوصيّه بهم لما عَلِمَ ممّا سَيُصيبَهم بعده من البلايا و الرَزايا، انتهی.

«أُذَكركم الله فی اهل بيتی» أی فی الوصيه بهم و احترامهم و كرّره ثلاثاً للتأكيد. قال الفخرُ الرازی: جعل الله تعالی أهلَ بيته مساوين له فی خمسه اَشْياء. فی المَحَبّه و تَحْريم الصدقه، والطهاره، والسلام و الصلاه، و لم يقع ذلک لِغيرهم. «تَتِمّه»: قال الحافظ جمالُ الدين الزرندی فی نظم «دُرَرُالسمطين»: وُرِدَ عن عبدالله بن زيد عن أبيه أنه (عليه الصلاه و السلام) قال «مَنْ أَحَبِّ اَنْ (يجعله) يُنْسأ له فی أجله و أنْ يَمَتَّعَ بما خوِّلَه الله (تعالی). فليُخْلِفنی فی

أهلی خِلافَهً حسنه، فمن لم یخلفنی فیهم بتره عمره، و ورد علیّ یوم القیامه مسوداً وجهه».(۱)

اما بعد، هان ای مردم که در اینجا حاضرید، یا اعم از حاضر و غائب (این زمان و زمانهای بعد)، بدانید که من _ مانند شما _ بشرم، نزدیک است که فرستاده پروردگارم، (ملک الموت) بیاید، پس او را اجابت کنم (یعنی بمیرم. با اجابت از لفظ مرگ، کنایه آورده، تا اشاره کند به این که به جاست آن را بپذیرد، گویا به اختیار به مرگ تن در می دهد).

و من در میان شما دو چیز گرانمایه بر جای می گذارم (دو چیز را نفیس و گرانقدر نامیده، به خاطر بزرگی شان و شرف آن دو)؛ نخست آن دو کتاب خداست. (کتاب را مقدم داشته زیرا سزاوار تقدم است) در آن هدایت است (از گمراهی)، و نور؛ هر کس به آن چنگ زند و برگیرد، بر طریق هدایت است، و هر کس از آن روی برتابد گمراه می شود (از راه سعادت به دور می افتد، و در میدان های حیرت و شقاوت هلاک می گردد). پس کتاب خدا رابرگیرید و به آن متمسک شوید (زیرا قرآن راه رسیدن به مقامات بلند مرتبه و سعادت ابدی است). و اهل بیتم (چیز نفیس دوم اهل بیت من است، و آنها کسانی از نزدیکان و خویشان پیامبر است که صدقه برایشان حرام است).

۱- فیض القدیر، ج۲، ص ۲۱۷ و نیز عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۹۶- ۶۹۵.

(حکیم ترمذی می گوید: پیامبر مردم را بر تمسک به اهل بیت فرا خوانده و ترغیب کرده است، زیرا این امر نسبت به اهل بیت بـا حضور پیـامبر، آنان را از مشـکلات دور تر می کنـد. و این حکم عامی است که از آن خاص اراده شـده است. و مقصود از اهل بیت علماء عاملند، از این رو کسانی از آنها که جاهل و فاسـقند، این فضـیلت را ندارند...، و چنانچه قرآن ناسخ و منسوخ دارد، و با آمدن ناسخ، حکم منسوخ مرتفع می شود. تمسک به اهل بیت نیز چنین است، کسان ناصالح از آنها قابلیت تمسـک را ندارنـد. پیـامبر نسـبت بـه اهـل بیـت مردم را سـفارش کرده اسـت، زیرا می دانسـته که به زودی پس از وی آنـان را بلاهـا و مصیبتها دربر می گیرد).

خدا را به یادتان می آورم درباره اهل بیتم (یعنی در سفارش نسبت به ایشان و گرامیداشت آنها. پیامبر این جمله را برای تاکید سه بـار تکرار کرده است. فخر رازی گفته است: خـدای متعـال اهـل بیت پیـامبر را بـا او در ۵ چیز همسـان قرار داده اسـت؛ در محبـت، در حرمـت صـدقه، در طهـارت و در سـلام و صـلوات. برای غیر پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و اهـل بیت او این فضیلتها نیست).

نکته پایانی در این باره، گفته حافظ جمال الـدین زرندی در نظم دررالسـمطین است. در آنجا روایتی از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل می کنـد که فرمود: «هرکس دوست دارد اجلش تاخیر افتـد، و از نعمتهای خدا در دنیا بهره مند شود، باید پس از من نسبت به اهلم، جانشینی نیک و

بایسته باشد. و اگرنه عمرش کوتاه می گردد، و روز قیامت نزد من رو سیاه خواهد بود.

۲. شرح ابن حجر

در صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی، در تنبیهی حدیث ثقلین را شرح می دهد و می نویسد:

«سمَّی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القرآن و عترته... ــ و هی بالمثناه الفوقیه الأهلُ و النسل و الرَهْطُ الأدنون– ثَقَلین، لأن الثقل کلّ نفیس خطیر مصون، و هذانِ کذلک؛ اِذ کلّ منهما معدنٌ لِلعلوم و الأسرارِ و الحِکمِ العلّیه، و الأحکامِ الشرعیه، و لذا حثّ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَی الاقتداء والتَمَسّک بهم، و التعلیم منهم. و قال: الحَمْدُلله جَعَلَ فینا الحکمهَ اهل البیت. (و قیل) سُمِّیا ثقلین لِثِقْل وجوبَ رعایهِ حقوقهما.

ثُمَّ الذینَ وَقَعَ الحَثُّ عَلَیهم منهم، انما هم العارفون بکتاب الله و سُنّه رسوله، اذهم الذین یُفارقون الکتاب الی الحوض. و یُویّد الخبرُ السابق (ولاـ تُعَلِّموهم فانّهم اَعْلَمُ منکم) و تَمَیِّزُوا بذلک عن بَقیّه العلماء لِإن الله اذهب عنهم الرجسَ و طَهّرهم تطهیراً، و شَرَّفُهم بالکرامات الباهره المزایا المتکاثره و قد مَرَّ ثَبَتَ هذا لِعموم قریش فاهل البیت أولی منهم ذلک، لأنهم امتازوا عنهم بخصوصیات لایُشارکهم فیها بقیه قریش.

و فی أحادیث الحث علی التمسک باهل البیت اشارهٌ الی عدم انقطاع متأهّلٍ منهم للتَمَسُّک به الی یوم القیامه، کما أنَّ الکتاب العزیز ذلک. و لهذا کانوا اَماناً لأهل الأرض، - کما یأتی- و یشهد لذلک الخبر السابق(فی کلّ خَلَفٍ مِن اُمّتی عُدول من اهل بیتی)...

ص:۶۴

ثم اَحقّ من یَتَمَسّک به منهم اِمامُهم و عالِمُهم علیُ بن ابی طالب (کرم الله وجه)، لما قَدِّمْنا مِن مَزیدِ علمه و دقائقِ مُسْتَنْبِطاته و مِن ثَمَّ قال ابوبکر: علیٌ عترهُ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای الذین حَثَّ علی التمسّک بهم، فَخَصَّهُ لِما قلنا...».(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن و عترت (خانواده و نسل و خویشان نزدیک) خود را، ثقلین نامیده است. زیرا ثقل هر چیز نفیس، ارزشمند و محفوظ است. و این دو چنین اند. هر کدام از آنها معدن علوم دینی اند و اسرار و حکم بلندمرتبه و احکام شرعی را در بردارند. و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را به تمسک و پیروی از این دو فراخوانده و خواسته است که از آنان علم بیاموزند، و فرموده: سپاس خدای را که در ما خاندان حکمت و علم را قرار داد. (و نیز گفته شده) که این دو از آن رو ثقلین نامیده شده اند که رعایت حقشان بس گران و سنگین است.

مقصود از عترت در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی از آنهاست که عارف به کتاب خدا و سنّت رسول اند، زیرا آنانند که تا ورود در حوض از قرآن جدا نمی شوند. روایتی که می گوید: «به آنها چیزی نیاموزید، که آنان از شما داناترند»این گفته را تاکید می کند.

وجه تمایز اینان از دیگر عالمان این است که خدا آنان را از آلودگی ها و زشتی ها پاک ساخته است، و به کرامات آشکار و مزایای فراوان مفتخرند.

۱- صواعق المحرقه، ص ۹، (به نقل از فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج۲، صص ۶-۵۵). و عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۶۶- ۶۶۵ و ۸۴- ۶۸۳.

دربـاره قریش روایتی است که می گویـد: «از قریش علم بیاموزیـد که آنـان از شـما عالمترنـد» هر گـاه این سـخن دربـاره همه قریش صادق باشـد، درباره اهل بیت به اولویت صـدق می کنـد، زیرا آنان به خصوصـیاتی ممتازند که قریشـی های دیگر فاقد آنند.

در احـادیث اصـرار بر تمسـک به اهل بیت، اشاره است به وجود پیوسـته کسـی از آنان که برای تمسک اهلیت دارد، تا قیامت. همان طور که قرآن چنین است، و از این روست که آنان سـبب ایمنی برای ساکنان زمین انـد. و حـدیثی که می گوید: «در هر نسلی از امتم، عدالت گستری از اهل بیتم، وجود دارد» شاهد این مطلب است.

و سـزاوارترین کس از میـان ایشـان برای تمسـک، امـام و عـالم آنهـا علی بـن ابی طـالب اسـت، کـه علم فراوان و اسـتنباطهای موشـکافانه و دقیق دارد. و به همین خـاطر ابوبکر گفته است: «علی عترت رسول خـداست»، یعنی از کسـانی که پیامبر خواسـته مردمان به آنان متمسک شوند....

نیز ابن حجر اشاره می کند: «و فی روایه: کتاب الله و سُنّتی، و هی المراد من الاحادیث المُقْتَصِره علی الکتاب، لِأنّ السـنّه مُبَیّنه له، فَأَغْنَی ذِکره عن ذِکرِها، فالحاصل اَنّ الحَثَّ وَقَعَ علی التمسک بالکتاب و بالسـنه و بالعلَماء بهما من اهل البیت و یُسـتفادُ مِن مجموع ذلـک بقـاءُ الأمورِ الثلاثه الی قیامِ الساعه».(۱) در روایتی دو چیز گرانمـایه به جـای کتاب خـدا و عترت، کتاب خـدا و سنت آمده است. و مراد از

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۶۶-۶۶۴.

سنت احادیثی است که بیانگر قرآن است، از این رو ذکر کتاب (در روایات) دربردارنده سنت نیز هست، و با آوردن لفظ کتاب نیازی به ذکر لفظ سنت نیست.

حاصل این که اصرار (و فراخوان) پیامبر بر تمسک به کتاب و سنت است و بر عالمانی از اهل بیت که عامل به این دو اند.

و از مجموع اینها استفاده می شود، که این سه (کتاب، سنت و اهل البیت) تا قیام قیامت باقی اند.

۳. شرح عالمان بزرگ دیگر

عالمان بزرگ دیگر چون محیی الدین نووی (م ۶۷۶ در شرح صحیح مسلم)(۱)، طیبی (م۷۴۳ در کاشف)(۲)، سعد الدین تفتازانی (م ۷۹۱ در شرح مقاصد)، (۳) زرندی (م ۷۵۰ و اندی، در نظم دررالسمطین)،(۴) شهاب الدین دولت آبادی (ملک العلماء) (م ۸۴۹ در هدایه السعداء)،(۵) ملاحسین کاشفی (م۹۱۰ در رساله علیه)، (۶) نور الدین سمهودی (م۹۱۱ در جواهر العقدین)، (۷) ملا علی قاری (م۱۰۱۴، در شرح شفا)، (۸) عبدالحق دهلوی (م۱۰۵۲ در لمعات)، (۹)

ص:۶۷

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص۶۵۵.

۲- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۹۶- ۴۹۴.

۳- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۵۲۱.

۴- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۸-۵۰۷.

۵- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۷۱-۵۵۷.

۶- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص ۶۱۹.

۷- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص ۶۳۸.

۸- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۹۴- ۶۸۹.

۹- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۲۰-۷۱۹.

خفاجی(م۱۰۶۹ در نسیم الریاض)، (۱)عزیزی (م۱۰۷۰ در سراج منیر)، (۲) زرقانی (م۱۱۲۲ در شرح مواهب)، (۳) ولی الله لکهنوی (م۱۲۷۰ در مرآه المؤمنین)، (۴) و استوانه های علمی همچون، روزبهان خنجی، ابن اثیر جزری، ابن منظور، شمس الدین سخاوی، مولوی حسن زمان، مولوی حسن خان، بدخشی، سید شریف جرجانی، عجیلی، سیوطی و...(۵) هر کدام جداگانه و یا به مناسبتی به شرح مبسوط یا بخشی از حدیث ثقلین پرداخته اند، و مضمون سخنان آنها در آنچه از ابن حجر و مناوی نقل گردید، با اندکی کم و زیاد، موجود است. در اینجا مناسب است سخنان یکی از آنان که حدیث را به زبان فارسی شرح کرده، نقل شود. تا اهمیت مطلب روشنی بیشتر یابد.

۴. شرح ملک العلماء

ملک العلماء در هدایه السعداء پس از نقل حدیث می نویسد:

«حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون از حجه الوداع بازگشت، یعنی چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در حج حاجیان را وداع کرد و فرمود: «سلام من بر کسی که در این مقام بیاید». در حاجیان نوحه و غلغله شد و خلق را هر

ص:۶۸

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۲۴-۷۲۲.

۲- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۳۱، ۷۳۰.

۳- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۳۸-۷۳۴.

۴- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص۷۸۶.

۵- عبقات الانوار، ج۴-۳، صص ۳۰۰-۲۶.

چند باز می گردانید، نایستاده تا خُم که منزل است رسیده، پس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پالانهای اشتران انبار کنند و به طریق منبر سازند، پس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر آمد. یاران گفتند: یا رسول الله! قائم مقام به جای تو، که را ببینیم؟ فرمود: «قرآن و فرزندان من به جای من بعد من ببینید، و اگر چنگ برین هر دو زنید بعد من هرگز گمراه نگردید».

پس بدین حدیث ثابت شد که بقاء ایشان تا قیامت باشد و از ایشان راهنمایان به حق اند، متمسک ایشان هرگز گمراه نگردد».(1)

و در کتاب «شرح سنت»، به طور مفصل (کلمه به کلمه و جمله به جمله) حدیث را شرح می دهد:

قوله: «نزل غدیر خم»

چون در موضع غدیر خم آمد، این نصیحت کرد، تا هر که از حاجیان در آن موضع تا قیامت آیند، این نصیحت از سر تازه شود و یاد دارند.

قوله : «أمر أن یُجْمَعُ رِحالُ الإبل»

فرمود: «تا پالانهای اشتران را جمع کنند تا هر یکی از صحابه بشنود و مجموع علیه (...) شود، کسی را بعد؛ خلاف و اختلاف نباشد، لأنّه أمرٌ عظیمٌ للهدایه...».

قوله: «قام»

ص:۶۹

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص۵۵۸ و ج۴-۳، صص ۷۲-۲۷۱.

از آن که آواز ایستاده اشهر است و ابلغ، و غرض مصطفی در قیام تعلیل اکرام و تعظیم ایشان بود...

قوله: «فَحَمِدَالله و أَثْنی علیه».

تا معلوم شود قرآن و فرزندان عظیم القدرند، و تمسک به ایشان امری عظیم است...

قوله: «ذَکرَ»

و خدا را بسیار یاد کرده (...) تا دلها نرم بلرزد، و به امید نزدیک شوند.

قوله: «و وَعَظَ»

پند داد و دلها نرم گردانید، زیرا چون تخم در مین بریزی اول نرم کنی، آن گاه آن تخم میوه دهد...

قوله: «یا ایهاالناس! »

... یا، نداء، أیّ، اسمُ المنادی، ها، کلمةُ تنبیهِ المُخاطب، الناس، اِسمٌ عام یَتناول جمیعَ بنی آدم العاقِل و غیرِ العاقل، الحاضر و الغائب، الصغیر و الکبیر، الّا أنّ المرادَ ههنا العاقلون البالغون، مبلغ الخطاب دون المجانین و الاطفال.

قوله: «(انما) أنا بَشَرٌ»

تا کسی انکار نیارد از اولاد او از آن که بشر را ولد باشد، و نیز کسی نگوید که ملک بود...

قوله: «و انّی ترکتُ و تارک»

و حال این است که من می گذارم در شما متروکه یادگار، تا از دیدن آن مرا یاد آرید...

ص:۷۰

تـارك، از آن گفت، زیرا چه رسم پـدران است که چون موت به نزدیـک رسـد مـتروکه به فرزنـدان سپارند. اُمّتی ابْنـائی فَأنا اَبُوهم. (امتم فرزندان من هستند و من پدر ایشان) هر آینه به امت سپرد.

قوله: «فیکم»

بدان که «انی تارک لکم و لِأجْلِکم» نگفت، تا امت مقام و محل قرآن و سادات را باشد، و در بلیات و ناکامی ایشان، امت سپر باشد، چنانچه کیسه، مال را سپر بلاست...

قوله: «ان تَمَسّکتُم بهما لن تَضِلّوا من بعدی»

شرط هـدایت آن است که اگر تمسک کنیـد بـدین هر دو هرگز گمراه نگردیـد، پس هر که یکی از این هر دو ترک دهـد، یا قرآن را یا فرزندان رسول را یا تمسک نکند، هدایت نیابد و گمراه تواند بود...

قوله: «الثَقَلَیْن»

... و عرب را عادت است چیزی که به فضل و شرف یاد کنند آن را به ثقل و رجحان و وزن وصف کنند....

قوله: «فیکم». و قوله: «اِن تَمَسَکتُم بهما»، و قوله: «ولن یَفْتَرِّقا حتی یَرِدا». وقوله: «کیف تخلفونی فیهما».

در جمیع ضـمائر مـذکوره قرآن و فرزندان رسول جمع کرد تا اشارت باشد که تعظیم مجموع یعنی قرآن و فرزندان برابر است. و هیـچ کسـی از گوینـدگان «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» نباشـد، اگر از یکی منکر شوی و بر یکی ایمان آری ایمان نباشـد، و اگر هر دو به مرتبه تعظیم برابر نمودندی، جمع ضمیر جایز نشدی...

قوله: «کتابَ الله و عترتی»

ذکر بالعَطف. قال الشیخ الامام عبدالقاهر الجرجانی: العَطْف هوالجمعُ بین الشَیْئَین فی العطف (الحکم)، و الأصلُ فیه الواو، و هو لِمُطلق الجمع عندنا، ای الجمع بین المعطوف والعطف فی حُکم الذی هو الاثبات اوالنفی، و علیه عامّهُ اهل اللغه و اَئِمَّهُ الفَتْوی.

قوله: «خُذوا بِکتاب الله وَ اسْتَمسَکوا به».

یعنی: ثابت و محکم باشید در دوستی قرآن و فرزندان من از آن که حبّ قرآن علامت حب خداست. و حبّ اولاد من علامت حبّ من است...

قوله: «عترتی»

...فی تاج الأسلام، العتره؛ فرزندان و فرزندانِ فرزندان.

قوله: «اهل بیتی»

فی «النکات» اهل بیت الرجل: ولده و ولد ولده...

قوله: «اذکر کم الله»

بدان که ذکر را از باب تفعیل فرمود از بهر بزرگی دادن ایشان. فی «تاج المصادر»: فی الحدیث: فَذَکروه، ای فَاَجِلُّوه، لِأنّ فی ذِکر الشیء اِجلاله (الاجلال: بزرگ داشتن)

یعنی: سفارش می کنم شما را در دوستی فرزندان خود و به یاد شما می آورم خدای را در دوستی فرزندان من، تا آنان را فراموش نکنید...

قوله: «لَن یَفْتَرَّقا»

در محل «لَنْ تَرانی»، لن برای تأکید است و لن اینجا برای تأیید است. یعنی جدا نشود این هر دو از تعظیم و فضل و شرف در دنیا و عقبی.

ص:۷۲

قوله: «حتی یرِدا علیَّ الحوضَ».

هرگز جدا نشود تعظیم قرآن و فرزندان رسول الله تا آن که بیایند بر حوض کوثر.

ذکر کوثر کرد، تا یاد آرنـد از آن که همه را ورود بر کوثر باشد، مؤمن از مشـرک، و موحد از ملحد، و موافق از منافق آن جا جدا گردد، ... یعنی: بر حوض کوثر هر که محب خاندان است آمدن دهند، و منافق را از دور برانند.

قوله: «فانظروا کیف تخلفونی فیهما».

فی «تـاج المصـادر»: النظر بمعنی الاعتبـار و التأمّـل. لقوله تعـالی «اُنْظُرْ کیف فَضَّلْنا» و الخَلَف و الخِلافه: به جای کسـی که از تو بوده ایستادن و الخِلْف: از پی کسی در کسی در آمدن و خلف بودن.

یعنی: پس عبرت گیریـد و اندیشه کنید که بعد من با قرآن و فرزندان من چگونه خواهید بود. «ثم جَعَلْناکم خَلائِفَ فی الارض من بعد هم لِنَنْظُرَ کیف تَعْمَلون»

هر آینه خداوند می بیند آنچه به ایشان خواهید کرد، خلف بد مباشید، تا فردا نگویم شما را: «بِئْسَما خلفتُمونی مِن بعدی».(۱)

ملک العلماء در جلوه دوم می گوید:

«الجلوه الثانیه: فی مذمه من لا یتمسّکهم (لایتمسک بهم) قال الله تعالی:

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۶۵-۵۵۸.

«فَلْيَحْذَرِ الذين يُخالِفون عَنْ اَمْرِه اَنْ تُصيبَهم فتنهٌ يُصِيبهم عذابٌ اليم وَ مَنْ يُشاقِقُ الرسولَ...».

عزیز من! دوستی و تمسک به اولاد رسول به فعل و قول مصطفی و به نصوص ثابت است. پس هر که به جا نیارد و منکر گردد، از قومی باشد: «مَن یقول آمنّا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین». قال الله تعالی: «و ما آتیکم الرسولُ فَخذوه و ما نَهیکم عنه فَانْتهوا».

عن ابن مسعود أنه عمومٌ (عام) فی کلِّ ما أَمَرَهم النبیُّ و نَهَاهُم عنه.

پس هر که تمسک به قرآن و اولاد رسول نکند _ اگر چه به ظاهر خود را مؤمن گوید _ ایمان او سودمند نباشد و فردا سیاه رو گردد».(۱)

۵. واژگان عمده حدیث ثقلین

اشاره

اکنون به جاست درباره واژگان عمده و اساسی حدیث بررسی بیشتر انجام گیرد:

أ. ثقلین

واژه ثقلین ریشه قرآنی دارد «ثِقال»، «الثقلان»، «ثَقُلَتْ»، «أثْقال» و «ثقیل»و... در آیات قرآن به کار رفته است:

«هوالذی یُرسل الریاحَ بُشراً بین یدی رَحْمَتِه حَتّی اذا اَقَلّتْ سَحاباً ثِقالاً»؛(۲) پروردگار شما کسی است

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص ۵۶۷.

۲- اعراف (۷): ۵۷.

که از باب بشارت به رحمتش (بر جانداران) بادها را می فرستد تا ابرهای سنگین (و متراکم را شکل دهند) و جابجا سازند».

«انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً».(۱) (در راستای تحقق اهداف دینی و استواری دین و حکومت دینی در جامعه در دسته ها و یا در حالت) سبک و سنگین (آسانی و دشواری، خواه جوان و سبکبال و آسوده خاطر و توانمند، و خواه تهیدست و عائله دار و دل نگران مال و خانواده و سالمند) هجرت کنید و (و به پا خیزید).

واژه ثقال در سوره رعد نیز استعمال شده است.(۲)

«سَنَفْرُغُ لَكمْ أَیُّهَا الثَّقَلَانِ؛(۳) ای دو چیز گرانمایه به زودی به شما می پردازیم (و فارغ از هر شغلی به شما رسیدگی می کنیم)».

«فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَـئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛(۴) کسانی رستگارند که (حاصل زندگی، عمر و تلاشهای فردی و اجتماعی آنها) باری سنگین و (اندوخته ای بایسته و ارزشمند) است».

«یَسْأَلُونَك عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی لاَ یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ

۱- توبه (۹): ۴۱.

۲- رعد (۱۳): ۱۲.

۳- الرحمن (۵۵): ۳۱.

۴- اعراف (۷): ۸ و مومنون:۱۰۲.

فِی السَّمَ‍اوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِیکمْ إِلاَّ بَغْتَهً؛(۱) از ساعت (لحظه فرا رسیدن رستاخیز قیامت) از تو می پرسند... (بدان که واقعه رستاخیز) در آسمان ها و زمین گران و سنگین است، و عظمت دارد و جز ناگهانی واقع نشود».

«فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ، فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِ‍یَهٍ؛(۲) کسی که (در قیامت و روز حسابرسی) بارش سنگین (ارزشمند و در خور توجه) است، عیش و زندگی پسندیده و خشنود دارد».

«إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْک قَوْلاً ثَقِیلاً؛(۳) به زودی بر تو قولی (کلمه و جمله های) سنگین و بس مهم و ارزشمند و سرنوشت ساز فرو افکنیم».

«وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ؛(۴) کافران بار (و حاصل عملکردشان را که از آنها جدانشدنی است) بر دوش کشند، و نیز همراه آن بارهایی (و تبعاتی از کارهای دیگران را که به وسیله آنان به گمراهی و انحراف گراییده اند)».

«وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَکمْ فِیهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْکلُونَ، وَتَحْمِلُ أَثْقَالَکمْ إِلَی بَلَدٍ لَّمْ

۱- اعراف (۷): ۱۸۷.

۲- قارعه (۱۰۱): ۷-۶.

۳- مزمل (۷۳): ۵.

۴- عنکبوت (۲۹): ۱۳.

تَکونُواْ بَـالِغِیهِ إِلاَّ بِشِقِّ الأنفُسِ؛(۱) خداونـد چهارپایان را برای شـما آفرید... این حیوانات بارهای سـنگینتان را به شـهرها حمل می کنند، و اگر آنان نبودند شما نمی توانستید جز با زحمت و رنج مشقت زا این بارهای گران را به شهرها ببرید».

راغب در ماده ثقل چنین می گوید:

«سـنگینی و سـبکی مقابل همنـد، هنگام...وزن و یا اندازه گیری، به طرفی که برتری دارد، سـنگین گفته می شود. این ماده در اصل در اجسام به کار می رود، و پس از آن در معانی استعمال می گردد... ثقیل و خفیف بر دو وجه استعمال می شود».

۱. به نحو مضایفه، و آن این است که به چیزی سنگین و سبک گفته نمی شود مگر به اعتبار غیر آن...

۲. استعمال ثقیل در اجسامی که تمایل به فرود آمدن به پایین دارند مانند: سـنگ و کلوخ. و خفیف به اجسامی گفته می شود که به صعود متمایلند مانند آتش و دود.(۲) مضمون کلام ابن منظور در این زمینه چنین است:

ثِقَل (سـنگینی) نقیض خفت (سبکی) است. جمع ثِقَل، ثِقال، و جمع ثِقْل اَثْقال است. به بار سنگین ثقل گویند... در نظر عرب دلاور قهرمان و بخشنده، وزنه و باری است بر زمین، آنگاه که کشته شود یا بمیرد زمین احساس سبکی می کند.

ص:۷۷

۱- نحل (۱۶):۵و ۷.

۲- المفردات فی غریب القرآن، صص ۸۰-۷۹.

به گناه نیز ثِقل گفته می شود و به هرچیز نفیس ثَقَل و ثقیل و ثاقل می توان گفت. معنای ثقیل در آیه «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْک قَوْلاً ثَقِیلاً» سنگینی عمل به آن است. زیرا حرام و حلال و همه اوامر خدا با قبول نوعی زحمت همراه است و بر انسان سنگین می نماید و ادا نمی گردد. و گفته شده که مراد واجبات الهی است. ثقل به معنای کالا و کسان مسافر است و ثِقَل به معنای شدت یافتن مرض. ثَقَل به معنای ثِقل نیز آمده است. خداوند در قرآن جن و انس را ثَقَلیْن نامیده، زیرا آن دو را به وسیله قدرت تمییز و عقل بر دیگر جانداران برتری داده است.(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن و عترت را «ثقلین» نامیده است تا به این وسیله بزرگی قدر و جایگاه ارزشمند آن دو را بنمایاند، و شأن و منزلت بالای آن دو را یادآور گردد. عرب به هر چیز نفیس و خطیر «ثَقَل» گوید.(۲)

صاحب کتاب مرقاه المفاتیح- که شرحی بر کتاب مشکاه المصابیح است- پس از ذکر حدیث ثقلین، درباره واژه ثقلین چنین اظهار نظر می کند:

«الثَقَلین بفتحتین ای الأمرین العظیمین. سَمَّی کتابَ الله و اهل بیته بهما، لعظم قدرهما، و لأن العمل بهما ثقیل علی تابعهما... و قد شَبِّه بهما الکتاب و العتره. لأنّ الدین یستصلحُ

ص:۷۸

۱- لسان العرب، ج۱۱، صص ۸-۸۵.

۲- لسان العرب، ج۱۱، ص۸۸.

بهما و یَعْمُرُ، کما عُمِرَتِ الـدنیا بالثَّقَلین (ای الجن و الأنس) و کلّ شـیءٍ له وزن و قدر متنافس فیه، فهو ثقیل؛(۱) ثقلین (به فتح دو حرف نخست) به معنای دو امر بزرگ است، کتاب خـدا و اهل بیت پیامبر از آن رو که قدر و ارزشـشان بزرگ است ثقلین نامیده شده اند، و نیز بدان خاطر که عمل به آن دو بر پیروان آنها ثقیل (و سـنگین) است...». این که کتاب و عترت به دو چیز گرانقدر تشبیه گردیده، برای این است که دین با کتاب و عترت صـلاح می یابد و آباد می گردد، چنانچه دنیا با انس و جن به عمران می گرایـد. و هر چیزی که وزن و ارزشـی (در خور توجه و نفیس) داشـته باشد، به گونه ای که در راسـتای دستیابی به آن بدون ضرر رساندن به دیگران تلاش و کوشش شود، ثقیل است.

و نیز به نقـل از طیـبی می گویـد: «قـال الطیـبی فی قوله، انی تـارک فیکم ثقلین... اشـارةٌ الی أنّهمـا بمنزله التُوأمَیْن الخلفین عن رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم، و أنّه یُوصـی الأُمـةَ بحُسْن المخـالقه معهما و ایثارِ حَقّهما علی انفسـهم کما یوصـی الأب المُشفق الناسَ فی حَقِّ أولاده...؛(۲) طیبی گفته است این که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: من در میان شـما دو چیز گرانقدر بر جای می گذارم و می روم.... اشاره است به این که کتاب و عترت به منزله دو فرزند

۱- مرقاه المفاتیح (شرح مشکاه المصابیح)، ج۵، ص ۵۹۳. (و نیز عقبات الانوار، ج۲-۱، ص ۹۱-۶۹).

۲- مرقاه المفاتیح (شرح مشکاه المصابیح)، ج۵، ص ۶۰۰.

همزاد و دوقلوی پیامبرنـد، رسول گرامی (هماننـد پـدر دلسوزی که درباره فرزندانش وصیت می کند) امت را سـفارش کرده است که با این دو به خوبی و نیکی رفتار کنند، و حق آن دو را بر خویش مقدم بدارند».

ب. اهل بیت

این واژه نیز در قرآن استعمال شده است:

«إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکمُ الرِّجْسَ اهل البیت وَیُطَهِّرَکمْ تَطْهِیراً: (۱)

همانا! خدا اراده کرده است تا پلیدی را از شما خاندان دور سازد، و به شیوه ای ویژه شما را پاکیزه گرداند».

امام فخر رازی در تفسیر آیه می گوید: «نکته لطیف در آیه این است که گاهی عین پلیدی زایل می شود ولی محل پاک نمی گردد، معنـای آیه این است که خـدا گناهان را از شـما می زدایـد و لباس کرامت را به شـما می پوشانـد. این که خـدای متعال خطـاب به ضـمیر مونث را (با توجه به فراز پیشـین) رها کرده و با ضـمیر مـذکر خطاب آورده، برای آن است که زنان و مردان اهل بیت (هر دو را) شامل گردد.(۲)

در این که اهـل البیت چه کسـانی انـد، اقوال مختلف است، بهتر آن است که گفته شود، اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم فرزندان آن حضرت و زنان او هستند، و حسن و حسین از آنان است، و نیز علی از ایشان است،

۱- احزاب (۳۳): ۳۳.

۲- تفسیر کبیر، ج۲۵، ص۲۰۹.

زیرا وی به سبب معاشرت (و ازدواج) با دختر پیامبر و ملازمت با آن حضرت، از اهل بیت شده است.(۱)

در ذیل این آیه روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که مقصود از اهل بیت را روشن می سازد، نمونه های زیر از آن جمله اند:

۱. عن عائشه؛ «خرج رسول الله غداه و علیه مِرْطٌ مُرَحَّل من شَعر اَسود فجاء الحسین بن علی فَأَدْخَلَه، ثم جاء الحسین فَدَخَلَ معه، ثم جاء فاطمه فأدخلها ثم جاء علیٌ فأدخله ثم قال: انّما یُرید الله لیذهب...؛ عایشه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سپیده دمی (از خانه) بیرون آمد، در حالی که جامه ای نادوخته و بافته شده از موی سیاه که با تصاویر پالان شتر مزین شده بود، برخود افکنده بود. حسن و حسین، فاطمه و علی، به ترتیب (یکی پس از دیگری) آمدند، پیامبر همه آنان را در زیر آن جامه جای داد، و آن گاه فرمود: انّما یرید الله...».(۲)

۲. در صحیح ترمذی روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمان نزول آیه تطهیر در خانه ام سلمه بود، فاطمه، حسن و حسین را خواست و عبا را بر آن ها پوشانید و علی را نیز به درون عبا فرا خواند و آن گاه گفت: «اللهمّ هؤلاء اهل بیتی فَأَذْهِب عنهم الرجس و

۱- تفسیر کبیر، ج۲۵، ص۲۰۹.
۲- مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۴۷. این حدیث در کتاب صحیح مسلم نیز آمده است، حاکم در مستدرک می گوید این حدیث صحیح است (همان) و بیهقی: سنن، ج۲، ص ۱۴۹؛ التاج الجامع الاصول، ج۳، صص ۳۳۳ و ۳۴۷؛ تفسیر جامع البیان، ج۱۰، ۱۴۱۲ه. ص۲۹۶.

طَهِّرْهم تطهیراً...؛ پروردگارا اینان اهل بیت منند، پلیدی را از آنان بزدای، و به نحوی خاص آنها را پاک گردان».(۱)

نزدیک به همین مضمون. حدیث از ام سلمه نیز روایت شده است.(۲)

۳. در ذیل حدیث ثقلین در بعضی از روایات چنین آمده است:

«فقلنا: مِن اهل بیته نِساؤه؟ قال: لا، و أَیْمُ الله أنّ المرأهَ تکون مع الرَجُل العصر من الدهر، ثمّ یُطَلِّقها فَتَرْجِعُ الی أبیها و قومها. اهل بیته أَصْلُه و عُصْبَتُه الذین حُرِّموا الصدقه بعده؛(۳) (راوی حدیث می گوید از زید بن أرقم که حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد پرسیدم:) آیا زنان پیامبر از اهل بیت او هستند؟ گفت: نه، به خدا سوگند زن با مرد مدت زیادی زندگی می کند، و آن گاه که مرد او را طلاق می دهد، به سوی پدر و قوم خود بر می گردد. اهل بیت پیامبر اصل او و فرزندان از نسل اویند، کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صدقه بر آنها حرام است».

در صحیح مسلم روایت به گونه دیگر نیز ذکر شده است: «فقال له حصین، و من اهل بیته یا زید؟ ألیس نِساؤه مِن اهل بیته؟ قال: نساؤه من اهل بیته و لکن اهل بیته من حُرّمَ الصدقهُ بعده، قال: و من هم؟ قال: هم آلُ علی و آلُ عقیل و آلُ جعفر و

۱- مسند احمد، ج۶، ص۲۹۲؛ اسباب النزول، ص ۲۳۹؛ اسد الغابه، ج۲، ص۱۲.

۲- تفسیر طبری، ج۱۰، ص۲۹۶؛ اسباب النزول، ص۲۳۹؛ اسد الغابه، ج۵، صص ۵۲۱ و ۵۸۹؛ مستدرک الصحیحین، ج۲، ص۴۱۶؛ سنن بیقهی، ج۲، ص۱۵۰؛ تاریخ بغداد، ج۹، ص۱۲۶.

۳- صحیح مسلم، ج۵، ص ۲۷.

آل عباس. قال: کلّ هؤلاء حرم الصدقه؟ قال: نعم».(۱) حصین از زید بن ارقم پرسید، اهل بیت پیامبر کیست؟ آیا زنان پیامبر از اهل بیت او نیستند؟ زید پاسخ می دهد: آری، زنان پیامبر از اهل بیت او به حساب می آیند، و لکن اهل بیت (منظور در این جا) کسانی اند که پس از پیامبر صدقه بر آنها حرام است. حصین سؤال می کند آنها کیانند؟ زید می گوید: آنان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس (منسوبین پیامبر) هستند. حصین می پرسد: آیا بر همه اینها صدقه حرام است. زید جواب می دهد: بلی.»

نووی در توضیح این قسمت از حدیث می گوید:

«المراد بالصدقه الزکاه و هی حرام علی بنی هاشم و بنی المُطّلب، و قال مالك: بنو هاشم فقط، و قیل: بنی قصی، و قیل: قریش کلّه... فی هذه الروایه دلیل علی ابطال قول من قال قریش کلها، فقد کان فی نسائه قُرَشیات؛ و هنّ عائشه و حَفْصَه و اُمّ سلمه و سوده و ام حبیبه... والمعروف فی مُعْظم الروایات فی غیر مسلم أنه قال: نساؤه لیس (لن. ظ) لمِن اهل بیته فَتَناول الروایه الأولی، علی أن المراد اَنَّهنّ من اهل بیته الذین یُساکنونه و یَعُو لُهنّ و أمَرَ بِاِحترامهم و اِکرامهم و سَمّاهم ثقلاً و وَعَظَ فی حقوقهم، فنساؤه یَدْخُلْنَ فی هذا کلّه، ولا یَدخُلنَ فیمن حرم الصدقه...؛(۲) مراد از صدقه زکات است، که بر فرزندان هاشم و مطّلب حرام است. مالك گفته

۱- صحیح مسلم، ج۵، ص ۲۶.

۲- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص۶۵۵.

زکات بر بنی قریش... و این روایت بطلان گفته کسانی را می رسانـد که زکات را بر همه قریش حرام می دانند، زیرا در میان زنان پیامبر، عائشه، حفصه، ام سلمه، سوده و ام حبیبه همه قرشی اند، و بر اساس این روایت صدقه بر آنها حرام است... و آنچه از بیشتر روایات استفاده می شود این است که زنان پیامبر جزو اهل بیت پیامبر (به معنای خاص) به حساب نمی آیند. و مراد از روایتی که آنها را جزو اهل بیت آن حضرت دانسته، این است که آنان عیال پیامبرند، با آن حضرت زندگی می کنند، و پیامبر آنها را ثقل نامیـده و از مردم خواسـته با احترام و اکرام با آنان رفتار کنند، و حقوقشان را پاس بدارند. در اینجا همه زنان پیامبر داخلند، ولی از کسانی نیستند که صدقه بر آنها حرام است».

منصور علی نـاصف در شـرح حـدیث عبـا می گویـد: «هنّ اهـل بیته ای الساکنات معه و یَعُو لهنّ و لکنهنّ لَسْنَ من اهل الـذین حرمت الصـدقه علیهم لأنّها اوساخٌ فلا تلیق بالأشـراف، فسأله عن اهل البیت بهذا المعنی فقال: آل علی و هؤلاء هم بنی هاشم و علیه الجمهور...؛(۱) زنـان پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اهـل بیت اوینـد (بـدین معنـا که) بـا او زنـدگی می کننـد و عائله (خانواده) پیامبر به حساب می آیند و حضـرت سـرپرست آنهاست. ولکن آنان از کسانی نیسـتند که صدقه برایشان حرام است، چه این که صدقه (گی) آلودگی دانسته می شود و بر بزرگان و نجیبان نمی زیبد. از وی سؤال

۱- التاج الجامع للاصول، ج۳، ص ۳۴۷.

شد که اهل بیت به این معنا چه کسانی اند؟ گفت: آل علی، و آنان همان بنی هاشم اند. و جمهور عالمان بر همین عقیده اند».

ابوسعید خدری از پیامبر روایت می کند که فرمود: «نزل هذه الآیه فی خَمسه فیّ و فی علی و فاطمه و حسن و حسین؛(۱) آیه تطهیر درباره پنج نفر نازل شده است؛ من و علی و فاطمه و حسن و حسین».

ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده نقل می کند که درباره این آیه گفت: «هم أهلُ بیت طهّرهم الله من السوء، و اختصّهم برحمته؛(۲) اینان اهل بیتی اند که خدا آنان را از بدی پاک ساخته و مختص رحمتش کرده است».

در سنن ترمذی و مسند احمد و مسند عبد بن حمید به نقل از انس آمده است: «انّ رسول الله کان یَمُرّ بباب فاطمه سِتّه اَشْهَر اذا خرج الی الصلاه الفجر، یقول: الصلاه یا اهل البیت! انما یرید الله...؛(۳) همانا پیامبر شش ماه هنگامی که برای نماز فجر (صبح) خارج می شد، به در خانه فاطمه عبور می کرد و می گفت: نماز! ای اهل خانه و آیه تطهیر را می خواند».

ص:۸۵

۱- الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج۶، ص ۶۰۴؛ کشف الاستار، ج۳، ص۲۲۱.

۲- الدر المنثور، ص۶۰۶.

۳- الدر المنثور، ص۶۰۶ و نیز: المسند الجامع، ج۲، ص۴۴۶؛ مطالب العالیه، ج۴، صص ۴۵-۱۴۴.

در حـدیث زیر ویژگی هـای دیگری از اهـل بیت بـازگو شـده است، و روشن می سازد که اهل بیت همان عترت و ذریّه پیامبر است:

«قال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم : من سرّه اَنْ یحیی حیاتی و یَموت مماتی و یَسْکنَ جَنّهَ عدنٍ غَرَسها ربّی، فلیوالِ علیّاً من بعـدی و لیوالِ ولیّه و لیقتـدی باهـل بیتی من بعـدی فـانّهم عترتی، خُلِقوا من طینتی و رُزِقوا فَهْمی و علمی، فویلٌ للمکـذّبین بفضلهم من امّتی، القاطعین، فیهم صِلَتی، لا أنَالُهم اللهُ شفاعتی؛(۱) (طبرانی در کبیر و رافعی در مسند خویش با بیان سند تا ابن عباس می نویسد): پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دوستدار زندگی و مرگی همچون زندگی و مرگ من است، و می خواهد در بهشت عدن- که پروردگارم آفریده- ساکن شود، باید پس از من علی و دوسـتداران او را دوست بدارد، و به اهـل بیتم اقتـدا کنـد، همانـا اهل بیت من همان عترت مننـد، آنان از طینت و سـرشت من آفریـده شـده انـد. و فهم و علم من را دارایند. وای بر کسانی از امتم که فضل آنها را تکذیب کند، و رابطه خود را با من به وسـیله قطع رابطه با آنان بِبُرد، خدا چنین کسانی را از شفاعتم محروم می سازد».

از برخی روایـات جایگـاه محوری و اساسـی اهـل بیت را آشـکارا می توان دریـافت. و خود شاهـدی است بر این که چرا آنان عدل قرآن و یکی از دو ثقل معرفی شده اند:

ص:۸۶

۱- کنزالعمال، ج۶، ص۲۱۷ (منتخب کنزالعمال در حاشیه مسند، ج۵، ص ۹۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «حُرمت الجنهُ علی من ظَلَمَ اهل بیتی و آذانی فی عترتی؛(۱) بهشت حرام است بر کسی که بر اهل بیت من ظلم کند و (با اذیت و ستم به عترت) مرا بیازارد».

محمد بن مسلم بن أبی الفوارس رازی در کتاب اربعین خود (که در آغاز آن حدیث ثقلین را آورده است) از پیامبر نقل می کند که فرمود: «... اَلا! و انّ اهل بیتی أمان اُمّتی فاذا ذَهَبَ اهل بیتی جاء أمتی مایوعدون، ألا! و انّ الله عصمهم من الضلاله و طَهَّرَهم من الفواحش، و اصطفاهم علی العالمین، اَلا! و انّ الله أوجب مَحبّتهم و أمر بمودّتهم، اَلا! و انّهم الشهداء علی العباد فی الدنیا و یوم المعاد، اَلا! و انّهم اهل الولایه الدالون علی طُرُق الهدایه، اَلا! و انّ الله فَرَضَ لهم الطاعهَ علی الفِرقَ و الجماعه، فمن تمسّک بهم سَلَکَ و من حادَ عنهم هَلَکَ ...؛(۲) هان! (بدانید) اهل ببیت من امان است برای امتم، آن گاه که زمین از آنها تهی می شود، وعده الهی (قیامت) فرا می رسد. همانا! خداوند آنان را از ضلالت مصون داشته و از پلیدی ها پاک ساخته است، و بر همه عالمیان برگزیده است. آگاه باشید! که خدا محبّت آنها را واجب کرده و مردمان را به دوستی آنان فراخوانده است. در دنیا و آخرت بر بندگان گواهند. اهل بیت من اهل ولایتند و راهنمایان راه های هدایت، همانا خداوند پیروی از آنها را بر همه فرقه ها و گروه ها واجب کرده است هر کس به آنان متمسک شود، راه

۱- الجامع لاحکام القرآن، ص۲۲.

۲- عبقات الانوار، ج ۲ _ ۱، صص ۱۹- ۴۱۸.

درست را می یابد و به مقصد می رسد، و هر که از آنان روی برتابد هلاک می گردد».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «اِسْتَوصوا باهل بیتی خیراً، فانّی أخاصِمَکم عنهم غداً و من اکن خصیمه أُخَصِّمه، و من أُخَصِّمه دَخَلَ النار؛(۱) درباره اهل بیتم به نیکی سفارش کنید، همانا در فردای قیامت شاکی کسی که به آنان بد رفتاری کند منم. و هر که طرف دعوایش من باشم، و با او خصومت کنم به دوزخ می رود».

«و اجعلوا اهل بیتی منکم مکانَ الرأس من الجَسَد و مکانَ العَیْنَین من الرأس، و لا یَهتدی الرأسُ الّا بالعینین؛(۲) اهل بیت مرا نسبت به خود مانند سر برای بدن بدانید، و آنان را همچون چشمان برای سر در نظر آورید، سر بدون چشم (جایی را نمی بیند) و هدایت نمی شود. (اهل بیت نیز برای جامعه و امت اسلامی چنین اند)».

در دسته ای از احادیث، اهل بیت کشتی نجات امت و مانع اختلاف آنان دانسته شده است:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : اَلا اِنّ مَثَلُ اهل بیتی فیکم مثلُ سفینه نوح من رِکبَها نجی و من تَخَلَّفَ عنها غَرِقَ؛(۳) (ابوذر می گوید که) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باشید! همانا مثل

۱- عبقات الانوار، ج ۲ _ ۱، ص ۶۳۸، ۶۶۵ و ۶۸۲.

۲- الشرف المؤبد، ص ۳۱.

۳- مستدرک الصحیحین، ج۳، ص ۱۵۱؛ مطالب العالیه، ج۴، صص ۶۳- ۲۶۲.

اهل بیت من در میان شما و نقش آنها مثل کشتی نوح است، هر که به آن درآید نجات پیدا می کند، و هر کس از آن تخلف ورزد (و به اهل بیت چنگ نزند) غرق می شود و هلاک می گردد».

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... و أهلُ بیتی أمانٌ لِاُمّتی من الاختلاف (فی الدین) فاذا خالَفَتْها قبیلةٌ من العرب (یعنی فی احکام الله) اختلفوا. فصاروا حِزبَ ابلیس؛(۱) (ابن عباس روایت می کند که) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اهل بیت مانع اختلاف امتم (در دین) هستند. پس هر گاه قبیله ای از عرب (در احکام خدا) با اهل بیت مخالفت کند (و از آنان روی برتابد)، با هم اختلاف می یابند و پراکنده می شوند، و حزب شیطان می گردند».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «النُجوم اَمانٌ لأهل السماء و اهل بیتی أمان لأمّتی؛(۲) ستارگان باعث ایمنی اهل آسمان اند، و اهل بیت من سبب در امان ماندن امّتم (از هلاکت و از لغزش ها و انحراف ها)».

هیثمی این حدیث را در مجمع الزوائد نقل می کند و می گوید طبرانی در «الأوسط» آن را نقل کرده و اسناد آن خوب است.

۱- مستدرک الصحیحین، ج۳، ص۱۴۹.

۲- اسنی المطالب فی احادیث مختلفه المراتب، صص ۱۱- ۵۱۰؛ مجمع الزوائد، ج۹، ص ۱۷۷؛ مطالب العالیه، ج ۵، ص ۸۳ و ج ۴، ص ۲۶۲.

امـام فخر رازی در این زمینه بیـانی زیبـا و لطیف دارد، وی می گویـد: مـا اکنون در دریـای تکلیف هستیم، و امواج (خروشان) شبهه ها و شهوت ها بر ما فرود می آید، سفر در دریای (متلاطم) نیازمند دو چیز است:

۱. کشتی بی عیب و سالم؛

۲. ستارگان نور افشان و آشکار.

هر گـاه انسـان در کشـتی سـالم و بی نقص بنشـیند و نگـاهش را به سـتارگان درخشـان انـدازد (بـا توجه به حرکت و جایگـاه ستارگان) به طور غالب امید می رود سالم به مقصد برسد.(۱)

در این عبارات امام فخر رازی اهل بیت را چون کشتی عاری از نقص می بیند، که در دریای خروشان و در میان امواج شـبهه و شهوت می تواند به مقصد برسند، که در کشتی اهل بیت سوار شوند، و به دامان آن چنگ زنند.

احادیثی نیز از وجود کسانی ممتاز و برجسته از اهل البیت در همه زمانها و نسلها خبر می دهد:

در روایتی که ابن حجر در صواعق آن را شاهـد گفته خود در این زمنیه قرار می دهـد، آمـده است: «فی کلّ خَلَف عـدولٌ من اهل بیتی؛(۲) در هر نسلی (و در هر عصر و زمانی) فردی (ممتاز و

۱- تفسیر کبیر، ج ۲۵، ص ۱۶۷.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۹۰.

عادل که هم سنگ و همطراز با فرد پیش از خود است) از اهل بیت من وجود دارد».

راغب در مفردات می نویسد:

اهل انسان در اصل کسانی اند که با او در یک جا سکونت دارند، و به طور مجاز به کسانی که دارای نسب یکسانند، اهل بیت انسان گفته می شود. هر گاه اهل بیت به طور مطلق گفته شود، مراد خویشاوندان پیامبر است.(۱)

ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السئوال» در مراد از «اهل البیت» می نویسد:

اهل بیت منتسبان به جد نزدیک پیامبر (جد بی واسطه) هستند. و قولی گوید کسانی که با پیامبر در یک رحم مشترکند مراد است و نیز گفته شده اهل بیت آنانند که به نسب یا سبب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسند. همه این معانی در ائمه علیه السلام موجود است، نسب آنان به جد بی واسطه پیامبر (عبدالمطلب) می رسد، با پیامبر در یک رحم مشترکند، و از حیث نسب و سبب به او متصلند، بنابراین آنها اهل بیت حقیقی پیامبرند و خواه معنای آل و اهل بیت یکی باشد و خواه با هم اختلاف داشته باشد، حقیقت معنای این دو لفظ برای امامان علیه السلام ثابت است.(۲)

در شرح مشکاه آمده است: به طور غالب اهل منزل به صاحب آن و احوال او مطلعند. مراد از اهل البیت (در حدیث ثقلین) اهل علم

۱- المفردات، ص ۲۹.

۲- به نقل از صدرالدین صدر: المهدی، مکتبه المنهل، ۱۳۹۸ ه، ص ۹-۵۸.

است، آنان که بر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهند و طریقه و شیوه آن حضرت را به خوبی می شناسند، از حکم و حکمت پیامبر درک درست دارند، و به این صفات است که صلاحیت دارند عدل و معادل کتاب خدا قرار گیرند.(۱)

ابو عبدالله محمد بن درویش حوت بیروتی در کتاب اَسنی المطالب، بیانی دارد، که از آن معنای محدودتری از «اهل بیت» استفاده می شود، وی می نویسد:

عده زیادی از اهل جفر احادیثی را گرد آورده اند که از آینده خبر می دهد، آنان با این عوام فریبی می خواستند خود را مطرح سازند، و کار خود را رواج دهند. در این زمینه کتاب هایی نوشته اند و به سیّد ما علی (رض) نسبت داده اند، و نیز به اهل البیت مانند: زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق و موسی کاظم.(۲)

بیروتی در جای دیگر درباره عدم صحت نسبت بعضی از آرامگاه ها و مکان ها به انبیا و غیر آنان می نویسد:

از مکانهای دروغ، یکی محلی است که در قاهره به مشهد الحسین مشهور است، زیرا حسین علیه السلام به اتفاق در آن جا دفن نشده است... احتمال می رود فاطمیان آن را آباد کرده باشند، زیرا آنان اهل البیت را گرامی و بزرگ می داشتند و خود را به حسین نسبت می دادند...(۳)

۱- القاری فی المرقاه فی شرح المشکوه، ج ۵، ص ۶۰۰.

۲- اسنی المطالب، صص ۵۸۸ و ۶۰۹.

۳- اسنی المطالب، صص ۵۸۸ و ۶۰۹.

بیروتی در این دو بیان به طور روشن مصداق های اهل بیت را بیان می کند، و می گوید: اهل بیت کسانی اند همانند؛ حسین بن علی، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم.

ج. آل

واژه آل نیز که در قرآن به کار رفته است، مترادف با کلمه «اهل البیت» است.

ابن اثیر می گوید: در آل محمد (کسانی که صدقه بر آنان حلال نیست) اختلاف است، اکثر بر این هستند که آنان اهل بیت پیامبرند.(۱) بیهقی در سنن بابی به همین عنوان دارد «باب بیان اهل بیته الذین هم آله؛(۲) باب بیان اهل بیت پیامبر و کسانی که آل اویند».

شافعی گوید: این حدیث که صدقه بر محمد و آل محمد حلال نیست، دلالت می کند که آل محمد کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام است، و در عوض خمس به آنها تعلق می گیرد.

ابو العباس احمد بن یحیی می گوید: در این که آل پیامبر کیانند، مردمان مختلفند. گروهی گویند آل پیامبر کسانی اند که از او پیروی کنند، خواه خویشاوند پیامبر باشند و خواه نباشند. و نیز آل

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۸.
۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸. در این باب بیهقی روایت ثقلین را می آورد که در ذیل آن مراد از آل، آل علی و... است.

پیامبر خویشاوندان او هستند خواه از او تبعیت کنند و خواه نکنند و طایفه ای گویند آل و اهل یکی است به این دلیل که تصغیر آل «اُهیل» است.(۱)

امام فخر رازی می گوید: به عقیده من آل محمد کسانی اند که بازگشت امرشان به پیامبر است، بنابراین هر کس وابستگی و نسبتش به پیامبر شدیدتر و کامل تر باشد، آل اوست. و بی گمان نسبت فاطمه و علی و حسن و حسین به پیامبر بسیار استوار است (و روشنی این امر همانند نقل متواتر یقینی و حتمی است)، از این رو واجب است که آنها آل باشند.

و نیز اینکه مردم در این که آل چه کسانی هستند اختلاف دارند. برخی گویند آل همان خویشاوندان پیامبر است، و برخی امت پیامبر را (کسانی که دعوت او را پذیرفته اند) آل می دانند. بنابر همه تقدیرات این چهار نفر آل پیامبرند (زیرا هم خویشاوند اویند و هم دعوتش را پذیرفته اند)، اما اینکه غیر آنها داخل تحت لفظ آل باشد، اختلاف است... به این ترتیب ثابت می شود که این چهار نفر خویشاوند پیامبرند. و در نتیجه واجب است بزرگداشت زیاد ویژه آنان باشد. (و گذشته از این) وجوه زیر بر این مطلب دلالت دارد:

۱. «لَّا أَسْأَلُكمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی؛ پاداشی نخواهم از شما جز مودت خویشاوندانم».

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۸.

۲. بدون شک پیامبر فاطمه را دوست می داشت و می گفت: «فاطمه بضعهٌ منّی یُؤْذینی مایُؤذیها؛ فاطمه پاره تن من است. آنچه او را آزار دهد، مرا می رنجاند». و به نقل متواتر ثابت شده است که آن حضرت علی، حسن و حسین را دوست می داشت. و وقتی این مطلب ثابت گردید، بر امت واجب است که همانند پیامبر عمل کنند (این ۴ نفر را دوست بدارند)، زیرا خدا در قرآن می گوید «واتبعوه لعلّکم تَهْتَدون؛ از پیامبر پیروی کنید شاید هدایت شوید»، «فلیحذرِ الذین یُخالفون عن اَمرِه؛ آنان که از امر پیامبر مخالفت ورزند باید ترسان باشند»، «قل اِن کنتم تُحِبّون الله فاتبعونی یُحْبِبکم اللهُ؛ بگو ای پیامبر اگر شما خدا را دوست می دارید، مرا تبعیت کنید، خدا دوستتان می دارد»، «لقد کان لکم فی رسولِ الله اسوهٌ حسنه؛ به راستی پیامبر برایتان الگوی نیک و پسندیده ای است».

۳. وجه سوم این است که دعا بر آل منصب بزرگی است، به همین خاطر پایان تشهد در نماز دعا بر آل است. و نیز پیامبر فرموده است: «خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و محمد و آل او را غریق رحمت خود گردان». و این چنین تعظیمی را در حق غیر آل نمی توان یافت. و همه اینها دلالت می کند که حب آل محمد واجب است.

شافعی می گوید:

ص:۹۵

«اِن کانَ رَفْضاً حُبُّ آل م_حمد فَلْيَشْهَد اَيُّها الثَقَلان اَنّی رافضیٌ»

اگر حُب آل محمد رفض (خروج از دین) است، ای دو چیز گرانمایه (انس و جن) گواه باشید که من رافضی ام (آل محمد را دوست دارم)(۱).

زمخشری در تفسیرش روایت زیر را از پیامبر درباره آل محمد می آورد، که فخر رازی و نیز قرطبی آن را به نقل از وی در تفسیرشان آورده اند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «اَلا و من ماتَ علی حُبّ آل محمد مات شهیداً. الا و من مات علی حَبّ آل محمد مات مغفوراً له، الا و من مات علی حبّ آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حبّ آل محمد مات مُستکمل الا یمان... بَشَّرهُ ملک الموت، بِالجنّه، ثم منکر و نکیر، ... فتح له فی قبره بابان الی الجنه ... جعل الله قبره زوّار ملائکه الرحمه، الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السُنّه و الجَماعه. الا و من مات علی بُغض آل محمّد جاء یوم القیامه مکتوباً بین عینیه آیسٌ مِن رحمهِ الله... مات کافراً... لم یَشُمّ رائحهَ الجَنّه؛(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هان آگاه باشید! هر کس بر حُب (دوستی) آل محمد بمیرد شهید مرده است. گناهانش آمرزیده می شود و توبه اش پذیرفته است و ایمانش کامل. ملک الموت او را به بهشت

۱- تفسیر کبیر، ج ۲۵، صص ۶۶- ۱۶۵.

۲- الکشاف، ج ۴، منشورات بلاغه، صص ۲۱- ۲۲۰؛ تفسیر کبیر، ج۲۷، صص ۶۶ _ ۱۶۵؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۷، ۱۴۰۵، ص ۲۳.

بشارت می دهـد، (و سـپس در قبر) منکر و نکیر او را بشارت دهند، در قبر دو در به بهشت برایش گشوده می شود. خدا قبرش را زیارتگاه فرشـتگان رحمت قرار می دهـد. هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، بر سـنت (پیامبر) و جماعت (مسـلمانان) مرده است و هر کس بر دشـمنی آل محمـد بمیرد، روز قیامت بین دو چشـمش (پیشانی) نوشـته شـده: نا امیـد از رحمت خدا. چنین شخصی کافر می میرد، و بوی بهشت به مشامش نمی رسد».

این حـدیث که مورد توجه بزرگان اهل سـنت قرار گرفته است، و در کتاب های خود به آن اشاره کرده انـد، عظمت اهل بیت پیـامبر و عترت را می نمایانـد، و تأییـدی است بر این که لفـظ عترت یا اهل بیت در حـدیث تمسک به جا و درست است. و با چنین منزلت و جایگاهی به راستی آنان یکی از دو چیز گرانمایه انـد، هر که پیرو سـنت پیامبر است باید آنان را دوست بدارد، و از دشـمنی با آنها بپرهیزد. زیرا دوستی آنان انسان را نجات می دهد، و دشمنی با آنها انسان را هلاک می سازد و از رحمت خدا دور می کند.

د. عترت

در حدیث ثقلین بر اساس برخی از نقل ها به جای کلمه «اهل البیت» واژه «عترت» جلب توجه می کند، و گاه هر دو با هم ذکر شده و اهل البیت به عنوان بدل عترت آمده است:

زید بن ثابت می گوید:

ص:۹۷

«قـال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم : انی تـارک فیکم الثَقَلین خَلفی؛ کتـابَ الله و عترتی فانّهـا لَنْ یتفرّقـا حتی یَرِدا علیَّ الحوضَ؛(۱) من در میـان شـما دو چیز گرانقـدر می گـذارم و می روم؛ کتـاب خـدا و عترت من. همانـا! این دو از هم جـدایی ناپذیرند، تا این که در حوض بر من وارد شوند».

ازهری به نقل از محمد بن اسحاق می گوید: «هذا حدیثٌ صحیح؛(۲) این حدیث صحیح است».

در بعضی از احادیث عترت، اهل البیت دانسته شده است:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «انّی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

در احادیث دیگر نیز پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم مردمان را نسبت به عترت سفارش کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم : «اوصـیکم بعـترتی خیراً و انَّ موعِـدُکم الحوض...؛(۳) نسبت به عـترتم شـما را به خیر (نیکی، رفتـار بایسـته و درست) سفارش می کنم، و همانا (بدانید که در این باره) وعده گاه (من و) شما حوض است».

از این رو به جاست کلمه عترت نیز مورد بررسی قرار گیرد؛ بزرگان ادب و علم درباره این واژه چنین اظهار نظر می کنند:

۱. ابن اثیر می گوید: «عتره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولد فاطمه (رض): هذا قول ابن سیده... عتره الرجل أخصُّ

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.
۲- لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.
۳- کشف الاستار، ج ۳، ص ۲۲۴.

أقاربه؛(۱) عترت انسان به خاص ترین (و نزدیکترین) خویشاونـدان وی اطلاق می شود، و عترت رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم فرزندان فاطمه (رض) هستند. قول ابن سیده نیز همین است.

۲. ابن اعرابی می گوید: «العترهُ ولدُ الرجل و ذریّته و عقبُه من صُـلبه... فعتره النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم ولد فاطمه البتول علیها السلام؛(۲) عترت فرزند و ذریه انسان است، که (به تدریج و نسلی پس از دیگری) از صُلب وی پدید می آیند، از این رو عترت پیامبر فرزندان فاطمه بتول (رض) است».

۳. از ابی سـعید روایت شده: «العتره ساقُ الشـجره... و عترهُ النبی صلی الله علیه و آله و سلم عبدالمطلب و ولده؛ عترت به معنای تنه درخت است و عترت پیامبر عبارتند از (جدش) عبدالمطلب و فرزندان او».

انس بن مالك از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت می کنـد که فرمود: «نحن سـبعه بنو عبدالمطلب، ساداتُ اهل الجنّه، أنا، و أخی علیٌّ و عمّی حمزه و جعفر، و الحسن، و

۱- النهایه، ج ۳، ص ۱۷۷. ملا علی قاری نیز در شرح شفا، آن جا که حدیث ثقلین را شرح می دهد، می نویسد: «المراد بعترته اخصّ قرابته. و قیـل: المراد علمـاء امّته». مراد از عترت پیـامبر ویژه ترین خویشاونـدان اوست و گفته شـده مراد از عترت عالمان امت آن حضرت است. (عبقات الانوار، ج ۲- ۱، ص ۶۹۰).
۲- لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.

الحسین، و المهدیّ؛(۱) مـا هفت نفر از فرزنـدان عبـدالمطلب، سـادات (بزرگـان و سـروران) بهشتیان هستیم، من، برادرم علی، عمویم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی».

۴. ابو عبیده و عده ای دیگر می گویند: «عتره الرجل و أُسـرتُه و فصـیلتُه ورهْطُه الأدنون؛(۲) عترت انسان و اُسره او (کسانی که فرد به وسلیه آنها توانمند می شود و قوت می گیرد)(۳) و فرزندان او، (۴) همان خویشاوندان نزدیک به انسان است».

۵. ابن منظور معانی گوناگونی را که برای عترت ذکر شده یادآور می شود و می نویسد:

عترت انسان نزدیکان وی شامل فرزند و غیر آن است، و گفته شده عترت گروه و عشـیره نزدیک به شخص است، و کسانی را که در گذشته اند و یا در آینده به دنیا می آیند در بر می گیرد.

و دربـاره عـترت پیـامبر چنین اظهـار نظر می کنـد: گفته شـده: عترت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اهـل بیت نزدیـک آن حضـرت است، و آنان فرزنـدان پیامبرند و علی و فرزندانش. و گفته شده؛ عترت پیامبر اهل بیت نزدیک و دور وی است. و نیز گفته شده؛ عترت انسان پسر عموهای نزدیک اویند.

ص:۱۰۰

۱- عقدالدرر فی اخبار المنتظر، (تحقیق دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، تعلیق علی نظری منفرد)، ۱۴۱۶، صص ۹۵- ۱۹۴.
۲- لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.
۳- مفردات راغب، ص ۱۸.
۴- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۲۲.

در حدیث ابوبکر آمده که در هنگام مشاورت با اصحاب درباره اسیران بدر، به آن حضرت گفت: «عترت و قومت» مراد وی از عترت پیامبر، عباس است و کسانی از بنی هاشم که در میان آنان وجود دارد، و مقصودش از قوم پیامبر قریش است.(۱) ابن منظور می گوید: مشهور و معروف این است که عترت پیامبر اهل بیت آن حضرت اند. افرادی که زکات و صدقه واجب بر آنها حرام است. و ایشان همان ذوی القربی هستند، کسانی که خُمس (یک پنجم غنیمت بر اساس آنچه در سوره انفال ذکر شده) به آنها تعلق دارد.(۲)

به این ترتیب می توان گفت؛ واژه عترت نیز ریشه قرآنی دارد. و از مصداق های روشن «ذو القربی» و «ذریّه» است. کلمه ذوالقربی به معنای خویشاوند ۱۶ بار در قرآن به کار رفته است، (۳) به عنوان نمونه آمده است:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...؛(۴) بدانید یک پنجم غنیمت هر چیزی که به دست آوردید، ویژه خدا و رسول و خویشاوندان و... است».

ص:۱۰۱

۱- لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.

۲- لسال العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.

۳- برای اگاهی بیشتر رجوع کنید به سوره مائده آیه ۱۰۶، توبه آیه ۱۱۳، فاطر آیه ۱۸، حشر آیه ۶، بقره آیه ۸۳ و ۱۷۷، بنی اسرائیل آیه ۲۶، روم آیه ۳۸ و...

۴- انفال (۸): ۴۱.

«قُلْ لَا أَسْأَلُكمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی؛(۱) بگو (ای پیامبر)! اجری از شما نمی خواهم مگر مودت نسبت به خویشاوندان نزدیکم».

در تفسیر الدرالمنثور به نقل از ابن عباس آمده است:

قـال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم : «لا أَسْئَلُکم اجراَ الّا المودّهَ فی القربی أَنْ تَحْفِظُونی فی اهل بیتی و تَودُّو هم لی؛(۲) پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: پاداشـی از شما نمی خواهم مگر مودت نسبت به خویشاوندان نزدیکم (با نگهداری و حفظ اهل بیت من و اظهار محبت نسـبت به آنان، مرا حفظ کنیـد)، حفظم کنیـد در اهل بیتم، و به آنان محبت ورزید، به خاطر (خشنودی) من».

و نیز ابن عباس گوید، زمانی که آیه مودت نازل گردید، از پیامبر پرسـیدند: «یا رسولَ الله من قرابتک هؤلاء الذین وَجَبْتَ علینا مَوَدَّتَهم قال: علی و فاطمه و وُلْداهما؛(۳) ای پیامبر خدا مودت چه کسانی از خویشاوندانت بر ما واجب است؟ حضـرت فرمود: علی و فاطمه و فرزندان این دو».

بنـابراین، واژه هـای عترت، اهـل بیت، و ذی القربی از نظر معنـا به هم نزدیک انـد، ولی پیـداست که مراد از عترت در حـدیث ثقلین محدود است و همه منسوبان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در بر نمی گیرد، بلکه مقصود کسانی اند که امتیازات ویژه ای دارند، با قرآن همتایند و مانند قرآن

۱- شوری (۴۲): ۲۳.
۲- الدرالمنثور فی التفسیر المأثور، ج ۷، ص ۳۴۸.
۳- الدرالمنثور فی التفسیر المأثور، ج ۷، ص ۳۴۸.

ارزشـمند و گرانبهاینـد، تمسک به آنها آدمی را از گمراهی نجات می بخشـد و مانع لغزش و انحراف می گردد، همانند قرآن روشـنگرند و مردمان را هدایت می کنند، و چنانچه قرآن دربردارنده همه آگاهی هایی است که انسان را سعادتمند می سازد، آنان نیز چنین هستند، چیزی بر آنها پوشیده نیست و آنان از همه داناترند. علامه مناوی در این زمینه می گوید:

«والمراد بعترته العلماءُ العالمين منهم اِذ هم الذين لا يُفارقون القرآن؛(۱) مراد از عترت، عالمان عامل از ایشان است (کسانی که به همه آنچه در قرآن آمـده، و نیز در سـنت پیامبر یادآوری شـده، عمل می کننـد)، زیرا اینان کسانی اند که از قرآن جدا نمی شوند».

در جای دیگر مناوی در باره نسبت فرزندان فاطمه به پیامبر چنین اظهار نظر می کند:

«و مِن خصـائصه أَنّ أولادُ بناته يَنْتَسِبُون اليه بخلاف غيره، و أولادَ بنات بناته لا يشاركون أولادَ الحَسَنَيْن في الاِنتساب إليه و ان كانوا من الذُرّيّه؛(۲) از ویژگی های پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم این است که فرزندان دخترش به او نسبت داده می شوند (به خلاف غیر آن حضرت)، و فرزندان دختر دخترانش مانند فرزندان حسنین (حسن و حسین) به

۱- فیض القدیر، ج۳، ص۱۵.

۲- اسنی المطالب، ص۳۳۶، (به نقل از محموع ارناؤوط در پانویس).

پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نسـبت داده نمی شونـد (او در این فضـیلت شـرکت ندارنـد)، اگر چه آنـان از ذریه (پیـامبر) هستند».

بغوی در معالم التنزیل در تفسیر آیه مودت می نویسد:

«و قـال بعضـهم معنـاه، الّـا أن تودّوا قرابَتی و عترتی و تحفظونی فیهم وَ اخْتَلَفُوا فی قرابته، قیـل: فـاطمه الزهراء و علی و ابناهما و فیهم نزل انّما یریدالله...؛(۱) بعضی (مانند سعید بن جبیر و ابن شعیب) گفته اند معنای آن این است که خویشاوندانم و عترتم را دوست بداریـد، و بـا این شـیوه مرا پـاس داریـد... در این که خویشان پیامبر چه کسانی انـد، اختلاف است، گفته شـده (مراد) فاطمه زهرا، علی و دو فرزندش می باشد، و در حق ایشان آیه «انّما یریدالله...» نازل شده است».

حافظ ابوالقاسم، عبدالرحمن نخعی سـهیلی، در کتاب شـرح سـیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره فضیلت و برتری فاطمه علیها السلام بر زنان جهان می نویسد:

«و من سُؤدَدِها اَنّ المهدیَّ المُبَشَّرَ به فی آخر الزمان من ذریّتها، فهی مخصوصهٌ بهذه الفضـیله دونَ غیرها؛(۲) از دلایل سیادت و عظمت فـاطمه علیها السـلام این است که آن مهـدی که مژده ظهور او را در آخرالزمان داده انـد، از ذریه فاطمه است. پس این فضیلت ویژه فاطمه است، نه غیر او».

ص:۱۰۴

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص۳۷۳.

۲- عقدالدرر، ص۲۰۵.

این سخن نیز آنچه را در مقصود از عترت (به معنای خاص) گفته شد تأیید می کند، زیرا کسانی چون مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از آنها می داند، و تولد او را از نسل فاطمه علیها السلام فضیلتی بزرگ برای وی به حساب می آورد.

ه. تمسّک

این واژه نیز ریشه قرآنی گویایی دارد، و مشتقات مختلفی از آن در قرآن استعمال شده است:

«فَمَنْ یَکفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَیَ لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ؛(۱) هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به دستاویزی استوار و محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستنی است».

راغب در معنای این ماده می گوید:

امساک چیزی، یعنی آویختن به آن و نگهداری آن... . زمانی که انسان به قصد چنگ زدن و گرفتن چیزی بکوشد، و در گفتار و عمل تلاش کند، گویند به آن چیز چنگ زده و محکم به آن چسبیده است.(۲)

در لسان العرب آمده است:

ص:۱۰۵

۱- بقره (۲): ۲۵۶. در این آیات نیز این ماده آمده است: زخرف (۴۳): ۴۳، احزاب (۳۳): ۳۷، فاطر (۳۵): ۴۱، ممتحنه. (۶۰) :۱۰.

۲- . المفردات، ص ۴۶۸؛ عبقات الانوار، ج۲-۱، ص۴۹۵ (به نقل از طیبی در کاشف).

این که در قرآن آمـده است کسانی که به کتاب خدا متمسک می شوند، یعنی به آن ایمان می آورند، و بر اساس آنچه در آن است حکم می کنند... امساک، تمسک و استمساک به چیزی، همه به معنای اعتصام (چنگ زدن و ملازم بودن) است.(۱)

طیبی در «کاشف» حدیث ثقلین را شـرح می دهد، در معنای جمله «ما ان تمسـکتم» می گوید: چون پیامبر از تمسک ذکری به میان آورد، به دنبال آن آشـکارا متمسک (ریسـمان) را آورد و فرمود: «کتاب خـدا ریسـمانی است کشـیده شده بین آسـمان و زمین» و در این جمله اشاره ای به (آیه ۱۷۶ سوره اعراف) است:

«اگر می خواستیم با آیات خود او را بالا می بردیم، ولکن او به زمین چسبیده، و از هوس خود پیروی می کند».

بر این اساس مردم در چاله های طبیعتشان فرو افتاده انـد، و به امور شـهوانی مشـغولند، و خدای متعال به لطف خود می خواهد آنها را بیرون آورد. از این رو ریسـمان قرآن را در دسترسـشان گذاشته، تا از این ورطه (هلاکت) رهایشان سازد. پس هر کس به آن تمسک کند نجات می یابد. و هر که به زمین بچسبد، هلاک می شود.

ص:۱۰۶

۱- لسان العرب، ج ۱۰، صص ۸۸-۴۸۷.

معنـای تمسـک به قرآن عمـل به آن چیزهـایی است که در قرآن آمـده، اوامر قرآن را فرمان بردن، و... و دوری از آنچه قرآن منع کرده است و هدایت یابی به هدایت و سیره آنها.(۱)

با توجه به واژه های ثقلین، ... و تمسک می توان اظهار داشت که در حدیث ثقلین، پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم دستاورد رسالت خود را دو چیز گرانمایه می دانـد، و این دو کتاب خـدا و عترت آن حضـرت انـد که از هم تفکیک ناپذیرنـد، و عامل راهیـابی و سعادت و رستگاری انسـان هـا تـا روز قیـامت. و پیـامبر در این حـدیث از مسـلمانان می خواهـد که برای نجات از گمراهی به کتـاب و عترت متمسک شونـد، و این دو را باور کننـد. و بر اساس آنچه در قرآن آمـده، و عترت آن را تفسـیر می کنـد، راه جوینـد و زنـدگی خویش را سامان دهنـد، لحظه ای از قرآن و عترت جـدا نشوند و ملازمت با این دو را از مهمترین وظایف دینی خود بدانند.

و. حوض

از جمله واژه های حدیث ثقلین کلمه «حوض» است، و به همین مناسبت می توان آن را از احادیث حوض به حساب آورد، که روایات آن در حد تواتر است.

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، ص۴۹۵ (به نقل از کاشف، فصل دوم).

محل جمع شدن آب را حوض گویند... و حوض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جایگاهی است که در قیامت از آن امتش را سیراب می سازد.(۱)

همانند دیگر واژه های حدیث، کلمه حوض نیز ریشه قرآنی دارد: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ؛(۲) (ای پیامبر) ما کوثر را به تو عطا کردیم».

و در حدیث به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

«هل تَدْرُون ماالکوثر... فانّه نهر وَعَدنيه ربّی فی الجنّه _ تبارك و تعالی _ آنَيَتُه اكثرُ من عَدَدِ الكواكب، تَرِدهُ علیّ أُمّتی، فُيخْتَلَجُ العبدُ منهم، فأقول: يا ربّ انّه من امّتی فيقول: انّک لا تدری ما أَحْدَثَ بعدك؛(۳) آيا می دانيد كوثر چيست؟ ... همانا! كوثر نهری است در بهشت كه پروردگارم به من وعده داده است، ظرف های آن بيشتر از عدد ستارگانند، در آن جا امتم بر من وارد می آيند، پس كسانی از آنها به آن نمی رسند (از ورودشان به كوثر جلوگيری می شود) می گويم: پروردگارا! او از امت من است. (خدا) می گويد: نمی دانی بعد از تو چه كردند».

در حديث ديگر پيامبر صلی الله عليه و آله و سلم می گويد:

«دخلتُ الجنّه فاذا انا بِنَهْر حافَتاه اللؤلؤ، فغرفتُ بيدی فی مجرای ماءه، و اذا مِسْكٌ اَذْفَر: قلتُ يا جبرئيل، ما هذا؟ قال: هذا

۱- لسان العرب، ج۷، ص ۱۴۱.

۲- کوثر (۱۰۸): ۱.

۳- تفسير نسائی، ج۲ (تحقيق وتعليق سيد بن عباس جليسی و صبری عبدالخالق شافعی)، صص ۵۶-۵۵۵؛ المسند الجامع، ج۲، ص۴۰۲؛ منتخب الصحيحين، ص۴۰۹.

الکوثر الـذی أعطاکه الله؛(۱) وارد بهشـت شـدم، بـه نهری برخـوردم کـه کرانه هـای آن را لؤلـؤ در برگرفته بـود. کفی آب از مجرای آن برگرفتم، بـوی مشـک مطبـوعی از آن برخـاست، به جبرئیـل گفتم: این چیست؟ گفت: این همـان کوثری است که خدا به تو بخشیده».

الفاظ روایت در صـحیح بخاری و مسـلم، به نقل از انس و حذیفه چنین آمده است: «لیردّنّ علیّ ناسٌ من اصـحابی الحوضَ اذا رأیتُهم و عرفتهم اِخْتَلَجُوا دونی، فأقول: یا ربّ أصحابی أصحابی! فیقال لی: انک لا تدری ما احدثوا بعدک؛(۲) به یقین کسانی از اصحابم در حوض بر من وارد می آیند، و آن گاه که آنها را دیدم و شناختم از من دور می گردند و رابطه آنان با من بریده می شود، پس می گویم: پروردگارا! اصحابم اصحابم. به من گفته می شود: نمی دانی آنها بعد از تو چه کردند».

در صحیح مسلم، حدیث به نقل از ابی هریره چنین است:

«فـانهم یـأتون یوم القیـامه غُرّاً مُحَجَّلین من الوضوء، و أنـا فَرَطُهم علی الحوض، اَلا ـ لَیُـذادنَّ رجـالٌ عن حوضـی کما یـذادّ البعیرُ الضالّ. أنادیهم: الا هَلُمِّ اَلا هَلُمّ، فیقال: انّهم قد بَدِّلُوا بعدک، فأقول: سُحْقاً فَسُحْقاً فَسُحقاً؛(۳) پس آنان روز قیامت (نزد من) می آیند در حالی که پیشانی آنها از اثر

ص:۱۰۹

۱- تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۵۵۹؛ المسند الجامع، ج ۲، ص ۴۰۷.

۲- منتخب الصحیحین، ص ۳۲۸؛ المسند الجامع، ج ۲، ص ۴۰.

۳- منتخب الصحیحین، ص ۲۳۸.

وضو می درخشد، و من پیش از آنها در حوض حاضر می شوم. آگاه باشید که مردمانی از حوضم طرد می شوند، چنانچه شتر بیگانه از آبشخور رانده می شود. صدایشان می زنم: هان! بیایید، پس گفته می شود: آنها بعد از تو (دین خدا را) دگرگون ساختند، پس می گویم: دور باد، دور باد».

و نیز حذیفه از پیامبر نقل می کند که می گوید: سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، (کسانی را) از حوضم طرد می کنم، چنانچه انسان شتر غریبه را از حوضش دور می سازد.(۱)

در احادیث دیگر ویژگی های بیشتری از حوض نمایان شده و در آنها آمده است که (رنگ آب) حوض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از برف و شیر سفیدتر، (و مزه آن) از عسل شیرین تر است(۲)، و وسعت زیادی دارد(۳)، زوایای آن مساوی است، و بوی آن از مشک خوشبوتر است، و هرکس از آن بیاشامد، هرگز تشنه نشود.(۴) منبر بر حوض پیامبر قرار دارد.(۵) دارای خیر فراوان است.(۶) دو آبشار از بهشت به آن می ریزد.(۷) پرندگانی در آن هستند که گردنشان همانند گردن

۱- منتخب الصحیحین، ص ۱۱۵.

۲- منتخب الصحیحین، صص ۴۲۱ و ۲۱۳.

۳- منتخب الصحیحین، ص ۱۲۴.

۴- منتخب الصحیحین، صص ۲۱۳و ۴۲۱.

۵- منتخب الصحیحین، ص ۳۳۹.

۶- منتخب الصحیحین، ص ۴۰۹.

۷- منتخب الصحیحین، ص ۴۲۱.

شتری که زمان ذبحش فرا رسیده کشیده و پیداست.(۱) این نهر در وسط بهشت قرار دارد.(۲)

به این ترتیب از مجموع این احادیث می توان دریافت که در قیامت «حوض» جایگاه و منزلت والایی دارد، و کسانی اهل نجاتند و سعادتمند می گردند، که بتوانند در آن روز به حوض دسترسی یابند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آیند. نوشیدنی مخصوص حوض مردمان را از گرما و عطش توانفرسای قیامت نجات می دهد، و نویدی برای ورود به بهشت است، و خواص معجزه آسای فراوان دارد. با این همه کسانی که در دینداری پایدار نمانده اند از آن رانده می شوند، و نمی توانند به حوض دست یابند و از مزایای آن بهره مند گردند.

با توجه به آنچه در حدیث ثقلین آمده است، دسترسی به حوض نزد پیامبر در صورتی است که انسان به کتاب و عترت تمسک کند، و هرگز از این دو جدا نگردد.

ص:۱۱۱

۱- المسند الجامع، ج ۲، ص ۴۰۷؛ تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲- تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۵۵۹.

بخش چهارم: نکات مهم در حدیث ثقلین

اشاره

ص:۱۱۳

در حدیث ثقلین نکته های فراوانی نهفته است، موارد زیر از آن جمله اند:

۱. اهمیت قرآن و عترت

با توجه به واژه ثقلین و قرینه های موجود در حدیث، و نیز احادیثی که درباره عترت و اهل بیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است، می توان دریافت که پیامبر در این حدیث عظمت و شرافت عترت را می نمایاند. و از جایگاه و منزلت والای آن خبر می دهد. و مقصود اساسی و هدف اصلی در این حدیث توجه دادن مردمان به عترت است. زیرا کتاب خدا در نزد مسلمانان معلوم بود، و همگان به مرتبه گرانقدر آن توجه یافتند، و آن را دستور زندگی شناختند. با آموزش های قرآنی و سخنان پیامبر درباره کلام خدا در زمان وحی عظمت قرآن در دل ها جای گرفت، و سرانجام همه در برابر بزرگی قرآن سر فرود آوردند، و دانستند این کتاب و جمله جمله آن وحی و معجزه الهی است.

ص:۱۱۴

آنچه بر مسلمانان پوشیده می نمود، و گرانسنگی آن را همگان درک نمی کردند و توجهی ژرف بدان نداشتند، عترت بود. و پیامبر در حدیث ثقلین از آن پرده برداشت. در لغت نیز یکی از معانی اثقال گنج های پوشیده در درون زمین است، و در معنای «اَخْرَجَتِ الأرضُ اَثْقالَها؛(۱) زمین اثقال خود را خارج سازد»، آمده است: «قیل کنوزها».(۲) گفته شده مراد از اثقال (سنگینی و یا چیزهای نفیس) گنج های زمین (و ذخایر گرانبهای درون و زیر زمینی) است.

و از جمله معانی آیه «یَسْأَلُونَک عَنْ السَّاعَهِ... ثَقُلَتْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۳) این است که علم به لحظه فرا رسیدن قیامت بر (اهل) آسمان ها و زمین مخفی است.

پیامبر در این حدیث که آیاتی از قرآن(۴) و نیز روایات فراوان دیگر آن را تأیید می کند، می خواهد این حقیقت را بازگوید که عترت عدل و همتای قرآن است. و اهل بیت چون قرآن عظمتی ویژه دارد. و چون سرمایه و کالای گرانبها و نفیسی است(۵) که هر کسی برای داشتن آینده ای درخشان و امیدوار به آن نیاز دارد، و باید آن را به

۱- زلزال (۹۹): ۲.

۲- المفردات، ص ۸۰.

۳- اعراف (۷): ۱۷۸.

۴- مانند آیه مودت که قبلاً یادآوری گردید.

۵- ماده ثقل به معنای کالا و توشه نیز آمده و در قرآن به کار رفته است (به ماده ثقل رجوع کنید).

همراه خود داشته باشد، و از آن نگهداری و مواظبت کند، و نقش هدایتگری و تفسیر و تبیین قرآن را از آنان بخواهد و به هدایت آنها تن دهد.

ابن حجر در صواعق در فصل آیاتی که در شأن اهل بیت وارد شده، آن گاه که آیه تطهیر را می آورد، در پایان آن می نویسد:

همه (آنچه درباره فضائل اهل بیت وارد شده) امور زیر که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردیده تأکید می کند:

مضمون آیه را پیامبر تکرار می کند و می گوید: خدایا اینها اهل بیت منند، پلیدی را از آنان بزدای و به شیوه ای خاص آنها را پاکیزه گردان.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را جزو اهل بیت به حساب می آورد، تا برکت وجودی آن حضرت آنان را در برگیرد. بلکه در روایتی جبرئیل و میکائیل را در زمره اهل بیت داخل می کند، تا ارجمندی و ارزش والای آنها را بنمایاند.

از خدا صلوات و برکات و رحمت برای اهل بیت می طلبد.

می گوید: هرکس خویشاوندانم را بیازارد، مرا رنجانده است، و هرکه من را برنجاند خدای متعال را آزرده است.

می فرماید: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، عبدی به من ایمان نمی آورد مگر این که دوستم بدارد، و مرا دوست نمی دارد مگر این که خویشاوندانم (عترتم) را دوست بدارد.

ص:۱۱۶

و به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت را هم طراز خود می کند و همچون جان خویش می داند. «و مِنْ ثَمّ صَحّ أنّه صلی الله علیه و آله و سلم قال: انّی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تَضِلّوا کتاب الله و عترتی؛ پس این حدیث پیامبر که فرمود: «من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم که اگر به آن متمسک شوید، هرگز گمراه نمی شوید، و آن چیز کتاب خدا و عترت من است» صحیح و درست است.(۱)

۲. مسئولیت در برابر قرآن و عترت

از جملاتی چون «فانظروا کیف تَخْلِفُونی فیهما؛(۲) بنگرید پس از من به کتاب و عترت چگونه رفتار می کنید». «فأنّی سائلکم حین تردون علیّ عن الثقلین؛ هنگامی که بر من وارد آیید از قرآن و عترت می پرسم». به روشنی مسئولیت خطیر درباره قرآن و عترت استفاده می شود، و بر اساس آن مسلمانان وظیفه دارند حرمت این دو را پاس دارند، و نسبت به قرآن و عترت رفتاری نیک و پسندیده را در پیش گیرند، به احکام خدا عمل کنند و از عترت جدا نگردند. و همواره عترت را در کنار کتاب خدا و همراه با او در نظر آورند. و همه توانایی علمی و عملی خود را برای اقامه این دو شیء گرانمایه و ارزشمند به کار گیرند. و آنچه را دارند در این

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۶۶۳ (به نقل از صواعق المحرقه).

۲- حلیه الأولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵.

راستا هزینه کنند، و سعادت دنیا و آخرت خود را در تمسک به قرآن و عترت بدانند.

ابن حجر در صواعق می نویسد:

«روی فی قوله تعالی «وَ قِفُوهم انّهم مَسئولون» عن ولایهِ علی و اهل البیت. لأنّ الله أمر نبیَّه صلی الله علیه و آله و سلم ان یَعرفَ الخَلْقَ انه لاـ یسألهم علی تبلیغِ الرساله أجراً الّا المودّه و فی القربی. و المعنی انّهم یُسائلون: هل والُوهم حَقَّ الموالاه کما اَوْصاهم النبی صلی الله علیه و آله و سلم أم أضاعوها و أهملوها فَتَکون علیهم المُطالبه و التَبِعه؛(۱) در قرآن آمده است: «اینان را نگهدارید، تا بازپرسی شوند» در روایت آمده است که از ولایت علی و اهل بیت سؤال می شود. زیرا خدا به پیامبر دستور داده مردمان را آگاه سازد که پاداش رسالت چیزی جز مودت نسبت به خویشان او نیست. معنای آیه این است: مردمان سؤال می شوند که آیا به سفارش پیامبر عمل کردند، و آن گونه که بایسته است دوستدار اهل بیت بودند، یا این که آنها را ضایع کردند و در حقشان کوتاهی ورزیدند. از این رو باید بازخواست شوند، و تبعات عملکرد بد خود را ببینند».

طیبی در شرح حدیث ثقلین در کاشف می نویسد:

«اذکرکم الله فی اهل بیتی، ای اُحَذِرکم الله فی شأن اهل بیتی و اَقُول لکم، و لاتؤْذوهم فاحفظوهم... کما یقول الأبُ المشفق: الله! الله! فی حق اولادی ... و لعلّ السرفی هذه الوصیّه

۱- عبقات الانوار، ج ۲-۱، ص ۶۶۳.

والاقتران بالقرآن، ایجابُ محبّتِهم لقوله تعالی: «قل لا أسئلکم علیه أجراً الا المَوَدّه فی القربی». فإنّه تعالی جعل شُکرَ اِنعامه و إحسانه بالقرآن منوطاً بِمَحَبتهم علی سبیل الحصر، و کأنّه صلی الله علیه و آله و سلم یوصی الأمّه بقیام الشکر و قیّد تلک النعمه به، و یُحذّر هم عن الکفران فمن قام بالوصیّه و شکر تلک الصنیعه بحُسن الخِلافه بینهما لن یفترقا فلا یفارقانه فی مواطن القیامه و مشاهدها حتّی یَرِدا الحوض، فیشکرا صنیعه عند رسول الله، «فح» هو بنفسه یکافیه، والله یُجازیه الجزاء الأوفی. و مَن أضاعَ الوصیّهَ و کفر النعمه، فحکمه بالعکس. و علی هذاالتأویل حسنُ موقع قوله: انظروا کیف تخلفونی فیهما. والنَظَر بمعنی التأمل و التفکر، ای تکفّروا و استعملوا الرویّه فی استخلافی أیّاکم هل تکونون خَلْفَ صدقٍ او خلف سوء؛(۱) خدا را به یاد می آورم درباره اهل بیتم، یعنی بر حذر می دارم شما را از بی حرمتی درباره آنها، اهل بیت مرا پاس بدارید، مبادا آنها را بیازارید... این جمله مثل این است که پدر دلسوز می گوید: خدا را، خدا را در حق فرزندانم...

شاید راز این وصیت و همتا قرار دادن عترت با قرآن، واجب کردن محبّت اهل بیت است، زیرا در قرآن (آیه ۲۳ سوره شوری) آمده است: «بگو ای پیامبر! از شما پاداشی نخواهم مگر مودت نسبت به خویشانم». در این آیه خدای تعالی شکر نعمت ها و احسانش را با

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۹۶-۴۹۴ (به نقل از کاشف). سخن طیبی را ملا علی قاری نیز در کتاب مرقاه المفاتیح می آورد (همان، ص۶۹۴).

نزول قرآن، منحصراً مشروط بر محبت خویشاوندان پیامبر کرده است. گویا پیامبر مردمان را به شکر و سپاسگزاری فرا خوانده است. و این نعمت را به آن مقید ساخته است، آنان را بر حذر داشته از این که کفران این نعمت کنند.

پس هر کس این وصیت را به پا دارد، جانشین نیک برای پیامبر باشد، و شکر نعمت ارزنده قرآن را با پاسداری از اهل بیت، به جای آورد. قرآن و عترت در مواطن و مشاهد قیامت تا ورود در حوض از او جدا نمی شوند و کار نیک او را نزد پیامبر پاس می دارند. و همین او را کفایت می کند، خدا پاداش کامل به وی می دهد. و هر که وصیت را ضایع سازد و کفران نعمت کند، حکم به عکس است.

فرمایش پیامبر که می گوید: «بنگرید درباره قرآن و عترت پس از من چگونه اید»، به آنچه گفته شد به خوبی ناظر است. زیرا «نظر» به معنای تأمل و تفکر است، و معنای فرمایش پیامبر این است: تفکر کنید و اندیشه خود را در جانشینی من به کار بندید، که آیا خلف راستین هستید یا خلف نابکار؟»

۳. سرنوشت انسان در گرو قرآن وعترت

اینکه در حدیث ثقلین آمده است: «به کتاب خدا متمسک شوید تا در گمراهی نیفتید و نلغزید»، (۱) «خدا را به یاد شما می آورم درباره

ص:۱۲۰

۱- صواعق المحرقه، ص۷۵؛ کنزالعمال، ج۱، صص ۷۵-۱۷۴.

اهل بیتم»، (۱) «بر قرآن و عترت پیشی نگیرید وگرنه هلاک می شوید»، (۲) «تا زمانی که به قرآن و اهل بیت متمسک هستید، هرگز گمراه نشوید»، (۳) سرنوشت ساز بودن تمسک به قرآن و عترت را نشان می دهد. و هشداری است بر این که با بی توجهی نسبت به قرآن و عترت و جدایی از آن دو، انسان هلاک می شود. و به کمال مطلوب نمی رسد. و در میان امواج پر تلاطم خواسته های نفسانی می افتد، و عقاید پوچ و مذاهب خرافی و اندیشه های شیطانی آدمی را به سوی خود می برد، دام هایی از فتنه ها او را در بند می کشد، در باتلاقی از گمراهی ها و تفسیر به رأی ها و انحراف ها فرو می رود، صراط مستقیم را گم می کند، استعدادهای اصیل و فطری او سرکوب می شوند و سرانجام در دوزخی از اضطراب ها و ناامیدی ها و آشفتگی های فکری و عقیدتی جان می سپارد. و با کوله باری سنگین از نادانی و کج اندیشی و تحریف مبانی دین به شقاوت ابدی گرفتار می آید. و از آنجا که عهد الهی را پاس نداشته و امانت داری مسئول نبوده است، و توشه گرانمایه قرآن و عترت را با خود همراه ندارد، رحمت خداوند او را شامل نمی شود، و برای همیشه در جهنم می سوزد و عذابی بس دردناک را می چشد.

بدر الدین رومی در «تاج الدره» شعر زیر را این گونه شرح می دهد:

۱- صحیح مسلم، ج۵، ص۲۶.

۲- صواعق المحرقه، ص۷۵؛ کنزالعمال، ج۱، صص ۷۵-۱۷۴.

۳- صحیح ترمذی، ج۲، ص۳۰۸؛ مسند احمد، ج۵، ص۱۸۱.

دَعا الی الله فالمتمسّکون به   مُتمسّکون بِحَبْل غیرَ مُنْفَصِم

پیامبر جن و انس، عرب و عجم، مردمان زمان خود و دیگر مردمان تا قیامت را به دین خدا و آنچه رضای خدا در آن است، فرا خواند، کسانی که به دین او چنگ زنند و دعوتش را آن گونه که باید و از سر صدق اجابت کنند، به وسیله ای دست می یازند که متصل به خداست و آنان را به رضوان اکبر می رساند، بی آن که هرگز انفصالی پدید آید.

و آن گاه می گوید: این سبب چیزی نیست جز کتاب خدا، و کسانی از عترت آن حضرت که عصمت و طهارت دارند.

سپس آیه مودّت و حدیث ثقلین را نقل می کند و می نویسد:

«و هذا نَصٌّ فی المقصود، فمن تمسّک بکتاب الله تمسّک بهم، و من عَدَلَ فهم عدل عن کتاب الله من حیث لا یدری و هو یقول: آمنتُ بالله و بکلِّ ما ثَبَتَ مجیئ رسول الله مِن عندالله (فلا و ربُّک لا یُؤمنون حتّی یُحَکموک فیما شَجَرَ بینهم ثم لا یَجدوا فی أنْفُسِهم حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ و یُسَلِّموا تسلیماً؛(۱) این حدیث آشکارا و روشن مقصود را می رساند، پس هر کس به کتاب خدا متمسک شود، به عترت پیامبر چنگ زده است، و هر که از عترت روی گرداند، ناخود آگاه از کتاب خدا روی برتافته است، در حالی که می گوید به خدا و آنچه پیامبر از جانب خدا آورده ایمان

ص:۱۲۲

۱- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۸۶-۶۸۵.

آورده ام. (خدا در قرآن می گوید:) «به خدا سوگند به تو ایمان نمی آوردند، مگر این که تو در مشاجرات (و مسائل اختلافی) بین آنها داوری کنی، آنان کوچکترین وسوسه ای در دل خود نسبت به حکم تو نیابند، و تسلیم محض داوریت شوند».

سعد الدین تفتازانی در کتاب شرح المقاصد می گوید:

«الاـ تری؟ أنّه علیه الصلاه و السلام ـ قَرَنَهم بکتاب الله ـ تعالی ـ فی کون التمسّک بهما مُنقِذاً من الضلاله؛ و لاـ معنی للتمسک بالکتاب الّا الأَخْذ بما فیه، من العِلم و الهدایه، فکذا فی العتره؛(۱) آیا نمی نگرید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (در حدیث ثقلین) خاندان خود را با قرآن هم ردیف قرار داده است، در اینکه چنگ زدن به دامان این دو (و پیروی از این دو)، مردم را از گمراه شدن نجات می دهد؟ و چنانکه چنگ زدن به قرآن، به جز پیروی از دستورات و هدایت قرآن معنایی ندارد، چنگ زدن به خاندان پیامبر نیز به همین معنی است (فراگیری معارف و تعالیم آنان و پیروی از آن معارف و تعالیم)».(۲)

ص:۱۲۳

۱- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص۱۰۸ (به نقل از عبقات الانوار، ج۴-۳، ص ۲۶).

۲- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص۱۰۸ (به نقل از عبقات الانوار، ج۴-۳، ص ۲۶).

۴. جدایی ناپذیری قرآن و عترت

از جمله «لن یفترقا حتی یَردا عَلَیَّ الْحَوْضَ»، (۱) که در احادیث فراوانی آمده است به طور صریح استفاده می شود که قرآن و عترت همواره با همند، و هر گز از هم جدا نمی شوند.

معنای «لن یفترقا» نفی ابدی است، یعنی تا قیامت در همه زمان ها و عصرها قرآن با عترت است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نقل از مبدأ وحی این مطلب را اعلام می کند و می گوید: «خداوند لطیف و دانا این خبر را داده است».(۲) و از آن جا که جمله فوق قطعی الصدور است و ممکن نیست سخن وحی و وعده پیامبر خلاف واقع در آید، می توان دریافت که تلازم قرآن و عترت همیشگی است و یکی دیگری را تأیید می کند. قرآن مردم را به تمسک و تبعیت از عترت فرا می خواند و عترت از مردمان می خواهد که به قرآن عمل کنند و آن را ملاک قرار دهند، هر کدام بر حجیت دیگری گواهی می دهد. و این دو میراث گرانمایه پیامبر با هم راه رستگاری و کشتی نجات امت اسلامی و عامل استواری دین و رهیابی درست در زندگی است.

بزرگان اهل سنت از حدیث همین جداناپذیری را استفاده کرده اند، سخن تفتازانی که در پیش یاد آوری گردید این مطلب را تأیید می کند، و سخنان زیر نیز مؤید این موضوع است:

۱- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۲؛ حلیه الأولیاء، ج ۱، ص۳۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۲۲۵.

۲- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۲

۱. علامه مناوی پس از نقل حدیث ثقلین و توجه به معنای آن، جداناپذیری قرآن و اهل بیت را تا روز قیامت یادآور می شود و به نقل از شریف (سمهودی) می نویسد: «هذا الخبر یُفهم وجودَ من یکون اَهلاً لِلتمسک به مِنْ اهل البیت و العتره الطاهره فی کلّ زمنٍ الی قیام الساعه، حتی یتوجَّهَ الحثُّ المذکور الی التمسک به، کما انّ الکتاب کذلک، فلذلک کانوا اَماناً لِاهل الارض، فاذا ذهبوا ذَهَبَ اهل الأرض»؛(۱) این خبر می فهماند از اهل بیت و عترت طاهره، کسی که اهلیت برای تمسک دارد در همه زمان ها تا برپایی قیامت موجود است. و آن گونه که تمسک به قرآن توصیه شده، تمسک به اهل بیت نیز سفارش شده است، و از این رو سبب ایمنی و بقایند برای ساکنان زمین و آن گاه که آنان از زمین بروند اهل زمین نابود می شوند.

۲. ابن حجر نیز در صواعق می گوید: «و فی احادیث الحَثَّ علی التمسّک باهل البیت اشاره الی عدمِ انقطاع مستاهل منهم للتمسک به الی یوم القیامه، کما ان الکتاب العزیز کذلک، ولهذا کانوا اماناً لاهل الأرض»؛(۲) احادیثی که مردمان را بر تمسک به اهل بیت فرا می خوانند، اشاره به این دارد که از اهل بیت تا روز قیامت، کسی که برای تمسک شایسته است، همواره وجود دارد.

۱- فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۵.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۹۰.

چنانچه کتاب خدا چنین است، و از این رو آنان سبب ایمنی و بقایند برای ساکنان زمین».

۳. ملک العلما در کتاب «هدایه السعداء» پس از نقل حدیث ثقلین می نویسد: «پس بدین حدیث ثابت شد که بقاء ایشان تا قیام قیامت باشد، و ایشان راه نمایان به حق اند».(۱)

۴. سعید بن مسعود کازرونی در کتاب «المنتقی» می نویسد:

«و من طعن فی نَسَب شخص من أولاد فاطمه (رض) بأن قال: أَفْنَی الحجاج بن یوسف ذریّتها و لم یَبْق احدٌ منهم، و لیس فی الدنیا احد یَصِحّ نَسَبُه الیها، فقد ظلم و کذب و أساء، فانّ تعمّد ذلک بعد ما نشأ فی بلادِ علماء الدین، کاد یکون کافراً. لأنّ یُخالِفُ ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... انّی تارک فیکم ما ان تَمَسَّکتم به لن تضلّوا بعدی... کتاب الله... وعترتی اهل بیتی، و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض... فمادام القرآن باقیاً فأولاد فاطمه باقون، لظاهر الحدیث الصحیح؛(۲) هر کس درباره فرزندان فاطمه علیها السلام به ناسزا بگوید: حجاج بن یوسف ذریه وی را نابود کرده و احدی از ایشان باقی نمانده است، و در دنیا نمی توان کسی را یافت که به فاطمه منسوب باشد به راستی ستم ورزیده و دروغ گفته، و سخن زشت و ناروا بر زبان رانده است. و اگر در شهرهایی به سر می برد که دارای عالمان دینی اند و به عمد این سخن را بگوید، به مرز کفر و بی دینی نزدیک می شود. زیرا باور او بر خلاف

۱- عبقات الانوار، ج۴-۳، ص ۲۷۲ و ج۲_ ۱، ص۵۵۸.

۲- عبقات الانوار، ج۲-۱، صص ۱۱-۵۱۰.

فرموده رسول خداست که می گوید: من در میان شما چیزی بر جای نهادم که اگر به آن متمسک شوید هرگز پس از من گمراه نشوید، کتاب خدا و عترتم. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در حوض نزد من آیند... بر اساس ظاهر این خبر صحیح، مادام که قرآن باقی است، فرزندان فاطمه باقی اند».

بر اساس همین جدایی ناپذیری قرآن و عترت و نقش اساسی و مهم عترت در هستی و بقای انسان ها باید گفت: در زمان ما نیز فردی از عترت موجود است، و ما باید در کنار قرآن به وی چنگ زنیم، و از او خواهان هدایت شویم. و این فرد بر اساس روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و به حد تواتر می رسد، همان موعود آخرالزمان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که روزی ظهور می کند و عدل و داد را در گیتی می گستراند و عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می گزارد.

۵. نقش محوری قرآن و عترت

حدیث ثقلین در بسیاری از نقلها، قرآن را به عنوان وسیله و رابطی بین خدا و مردم معرفی می کند.(۱) و جمله ای که در آن انسان ها موظف شده اند به کتاب خدا متمسک شوند تا از گمراهی نجات یابند، در این حدیث از متواترات است. و نیز در احادیث

۱- کنزالعمال، ج ۱، صص ۷۵- ۱۷۴.

بسیاری قرآن ثقل اکبر و عترت ثقل اصغر، عنوان شده است(۱) که خود جایگاه برجسته و نقش محوری قرآن را می نمایاند.

بنابر گفته تفتازانی تمسک به قرآن چیزی جز پیروی از دستورات و رهنمودهای هدایت بخش قرآن نیست، (۲) و حدیث ثقلین خود در برخی از نقل ها آشکارا به این مطلب اشاره دارد و در آن آمده است:

«ایّها الناس أنّی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتّبعتموهما؛ و هماکتاب الله و اهل بیتی عترتی؛(۳) ای مردم من در میان شما دو چیز بر جای می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نشوید، یکی از آن دو کتاب خداست و دیگر اهل بیت و عترتم».

ملا علی قاری نیز در شرح حدیث ثقلین می نویسد:

«فالتَمَسُّک بالقرآن التعلّق بأمره و نهیه و اعتقاد جمیع ما فیه و حقّیته، و التمسّک بعترته مَحَبّتهم و متابعهُ سِیرتهم؛(۴) تمسک به قرآن به این است که انسان به امر و نهی آن بها دهد و عمل کند، و بر همه آنچه در قرآن آمده اعتقاد یابد، و حقّیت و درستی آنها را بپذیرد. و تمسک به عترت، محبت آنان است، و پیروی از سیره و روش آنها».

ص:۱۲۸

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸.
۲- عبقات الانوار، ج ۴- ۳، ص ۲۶.
۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۴۸. مسند احمد، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹. صواعق المحرقه، ص ۸۹.
۴- عبقات الانوار، ج ۲-۱ (به نقل از شرح شفا).

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«اعملوا بالقرآن، اَحِلّوا حلالَه، و حَرّموا حَرامه، وَ اقْتَدوا به، و لا تکفروا الشیء منه، و ما تشابه (علیکم) فَرُدّوه الی الله- عزوجل- و الی اُولی العلم من بعدی- کیْما- یُخْبِروکم؛(۱) به قرآن عمل کنید، به حلال و حرامش پایبند باشید، و قرآن را مقتدای خود (و اساس) قرار دهید و چیزی (از حقایق و مسائل مطرح شده در قرآن) را منکر نشوید و نادرست ندانید. آنچه را بر شما مشتبه می شود و نمی توانید معنای درست آن را دریابید، به خداو عالمان ویژه پس از من برگردانید تا شما را از حقیقت آن آگاه سازند».

۶. فراخوان های قرآن و عترت

اشاره

آنچه در قرآن آمده است، جوهر رسالت پیامبران را تشکیل می دهد. و عترت نیز مردمان را به اصول مطرح شده در این کتاب آسمانی فرا می خواند، برخی از تعالیم حیات بخش قرآن چنین است:

أ. برپایی قسط و دادگری در میان مردم

از مهمترین اصولی که قرآن مردمان را به سوی آن فرا می خواند و کوشش های فراوان پیامبران را برای استوار ساختن بنای آن یادآور می گردد، اقامه قسط و داد است. و از برخی آیات به طور صریح

۱- مطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵.

استفاده می شود که برپایی قسط و دادگری یگانه هدف اصیل بعثت پیامبران و فرود آمدن کتاب آسمانی و میزان الهی است.

بنابراین اصل، تا زمانی که قسط و دادگری بر همه شئون اجتماعی و در تار و پود جامعه در همه زمینه ها و خط مشی ها حاکم نگردد، جامعه اسلامی تحقق نمی پذیرد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛(۱) همانا پیامبران را با نشانه های آشکار برانگیختیم، و با آنان کتاب و میزان فرستادیم، تا مردمان به قسط و دادگری برخیزند (و همه چیز بر پایه داد و دادگری باشد)».

چنانچه در این آیه و نظائر آن(۲) ملاحظه می شود، برپایی قسط یک وظیفه همگانی است، و در همه روابط اجتماعی و مسائل اقتصادی، قضاوت ها و... باید حاکم گردد. اقامه دادگری دستور تردید ناپذیر قرآن است، و شیوه ای سعادت آفرین برای سامان زندگی انسان هاست که خدا آن را دوست می دارد و می پسندد. این فرمان به اندازه ای مهم و محوری و اساسی است، که اگر قرآن به جز این چند آیه رهنمود دیگری نمی داشت، به جا بود ثقل اکبر دانسته شود.

ص:۱۳۰

۱- حدید (۷۵): ۲۵.

۲- مانند آیه های سوره نساء (۴): ۱۳۵، اعراف (۷): ۲۹، انعام (۶): ۱۵۲، مائده (۵): ۴۲.

ب. عدالت اجتماعی

از فراخوان های مهم قرآن گسترش عـدل در جامعه، واداشـتن مردم به پـذیرش آن، و دمیـدن روح عـدالت اجتماعی در جامعه انسـانی است. دین خـدا به عـدل زنـده است، و صـراط مسـتقیم به آن پیموده می شود. و مردمان وظیفه دارنـد در هر شـرایطی عادلانه رفتار و عمل کنند، و در مسیر عدالت گام نهند و ذره ای نلغزند. و رهنمودهای قرآن در این زمینه به تنهایی کافی است که قرآن را پیامبر بزرگوار اسلام ثقل اکبر معرفی کند.

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ؛(۱) خداوند (همه را) به اجرای عدالت و احسان (به یکدیگر) فرا می خواند».

ج. رهایی و آزادی انسان

قرآن فرو فرسـتاده شـده تا تیره روزی ها و فلاکت ها را از آدمی دور کنـد، و بنـدهایی که برپای و دست و اندیشه انسان نهاده انـد، و توان حرکت سازنـده و درست را از وی سـتانده اند، بگسـلد. و با دعوت به پرسـتش خدا و عبودیت برای او، آنان را به معنای واقعی کلمه آزاد سازد. به گونه ای که در برابر ستمگران و طاغوتیان سر فرود نیاورند، از هیچ چیز جز خدا نترسند، همه انسان ها خود را با هم برابر بدانند، و طوق بندگی کسی را بر گردن ننهند. پیداست که رهایی انسان از

۱- نحل (۱۶):۹۰. در این باره تعالیم ارزنـده ای در قرآن و سـنت آمده است. آیات سوره شوری (۴۲): ۱۵ و اعراف (۷): ۱۵۷ نمونه هایی از آنهاست.

قید و بندها و زنجیرهای اسارت آور، و دستیابی به آزادی و کرامت انسانی و درک این منزلت شرافت آفرین و سترگ، بسی نفیس و گرانمایه است و از این نظر نیز قرآن ثقل اکبر به حساب می آید.

«... يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ».(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردمان را به نیکی فرا می خواند و از زشتی و بدی باز می دارد، پاکیزه ها را حلال می کند و پلیدی ها را حرام می سازد. و باری را که بر دوش مردمان سنگینی می کند بر می دارد، و زنجیرهایی که آنان را در بند کرده اند می گسلد».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِك بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ؛(۲) بگو ای اهل کتاب! بیایید به کلمه ای که ما و شما یکسان بدان معتقدیم گردن نهیم، جز خدا را نپرستیم، و چیزی را شریک او قرار ندهیم، و برخی از ما برخی دیگر را ارباب و خدایگان خود نگیرد...».

د. ساماندهی مادی و معیشتی

قرآن فعالیت پیامبران را تنها به قلمروهای معنوی منحصر

۱- اعراف (۷): ۱۵۷.

۲- آل عمران (۳): ۶۴.

نمی سازد، بلکه از آنان می خواهـد برای بالا بردن سـطح زنـدگی مادی و معیشتی انسان ها نیز بکوشـند. زمینه های فساد را از جـامعه ریشه کن سازنـد و به انواع اصـلاحات دست یازنـد، مردمـان را به کار و تلاش فرا خواننـد، با هر گونه روابط اقتصادی ناسالم و سلطه آفرین که به شکاف طبقاتی می انجامد مبارزه کنند و بهترین نعمت ها و پاکیزه ترین چیزها را به مردمان ارزانی دارند، در این راه استوار بایستند و توان خود را به کار گیرند.

این رسالت نیز بسیار اساسی است، و با توجه به نقش بنیادی آن می توان قرآن را ثقل اکبر نامید.

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ...؛(۱)جز اصلاح جامعه _ تا سر حد توانایی- قصدی ندارم».

«وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ؛(۲) بـا ترازوی درست وزن کنیـد، و چیزهـای (کـار و کالا ـ و هر چیز بهادار) مردمان را کم بها مکنید».

ه. سازندگی معنوی

قرآن کتاب نور است و می خواهـد مردمان آلودگی ها را از خود بزداینـد، تزکیه شونـد و علم و حکمت آموزند، از ظلمت ها به درآیند، به سوی نور و معنویت حرکت کنند و حقیقت انسانی آنها زنده گردد

۱- هود (۱۱): ۸۸.

۲- شعرا (۲۶): ۱۸۲ _ ۱۸۳.

و ایـن واقعیـت بر بسـیاری از مردمـان ــ اگر نگـوییم همـه آنهـا ــ پوشـیده اسـت و درک آن دشـوار. و همه کس به این گنج گرانمایه و نامتناهی دسترسی پیدا نمی کند و عظمت آن را درنمی یابد. و از این جهت قرآن بس بزرگ است.

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛(۱) به سوی شما نوری آشکار فرستادیم».

«وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛(۲) و مردمان را تزکیه کند و به آنان کتاب و حکمت آموزد».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ؛(۳) ای مؤمنان! چون خدا و پیامبر شما را به آیینی فرا خوانند که سرچشمه زندگی است بپذیرید».

و. مبارزه با ظلم و استثمار

خـدا پیـامبران را از میـان توده مردم برانگیخته است، تـا به طور ملموس مشـکلات و گرفتاری های مسـتمندان و مستضـعفان را درک کننـد و نیازهای آنان را دریابند. قرآن از پیامبر می خواهد تا به مسـکینان، یتیمان و از راه ماندگان رسـیدگی کند و حق آنان را بپردازد. و با آنان باشد و به زرق و برق دنیا رو نکند. و از حق پرستان

۱- نساء (۴): ۱۷۴.

۲- جمعه (۶۲): ۲.

۳- انفال (۸): ۲۴.

روی برنتابد. و با کسانی که خواهان سلطه بر مردمند و می خواهند آنها را به استضعاف بکشانند در افتد. شکوه و عظمت پوچ مستکبران و شادخواران را در هم شکند، انسان ها را در راستای رسیدن به اهداف والا و سعادت بخش و مبارزه با طاغوتیان به استقامت وا دارد. جبارانی را که به مردمان رحم نمی کننـد، اموالشان را به یغما می برند، فرزندانشان را می کشـند و هیچ نوع کرامتی و ارزشی برای انسان ها قائل نیستند، ستم می ورزند و خیانت می کنند، سرنگون سازد و از میان بردارد. راه های اصلاح را هموار و آماده کند، و زمینه انتشار دادگری و استقرار حق و حیثیت انسانی را فراهم آورد.

این اصول الهی و انسانی نیز بس بزرگند، و مسئولیتی عظیم می طلبند. روح هر انسان آزاده ای خواستار حاکمیت این ارزش هاست. و به جاست که قرآن به خاطر مطرح ساختن آنها و دعوت عملی به آن و نوید استقرار آن به طور کامل و فراگیر در آینده، ثقل اکبر خوانده شود.

«هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ؛(۱) اوست آن که در مردمی بی کتاب و درس ناخوانده رسولی از خود آنان برانگیخت».

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا...؛(۲) خویشتن را به

ص:۱۳۵

۱- جمعه (۶۲): ۲.

۲- کهف (۱۸): ۲۸.

همراهی با کسانی شکیبا ساز، که صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و او را همی طلبند، و چشم از ایشان برمگیر تا خواستار زیور زندگی دنیا شوی...».

«وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ؟؛(۱) چه تان شده است که در راه خدا (برای نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف کارزار نمی کنید؟».

«وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛(۲) ما می خواهیم بر کسانی که در زمین فرو دست نگاه داشته شده اند منت نهیم، و آنان را رهبران و وارثان زمین قرار دهیم».

ز. اتحاد و برادری

قرآن منادی وحدت است و امّت اسلامی را از تفرقه و جدایی و گروه گرایی برحذر می دارد. از این رو بایسته است مسلمانان از هر رنگ و نژاد و جنس که هستند خود را اعضای یک پیکر بینگارند، و در حق حیات و زیست با هم برابر بدانند، و برادروار کنار هم زندگی کنند.

«وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»؛(۳) به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده مشوید».

ص:۱۳۶

۱- نساء (۴): ۷۵.

۲- قصص (۲۸): ۵.

۳- آل عمران (۳): ۱۰۳.

«وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ؛(۱) همانا راه راست من همین (قرآن) است، پس از آن پیروی کنید، و پیرو راه های دیگر مشوید که شما را از راه خدا دور و پراکنده می سازد».

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ؛(۲) مؤمنان برادران یکدیگرند».

از آن جا که عترت عدل قرآن است، و از آن جدایی ناپذیر، به سوی این اصول و ارزش ها که در قرآن مطرح گردیده، فرا می خواند. فردی از عترت که مهدی است بر اساس احادیث فراوانی که از پیامبر رسیده است بار دیگر احکام الهی را به طور گسترده در جهان حاکم می سازد. به عدل و داد عمل می کند و عدالت را در همه جا می گستراند، سنّت پیامبر را به پا می دارد، به مسکینان شفقت می ورزد و مستمندان را بی نیاز می کند. اموال و امکانات را به شیوه ای درست و مساوی تقسیم می کند و نیازمندی ها را بر می آورد و با ظلم و ستم می ستیزد. و بدین گونه ثقل اصغر به تحقق بخشیدن اصول و مبانی و تعالیم ثقل اکبر می پردازد، و حقایق و آموزش های قرآنی و وعده های کتاب خدا را در متن زندگی و عینیت حیات فردی و اجتماعی آشکار می سازد. از این رو عترت ثقل اصغر است، و میراث گرانبهای دیگر پیامبر و احیاگر قرآن و ثقل اکبر در آخرالزمان.

۱- انعام (۶): ۱۵۳.

۲- حجرات (۴۹): ۱۰.

۷. علوم قرآن و عترت

در حدیث ثقلین (بر اساس برخی از نقل ها) این جمله نیز جلب توجه می کند:

«و لا تُعلّمو هما فاِنّهما اعلمُ منکم؛(۱) به قرآن و عترت نیاموزید که این دو از شما داناترند».

ابن حجر در صواعق می نویسد: «الحدیث یدلّ علی اَعْلَمیّه اهل البیت، لانّه عبّر عنهم بالثقلین و هو یُفید الأعلمیه؛(۲) از حدیث ثقلین، اعلمیت اهل بیت استفاده می شود، زیرا از آنها به عنوان چیز گرانمایه و نفیس (و دارای وزنه و اهمیت زیاد) تعبیر کرده است، و این معنا، اعلمیت را می رساند».

این مطلب گویای آن است که حقایق مطرح شده در قرآن نزد اهل بیت است، و عترت و اهل بیت به تفسیر قرآن و کشف ظاهر و باطن آن (بر اساس کلام پیامبر) از دیگران اعلمند، و امت برای شناخت تعالیم آسمانی قرآن باید به اهل بیت رجوع کنند، و آموزش های آنان را بر درک و دریافت خود مقدم دارند.

همچنین از این جمله و نیز با توجه به فرازهای دیگر حدیث روشن می گردد که عترت در این حدیث معنای خاص دارد، و همه منسوبان به پیامبر را شامل نمی شود. بلکه افراد ویژه ای منظورند، که

۱- صواعق المحرقه، ص ۷۵.

۲- صواعق المحرقه، ص ۹۰.

همتای قرآنند، و تمسک به رهنمودهای آنها لازم است، و به عنوان همگام گرانمایه در کنار قرآن قرار دارند، و دوری از آنها گمراهی و تباهی می آورد.

پیامبر خود یکی از مصداق های این عترت را شناسانده است. پرچمدار عدل، مُصلح امت که در آخرالزمان ظهور می کند، و دین برپا می دارد و حقایق آن را آشکار می سازد و به تعالیم قرآنی دیگر بار حیات می بخشد و قرآن مهجور و متروک را دوباره بر سراسر زندگی انسان حاکم می سازد.

علی علیه السلام درباره او می گوید: «یَعْطِفُ الهَوی علی الهُدی، اذا عطفوا الهدی علی الهوی، و یَعطِفُ الرأیَ علی القرآن، اذا عَطَفوا القرآن علی الرأی... فَیُرِیکم کیفَ عدلُ السیره، و یُحیی مَیْتَ الکتابِ و السُنه؛(۱) (چون مهدی آید) هوا پرستی را به خداپرستی بازگرداند، پس از آنکه خداپرستی را به هوا پرستی بازگردانده باشند؛ رأی ها و نظرها و افکار را به قرآن بازگرداند، پس از آنکه قرآن را به رأی ها و نظرها و افکار خود بازگردانده باشند... آنگاه است که مهدی به شما نشان دهد که سیرت عدل کدام است، و زنده کردن کتاب و سنت چیست؟».

۸. ویژگی های ابدال (در حدیث ثقلین)

سیوطی در کتاب الحاوی می گوید: برخی از نادانان کسانی را که

۱- نهج البلاغه (محمد عبده)، صص ۹- ۳۰۸.

به بزرگان و اولیاء (الله) مشهور گشته اند انکار کرده اند. در حالی که احادیث و آثار بر اثبات آنان وارد شده است، و اَبدال، نقیبان، نجیبان، اَوتاد و اَقطاب از آنان به حساب می آید و انکار این گونه کسان که اهل عنادند در این زمینه قابل اعتنا نیست.(۱)

از ابوالزناد و نیز از ابی الدردا، نقل شده است که انبیا، اوتاد (ستون های استوار) زمین بودند، آنگاه که نبوت خاتمه یافت، خداوند بَدَل آنها گروهی از امّت محمد را جایگزین ساخت که به آنان «اَبدال» گفته می شود. برتری اینان بر مردمان (تنها) به خاطر کثرت روزه، نماز و تسبیح بر مردمان نیست، بلکه از آن روست که اخلاق نیکو دارند، به راستی پارسایند، نیک نیت اند، دل هایشان سالم است، به خاطر خشنودی خدا و جلب رضای او، خیرخواه همه مسلمانانند و بردبارند و دلسوز، بی آن که خود را در ذلت افکنند متواضعند، کسی را لعن نمی کنند و نمی آزارند، به (حقوق) زیر دستان خود دستبردی نمی زنند، آنان را حقیر و ناچیز نمی انگارند، بر زیردستانشان حسادت نمی ورزند، خود را ناتوان نمی نمایانند، به دیگران زاری و التماس نمی کنند، خود رأی و خودپسند نیستند، حبّ دنیا در دل ندارند، نه امروز در وحشتند و نه فردا در غفلت.(۲)

از زاذان روایت شده که می گوید: «ما خَلَتِ الأرضُ بعد نوح من اثنی عشر فصاعداً یَدْفع اللهُ بهم عن اهل

۱- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲- الحاوی للفتاوی، ج۲، صص ۲۴۹ و ۲۵۱.

الأرض؛(۱) زمین پس از نوح از دوازده نفر و بیشتر از آن خـالی نگشـته است، خداونـد به آنان (بلاها را) از ساکنان زمین دور می کند».

سهل بن عبـدالله می گویـد: «صارت الأبدال اَبدالاً باربعه، قلّهِ الکلام، و قلّهِ الطّعام و قلّه المنام و اِعتزال الأنام؛(۲) اَبدال به چهار چیز اَبـدال شـده انـد؛ به کم گویی، میـل انـدک به غـذا و خوراک، کم خوابی و دوری از مردم». بـاری، از این روایات درباره اَبـدال پیـداست که آنان انسان های کامل و فراتر از افراد معمولی انـد. و به روشـنی می توان دریافت که این صـفات و آثار به طریـق اَولی در عـترت منظـور در حـدیث ثقلین موجـود است. و به خـاطر همین محـوریت است که بایـد به آنهـا چنـگ زد، و هدایت را در آنان جست. و به این ترتیب عترت و اهل البیت (به معنای خاص کلمه) بسی بلند مرتبه تر از اَبدال است. و ثقلیت و گرانمایه بودن آنان نیز بدان خاطر است که آن ها تحقق بخش حقایق قرآنی اند، و کتاب خدا را چنانکه شایسته است تفسیر می کنند.

آنچه درباره بیعت و پیوست اَبدال به مصداقی روشن از عترت، یعنی مهدی علیه السلام آمده، دلیلی روشن بر این مطلب است. حذیفه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسأله مهدی و ظهور وی نقل می کند:

«فتخرج الأبدال من الشام و أشباههم، و یخرج إلیه النجباءُ من مصر، و عصائبُ اهل المشرق و أشباههم، حتّی یأتوا مکه، فیُبایع له بین الرُکنِ و

ص:۱۴۱

۱- الحاوی للفتاوی، ج۳، ص۲۵۴.

۲- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۵۴.

المقام، ثم یخرج متوجّهاً الی الشام، و جبرئیل علی مقـدّمته، و میکائیلُ علی ساقته، یَفرَحُ به اهل السـماء و اهل الأرض، و الطیرُ و الوحوش، و الحیتان فی البحر، و تزیدُ المیاهُ فی دولته، و تمدّ الأنهار، و تُضـعفُ الأرض أُکلِها، و تُستخرجُ الکنوز کلُّها؛(۱) اَبدال و هماننـد آنان از شام (خارج می شونـد و قیام می کنند) و نجبا از مصـر، و نیز گروه هایی از شـرقی ها. اینان درمکه به هم می رسـند، و با مهدی (که از فرزندان پیامبر است) بین رکن و مقام بیعت می کنند. در این هنگام مهدی علیه السـلام به طرف شام روانه می شود، در حـالی که جبرئیـل پیشـاپیش و میکائیل پشت سـر اوست (در زمان ظهور و حکمت او) اهل آسـمان و زمین، پرنـدگان، حیوانـات وحشـی و موجودات دریـایی، شـاد می شونـد (شادمانی همه را فرا می گیرد). در دولت او آبها فراوان می گردد و رودخانه ها در بستر دشـتها می گسترد، زمین خوردنی ها (و رسـتنی ها) یش را چنـد برابر می کند، و همه گنج هایش را خارج می سازد».

۹. گرانمایه بودن عترت

نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود، ذیل آیه ۱۰۱ سوره آل عمران حدیث ثقلین را نقل می کند و می نویسد:

«... عَلی انّ عترته و ورثته یقومون مقـامه بحسب الظـاهر ایضـاً لهـذا قـال: انی تـارک فیکم الثقلین...؛(۲) گذشـته از این، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ورثه آن حضرت، به حسب ظاهر نیز قائم مقام و جانشین پیامبرند، و به همین خاطر

۱- عقدالدرر، صص ۲۰- ۱۱۹ و ۲۰۰؛ سنن الدانی، ص ۱۰۵.

۲- غرائب القرآن، ج ۲، ۱۴۱۶ ه، ص ۲۲۱.

پیامبر فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می گذارم...».

مناوی در فیض القدیر می گوید:

«و هـذا مع ما عُلم من خصوصـیّتهم بالنبی و ما لهم من حرمته، فانّهم اصوله التی نَشَأَ عنها و فروعه التی نشأوا عنه کما قال: فاطمه بضعه منّی؛(۱) نسبت اهل بیت به پیامبر، آنها را از ویژگی های خاصی برخوردار کرده است، و آنان همچون پیامبر دارای حرمت و احترامند. زیرا اهل بیت آن حضرت اصول (و ریشه های) او هستند که پیامبر از آنها نشأت گرفته است، و به شاخه هایی می مانند که از او روییده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود فرموده است: فاطمه پاره تن من است».

شارح مشکاه در ذیل حدیث ثقلین و در توضیح این جمله حدیث «اُذَکرکم الله اهل بیتی» که در برخی از نقل ها آمده می گوید:

«المعنی اُنبّهکم حَقّ الله فی محافظتهم و مراعاتهم و اکرامهم و احترامهم و محبّتهم و مودّتهم؛(۲) معنای (خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیتم) این است که شما را آگاه می سازم نسبت به حق خدا درباره محافظت از

۱- فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۴.
۲- القاری فی المرقاه فی شرح المشکاه، ج ۵، ص ۵۹۴.

اهل بیت و مراعات آنها، و اینکه آنان را گرامی بدارید، احترام کنید و محبت ورزید و دوستشان بدارید».

مولوی مبین در شرح حدیث ثقلین در کتاب «وسیله النجاه» می نویسد:

«چنانچه امتثال به احکام کتاب خدا از فرض است؛ همچنین اطاعت و انقیاد اوامر اهل بیت به جوارح و ارکان و محبّت و عقیدت و مودّت به ایشان به قلب و جنان، واجب و فرض است».(۱)

مناوی به نقل از قرطبی و دیگران در ذیل حدیث ثقلین نسبت به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین می نویسد: «هذه الوصیه و هذا التأکید العظیم، یَقْتَضی و جوبَ احترام آله و توقیرهم و محبّتهم، وجوبَ الفروض المؤکده التی لا عُذر لِاحدٍ فی التَخَلّف عنهما؛(۲) این گونه سفارش و تأکید زیاد، اقتضا می کند که احترام آل پیامبر و بزرگداشت آنها و محبتشان به نحو واجب مؤکد لازم شود، و برای احدی در تخلف از کتاب و عترت عذری باقی نماند».

این گونه سخنان از بزرگان اهل سنت، به روشنی منزلتِ والای اهل بیت را می نمایاند. و احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اهل بیت رسیده است، جای شکی در عظمت آنها باقی نمی گذارد. ابن حجر در صواعق روایات زیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: (۳)

۱- عبقات الانوار، ج ۲- ۱، ص ۷۷۸.

۲- فیض القدیر، ۳، ص ۱۴.

۳- عبقات الانوار، ۲- ۱، ص ۶۶۵. این روایات را شیخانی قادری نیز در کتاب صراط سوی آورده است (با تغییراتی در برخی الفاظ آنها)، همان، ص ۷۱۶. همچنین هیثمی روایت «اخلفونی فی اهل بیتی» را در مجمع البحرین نقل کرده است (ج ۳، ص ۴۰۶).

عن ابن عمر آخِرُما تکلّم به النبی صلی الله علیه و آله و سلم : «اُخْلُفونی فی اهل بیتی؛ آخرین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود: جانشین من باشید در اهل بیتم».

«انّ لله عزّوجل ثلاثَ حرمات، فمن حَفِظَهنّ حَفِظَ الله دینَه و دنیاه، و من لم یَحْفِظهنّ لم یَحْفِظِ الله دنیاه و لا آخرته... حرمةَ الاسلام و حرمتی و حرمةَ رحمی؛ همانا برای خدای بزرگ سه حریم است، هر کس حرمت آنها را نگه دارد، خدا دین و دنیایش را حفظ می کند، و هرکه آنها را پاس ندارد، دین و دنیایش (از فتنه ها) در امان نمی ماند: ۱. حرمت اسلام ۲. حرمت من (پیامبر) ۳. حرمت خویشاوندانم».

فی روایه للبخاری عن الصدیق: «یا ایّها الناس! اُرْقُبوا مُحمّداً صلی الله علیه و آله و سلم فی اهل بیته؛ بخاری به نقل از ابوبکر آورده است: ای مردم! محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پاس بدارید با گرامی داشتِ اهل بیت آن حضرت».

«من حَفِظَنی فی اهل بیتی فقد اتَّخَذَ عندالله عَهْداً؛ هر کس مرا در اهل بیتم حفظ کند (آن گونه با اهل بیتم رفتارکند که گویا با من رفتار می کند)، به راستی نزد خدا عهدی را برگرفته است».

«أنا و اهل بیتی شجرةٌ فی الجنّه و أغصانها فی الدنیا، فمن شاء اتَّخَذَ الی ربه سبیلًا؛ من و اهل بیتم درختی هستیم در بهشت که شاخه هایمان در دنیا آویخته است «پس هرکس می خواهد طریقی به سوی خدا بیابد» این شاخه ها را برگیرد».

«فی کلّ خَلَفِ امّتی عُدولٌ من اهل بیتی یَنْفُون عن هذا الدین تحریف الضالّین و انْتِحال المُبطلین و تأویل الجاهلین؛ در هر نسلی از امتم عادلانی است از اهل بیتم که تحریف های گمراهان را دور می سازند، ساخته های باطل اندیشان را از بین می برند و تأویل های نادانان را از دامن اسلام می زدایند».

«اَلا! انّ عَیْبتی و کرشی أهلی بیتی؛ هان! (بدانید) کانون سرّ (و قوام بخش) من اهل بیت من است».

«الحمدلله الذی جعل فینا الحکمه اهل البیت؛ سپاس خدای را که حکمت (دانش ویژه) را در ما خاندان قرار داد».

و نیز می نویسد:

«و فی هذه الأحادیث سیّما قوله صلی الله علیه و آله و سلم : «اُنْظروا کیف تَخْلفُونی فیهما» و «اوصیکم بعترتی خیراً» و «اُذکرکم الله فی اهل بیتی»، الحَثّ الأکید علی مَودتّهم و مَزید الاحسان ألیهم و احترامهم و اکرامهم، و تأدیهَ حقوقهم الواجبه والمندوبه، کیف و هم أشرفُ بیتٍ وجد علی وجه

الأرض فَخْراً و حَسَباً و نَسَباً؛(۱) در این احادیث، به ویژه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: «بنگرید که چگونه جانشینی برای من هستید درباره قرآن و عترت»، «شما را سفارش می کنم به نیکی درباره عترتم»، «خدا را به یاد شما می آورم نسبت به اهل بیتم»، اصرار اکید است بر مودت اهل بیت، و احسان فراوان به آنها و احترام و گرامی داشت آنها، و ادای حقوق واجب و مندوبی که دارند. چگونه پیامبر نسبت به آنها به شدت اصرار نورزد، و حال آن که با شرف ترین کسان در روی زمین اند از نظر حسب و نسب و پیشینه و نسل افتخار آفرین».

خفاجی در شرح حدیث ثقلین در «نسیم الریاض» می گوید:

«فانظروا کیف تَخْلُفونی فیهما، ای بعد وفاتی انظروا عملکم بکتاب الله و اتّباعکم لِاهل بیتی، و رعایتَهم و بِرِّهم بعدی، فانّ ما یَسُرّهم سَرَّنی، و ما یَسُوءهم یَسوءنی؛(۲) این که پیامبر می گوید: «بنگرید چگونه جانشینی برای من در کتاب و عترت هستید» یعنی پس از رحلتم بیندیشید چه اندازه به کتاب خدا عمل می کنید، و تا چه حد پیرو اهل بیتم هستید، و در مراعات و نیکی به آنها می کوشید. زیرا آنچه آنان را مسرور سازد مرا شادمان می کند، و آنچه آنها را برنجاند، مرا می آزارد».

۱- عبقات الانوار، ج ۲- ۱، ص ۶۶۸ (به نقل از صواعق).

۲- عبقات الانوار، ج ۲- ۱، ص ۷۲۳.

این فضایل فراوان درباره اهل بیت، بعضی از عالمان را واداشته تا اشعاری ناب در این باب بسرایند. شیخ احمد مالکی در قصیده ای طولانی فضایل اهل بیت را برشمرده و آغاز آن چنین است:

لِآلِ البَیتِ عِزٌّ لا یَزُول   و فَضْلٌ لا تُحیط به القول

و اِجلالٌ و مَجْدٌ قَدْ تَسامی   و قَدْرٌ ما لَغایَتِهِ وُصول(۱)

آل پیامبر عزّتی زوال ناپذیر دارند، و فضایلی که عقل از احاطه و درک آن عاجز است، شکوه و عظمت آنان بس والاست، و قدر و منزلتشان دست نیافتنی.

و گذشته از این احادیثی که یکی از افراد عترت را عدل نبی معرفی می کند، و گاه از بعضی انبیاء برتر می داند، بیانگر مطلب است:

محمد بن سیرین درباره مهدی (فردی از عترت که در آخرالزمان ظهور می کند) می گوید: «و یَعْدِل نبیاً؛(۲) با پیامبری برابری می کند».

در روایت دیگری از وی آمده است: «قد کان یُفَضّل علی بَعضِ الأنبیاء؛ بر برخی انبیا (مهدی) برتری دارد».

ص:۱۴۸

۱- عبقات الانوار، ج ۲- ۱، صص ۹۴- ۷۹۳، (به نقل از مشارق الانوار).

۲- عقد الدرر، ص۱۹۹.

همچنین از پیامبر نقل شـده که مردی از اهل بیت پیامبر، اسـلام را آشـکار می کند، [(۱)] و در زمین مسـتقر می سازد، به تقسیم اموال می پردازد و عمل به سنت پیامبر را در میان مردمان در پیش می گیرد.

این گونه احادیث نیز، نشان دهنده موقعیت اهل بیت و نقش اساسی و مهم آنان است.

با توجه به این نکته اساسـی و از همین جاست که حـدیث ثقلین با مصـلح آخرالزمان و موعود منتظر پیونـد می یابد و گرانمایه بودن این وجود نفیس نمایـان می شود، و بارقه امیـد در دل ها می درخشـد و آن چه را پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نوید داده است تحقق می یابـد، و آرمان شـهر اسـلام رخ می نماید، و نوید تحقق همه جانبه عدالت، در همه ابعاد زندگی انسان که یگانه هدف اصیل رسالت انبیا و کتب خداست، مسلمانان را به تکاپو وا می دارد.

۱- عقد الدرر، ص ۱۰۴.

بخش پنجم: مهدی علیه السلام در حدیث ثقلین

اشاره

ص:۱۵۱

بر اساس احادیث، مهدی علیه السلام فردی از عترت و اهل بیت و از فرزندانِ پیامبر دانسته شده است و از این رو، وی یکی از دو چیز گرانمایه در حدیث ثقلین به حساب می آید و همه سفارشهای پیامبر درباره عترت، او را در بر می گیرد.

۱. مهدی، فردی از عترت

یوسف بن یحیی مقدسی سلمی در نخستین باب کتاب «عقد الدرر» خود چنین عنوان می کند: «فی بیان أنّه من ذریّه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عترته». باب اول در بیان این مطلب است که مهدی از ذریه پیامبر و عترت اوست. و آن گاه حدود ۳۴ حدیث در این باره نقل می کند که برخی از آنها در کتاب هایی چون «المعجم الصغیر» (طبرانی)، «سنن أبی داود»، «سنن ابن ماجه»، «سنن الدّانی»، «مسند امام احمد»، «مستدرک الصحیحین» و... نیز آمده

است.(۱) و نیز سیوطی در کتاب الحاوی احادیثی را در این زمینه یادآور می شود؛ نمونه هایی از آنها چنین است:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «المهدیّ من عترتی، مِن وَلد فاطمه؛(۲) مهدی از عترت من است، از فرزندان فاطمه (دخترم)».

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «لا ـ تَقوم الساعه حتی... یَخْرُجَ من عترتی... مَن یَمْلأها قِسطاً و عدلاً، کما مُلِئَت ظُلماً و عُدواناً»؛(۳) قیامت فرا نرسد تا این که کسی از عترتم به پاخیزد، و زمین را همچنانکه پر از ظلم و تجاوزهای آشکار شده، آکنده از عدل و داد کند».

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «هو رجلٌ من عترتی، یقاتل علی سنّتی کما قاتلتُ أنا علی الوَحی؛(۴) مهدی مردی از عترت من است، برای (اقامه و پاسداشت) سنت من می ستیزد، همچنانکه من برای اجرای احکام الهی جنگیدم».

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «لَیَبعَثَنّ الله من عتْرتی رَجُلَا افرَقَ الثنایا أجْلَی الجِبْهه، یَمْلِك الأرضَ عدلاً، و یُفیضُ المالَ فَیضاً؛ همانا! خداوند از عترتم مردی را بر می انگیزاند که دندان هایش برّاق و گشاده اند، و پیشانیش بلند و

۱- آدرس احادیث در این کتاب ها در پانویس کتاب عقدالدرر (تحقیق دکتر عبدالفتاح محمد الحلو) آمده است.

۲- عقدالدرر فی أخبار المنتظر، ص ۳۵.

۳- عقدالدرر، ص ۳۶؛ الدرالمنثور فی التفسیر المأثور، ج ۷، ص ۴۸۴.

۴- عقد الدرر، ص ۳۷.

تابنـده، زمین را آکنـده از عـدل می کند و مال (امکانات اقتصادی و سـرمایه) را به نحوی خاص زیاد می گرداند. (به گونه ای که همگان می توانند از آن بهره ببرند و نیازهایشان را برآورند)».

قرطبی در تذکره می گوید: «اسـناد (لا مهدی الّا عیسی) ضعیفٌ، و الاحادیث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی التنصیص علی خروج المهـدی من عترته من وُلد فاطمه ثابتهٌ أَصحّ من هذا الحدیث، فا الحکمُ بهادونه؛(۱) اسناد حدیث (مهدی ای نیست جز عیسـی بن مریم) ضـعیف است، از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم احادیثی نقل شده که در آنها حضرت به طور آشکارا بیـان می کنـد که خروج مهـدی از عـترت او و از فرزنـدان دخترش فـاطمه است. در درستی و ثبوت این احـادیث جـای تردید وجود ندارد، و از حدیث مذکور (از نظر سند) صحیح تر است. از این رو بر اساس این احادیث عمل می شود، نه آن حدیث».

۲. مهدی، فردی از اهل بیت

احـادیثی از پیامبر نقل گردیـده که در آنها مهـدی فردی از اهل بیت دانسـته شـده است. این روایات نیز احادیثی را که در آنها مهدی از ذریه پیامبر و مردی از عترت معرفی شده، تأیید می کند. همچنین بر اساس آنها مهدی از مصداق های روشن و کامل اهل بیت

۱- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۵. نظیر این مطلب را قرطبی از بیهقی نقـل می کنـد، برای آگاهی بیشتر ر.ک: الجامع الاحکام القرآن، ج۸، ص ۲۲ _ ۱۲۱.

است، بـدین گونه حـدیث ثقلین مهدی را در بر می گیرد و اینکه او عدل قرآن و یکی از دو چیز گرانمایه به جا مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم است و دسـتاورد رسالت آن حضرت. و به این ترتیب مهدی ریسمان الهی است که باید امت به آن چنگ زننـد و بر محورش گرد آینـد و از او غفلت نورزنـد و دریابند که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم مسـلمانان را درباره رفتار با مهـدی (و اعتقاد به او) باز خواست می کنـد. مهدی از آن جا که اهل بیت پیامبر است، ثقل اصـغر در این زمان دانسـته می شود و با قرآن که ثقل اکبر است همراه است و از آن تا قیامت جدایی ناپذیر می باشد.

و اینک نمونه هایی از این احادث بازگو می شود:

از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم : «یُصیب الناسَ بلاءٌ شدید حتی لا یجدَ الرجلُ مَلجأً، فیبعثُ الله من عترتی اهل بیتی رَجُلاً... یُحبّه سـاکنُ السـماء و سـاکنُ الأرض، و تُرسِلُ السـماءُ قَطْرهـا، و تُخرِج الأرضُ نباتَها لا تُمْسک منه شـیئاً...»(۱) بلایی سـخت مردمـان را فراگیرد، به گونه ای که انسان پناهگاهی نیابـد. پس آن گاه خـدا از عترت من از اهل بیتم مردی را برمی انگیزد... که ساکنان آسـمان و زمین او را دوست می دارند. (در زمان او و دوران حکومتش) آسمان باران هایش را فرو فرستد، و زمین رویدنی هایش را برآورد، و چیزی را از وی دریغ نکند...».

ص:۱۵۵

۱- عقدالدرر، ص ۸- ۳۷؛ الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۷، ص ۴۸۵ (با تغییری اندک در الفاظ).

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «لو لم یَبْقَ من الدنیا الّا لیلهٌ لَمَلَک فیها رجلٌ من اهل بیتی؛(۱) اگر از دنیا جز شبی باقی نماند، در آن مردی از اهل بیت من به حکومت می رسد».

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «یَخرُجَ رَجُلٌ من اهل بیتی، و یَعمَلُ بِسُنَّتی...؛(۲) مردی از اهل بیت من قیام می کند و سنتم را برپا می دارد».

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «مَلَکَ الأرض اَربعه... و سَیملِکها خامسٌ من اهل بیتی؛(۳)در (سراسر) زمین چهار نفر فرمانروایی کردند (و حکومت آنها جهانی گشت) و به زودی نفر پنجمی از اهل بیت من بر (همه) جهان حکومت می کند (و همه کشورها و سرزمین ها به فرمانروایی او در می آیند)».

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «لا تقوم الساعهُ حتی یَخْرُجَ علیهم رَجُلٌ من اهل بیتی فَیَضْرِبَهم بهم حتی یرجعوا الی الحقّ؛(۴) قیامت فرا نمی رسد تا این که مردی از اهل بیت من قیام کند، بر بی دینان و کجروان بتازد تا به آیین حق بازگردند».

ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم سجزی می گوید: «قد تواترتِ الأخبار و استفاضَتْ بکثره رواتها عن المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بَمجیٔ المهدی و انّه من اهل بیته... و انه یملأ الأرض عدلاً و انه یَخْرُجُ مع

۱- عقدالدرر، ص ۳۹.

۲- عقد الدرر، ص ۴۱.

۳- عقد الدرر، ص ۴۰.

۴- مطالب العالیه، ج ۵، ص ۷۷.

عیسی علیه السلام فیُساعِدَه علی قتل الدجال... و انه یَؤُمَّ هذه الأمّه و عیسی یُصلّی خَلْفَه...؛(۱) درباره آمدن مهدی (و بشارت به ظهور او) و این که مهدی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، اخبار متواتر و مستفیض است (و این وعده حتمی و یقینی است)، در این اخبار آمده که مهدی زمین را آکنده از عدل می کند، و قیام او با ظهور عیسی علیه السلام همزمان است، عیسی علیه السلام مهدی را بر قتل دجال یاری می رساند و مهدی بر این امت پیشوایی می کند و امام می گردد و عیسی پشت سر او نماز می گزارد».

۳. مهدی، فردی از فرزندان پیامبر

در دسته ای از اخبار، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مهدی را مردی از فرزندان خود معرفی می کند و به خود نسبت می دهد؛ این احادیث نیز تأکیدی است بر این که مهدی از عترت و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «لا تقومُ الساعهُ حتّی یَخْرُجَ المهدیّ من وَلَدی...؛(۲) قیامت به پا نمی شود، مگر این که فرزندم مهدی قیام کند».

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «المهدیُّ رجلٌ من وَلَدی...؛ مهدی مردی از فرزندان من است».

۱- الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶- ۸۵.

۲- عقدالدرر، ص ۳۸.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «المّهدیُّ منّا اهل البیت؛(۱) مهدی از خاندان ماست».

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «عن حذیفه رضی الله عنه، قال: خَطَبنا رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم، فذَکرنا رسولُ الله بما هو کائنٌ، ثم قال: لو لم یَبقَ من الدنیا الّا یومٌ واحد لَطَوّلَ الله عزوجل ذلک الیومَ، حتّی یَبْعَثَ فیه رَجْلاً من وَلَدِی...؛(۲) حذیفه (رض) می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایمان خطبه خواند و آنچه را در آینده واقع می شود یادآوری کرد، سپس فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند، خدای بزرگ آن روز را طولانی می گرداند تا مردی از فرزندانم را (برای تحقق حکومت جهانی و اجرای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور کامل و عمل به دستورهای دین در همه زمینه ها) برانگیزاند».

۵. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به فاطمه: «نبیّنا خیرُ الأنبیاء و هو أبوک، و شهیدُنا خیرُ الشهداء و هو عمُّ أبیک حمزهُ و منّا من له جناحان یَطیر بهما بهما فی الجنّه حیث شاء و هو ابن عمّ أبیک جعفرٌ، و منّا سبطا هذه الّمه الحّسَن و الحسینُ و هما ابناک، و منّا المهدی؛(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه (دخترش) فرمود: نبیّ ما (مسلمانان) بهترین انبیاست، آن پدر توست، و شهید ما برترین شهداست، و او عموی پدرت حمزه است، و از ماست کسی که دو بال دارد و با آن بهشت هرجا که خواهد پرواز

۱- عقد الدرر، ص ۴۲.

۲- عقد الدرر، صص ۶- ۴۵.

۳- عقد الدرر، ص ۴۷.

می کنـد، و او پسر عمـوی پـدرت جعفر است. و از مـاست دو سـبط این امت حسن و حسـین و این دو پسـران تو هسـتند، و از ماست مهدی».

۶. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم خطـاب به فـاطمه در لحظـات پایـانی عمر: «...منّا سـبطا هـذه الأمّه، و هما ابناك الحَسَن و الحسـین... یا فاطمه، والـذی بعثنی بالحقّ أنّ منهما مهدیّ هذه الامّه، اِذا صارَتِ الدنیا هَرَجاً و مَرَجاً، و تظاهَرَتِ الفِتَن، و تقطّعت السُبُل، و أغـار بَعْضُـهم علی بعض، فلاـ کبیرَ یرحَمُ صـغیراً، و لاـ صـغیرَ یُوَقّرُ کبیراً فیبعثُ الله عزوجل عنـد ذلك منهما من یفتحُ حصـونَ الضّـ لالهُ، و قلوبـاً غُلفـاً یقـوم بالـدین فی آخرالزمـان، کمـا قُمـتُ بـه فی أوّل الزمـان، و یَمْلأـ الـدنیا عـدلاً، کمـا مُلِئَت جوراً؛(۱)... و از ماست دو سـبط این امت، و آن دو حسن و حسین فرزندان توأند... ای فاطمه! سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث کرده است، مهـدی این امّت از نسـل حسن و حسـین است. آن گاه که دنیا را هرج و مرج فراگیرد، فتنه ها و آشوب ها آشـکار شونـد، راه هـا نـا امن گردد، بعضـی از مردمـان بر برخی دیگر بتازنـد، بزرگ (و توانمنـد) بر کوچك (و ناتوان) رحم نکنـد، و خردسالان حرمت سالمنـدان را پاس ندارند، در این زمان خدای بزرگ از نسل حسن و حسـین کسـی را برانگیزد که دژهای ضـلالت و گمراهی را در هم شـکند، و دل های پوشـیده را بگشایـد، دین را در آخرالزمان برپا دارد، چنانکه من آن را در

۱- عقد الدرر، صص ۴- ۲۰۳.

آغاز ظهور اسلام برپا داشتم. و دنیا را که ستم (و نابسامانی) فراگرفته، آکنده از عدل کند (و به سامان رساند)».

۷. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «منّا الّذی یُصَلّی عیسی بنُ مریمَ خَلفه؛(۱) و از ماست کسی که عیسی فرزند مریم، پشت سر او نماز می گزارد».

در کتاب الحاوی به نقل از ابن سیرین آمده است: «المَهدیّ من هذه الأمّه و هو الذی یَؤمّ عیسی ابن مریم علیه السلام ؛(۲) مهدی از این امت است، و او کسی است که بر عیسی بن مریم امامت می کند».

۱- عقد الدرر، ص ۲۰۸.

۲- الحاوی للفتاوی، ج ۲، صص ۶۵ و ۶۷- ۱۶۶.

بخش ششم: آینده سازان از نظر قرآن و سنت

اشاره

ص: ۱۶۱

آینده انسان از نظر قرآن و سنت و عترت دل انگیز و به دور از تباهی و ظلم و فساد است:

أ. قرآن و آینده انسان

در قرآن آیـاتی آمـده است که از آینـده ای درخشـان و امیـد بخش برای مسـلمانان خبر می دهـد. شـیخ الاسـلام ابن تیمیه (از عالمـان قرن هفتـم هجری)، در کتـاب «علـم الحـدیث» خـود برخی از آنهـا را می آورد.(۱) مضـمون ایـن آیـات این است که سرانجام به طور حتم شریعت اسلام بر دیگر ادیان و آئین ها چیره می شود، و مسلمانان وارث زمین می شوند، کسانی در زمین پدید می آیند که خدا آنان را دوست می دارد و آنها خدا را دوست می دارند و به خدا کفر نمی ورزند:

«کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی؛(۲) خدا نوشته (و لازم

۱- علم الحدیث، صص ۹۵- ۳۷۸.

۲- مجادله (۸۵): ۲۱.

کرده) است، که به یقین من و فرستادگانم (کسانی که سنتم را به پا می دارند) پیروز می شویم».

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ کلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ، إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ؛(۱) همانا کلمه (و پیام) ما بر رسولانمان بر این قرار گرفته است که آنـان یـاری می شونـد و لشـکریان مـا (کسانی که برای اقامه حق و عـدل و دین می ستیزنـد) چیره می گردند».

«مَن یَرْتَدَّ مِنکمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ؛(۲) کسانی از شما که از دین (اسلام) روی برمی تابند (بدانند) به زودی خدا قومی را می آورد که دوستشان می دارد و آنان نیز خدا را (و دینی را که نازل کرده) دوست می دارند».

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ...؛(۳) خـدا به کسانی که ایمان می آورند و عمل صالح انجام می دهند، وعده داده است که آنان را جانشینان در زمین گرداند (و به آنها قدرت و حکومت دهد)».

«فَإِن یَکفُرْ بِهَا هَ_ؤُلاء فَقَدْ وَکلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکافِرِینَ؛(۴) اگر اینان (به پیامبران و

۱- صافات (۳۷): ۷۳-۱۷۱.

۲- مائده (۵): ۵۴.

۳- نور (۲۴): ۵۵.

۴- انعام (۶): ۸۹.

کتاب های آسمانی و پیام وحی) کفر بورزند، ما کسانی را بگماریم و قومی را جانشین آنها سازیم که کافر به دین نباشند.

«وَإِن تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکمْ ثُمَّ لَا یَکونُوا أَمْثَالَکمْ؛(۱) اگر (از سفارش ها و خواست های دین) روی برتابید، (خداوند) به جای شما قوم دیگری را می آورد، و آنان همانند شما (سست باور و گریزان از دستورات و ارزش های دینی) نخواهند بود. (و همه آنچه را دین آورده است در زندگی به کار خواهند بست)».

شیخ الاسلام ابن تیمیه گوید: اگر گفته شود این آیات مربوط به زمان پیامبر است، پاسخ این است که خطاب در اینها همانند دیگر خطاب های قرآن (که دستور به وضو و نماز و حج می دهد و...) خطاب به همه مؤمنانی است که قرآن به آنها می رسد، و تا قیام قیامت این خطاب ها جریان دارد و همه قرن ها را در برمی گیرد و هرکس از دین خارج شود به اسلام صدمه ای نمی خورد؛ خدا تا رستاخیز قیامت به وسیله مؤمنان دینش را یاری می رساند؛ وعده ای که خدا درباره جانشینی در زمین داده و گفته است هر کس ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد خدا او را به این مقام می رساند، دائر مدار همین دو ویژگی است. «فمن کان اَکمل ایماناً و عمل صالحاً کان استخلافه المذکور أتمّ، فان کان فیه نقصٌ و خِلَل کان فی تمکینه خللٌ و

۱- محمد (۴۷): ۳۸.

نقصٌ، ذلک أن هذا جزاء هذا العمل، فمن قام بذلک العمل استحقّ ذلک الجزاء؛ بنابراین هر کس ایمان و عمل صالحش کامل تر باشـد، جانشـینی او تمـام تر است، و اگر در این دو نقص و خللی باشـد، در تمکین (و تسـلط وی بر زمین) نابسامانی خواهد بود، زیرا استخلاف در زمین پاداش این دو است، هر که این دو را به پا دارد، شایسته این پاداش می شود».(۱)

ب. سنت و آینده انسان

اشاره

در احـادیث نیز آینـده مورد توجه است، و بر اسـاس آنهـا در آغـاز هر قرنی یک احیاگر دین برانگیخته می شود، و دین را که رنگ باخته و نما و جلای خود را از دست داده است بار دیگر زنده می سازد.

پیش از قیـامت علامـاتی رخ می دهـد، ماننـد: دخـان، (خروج) دجـال، دابّه، طلوع خورشـید از مغرب و... و نیز در آخرالزمان عیسـی از آسـمان فرود می آیـد و در آن هنگام امام امتِ اسـلامی از خودشان است. و تا آن زمان گروهی از امت بر آیین حق پایـدار می ماننـد، مخالفان نمی تواننـد به آنها آسـیب رسانند و دشـمنان را جرأت ضـرر به آنها فراهم نمی آید. قبل از آن که سـاعت (قیـامت) فرا رسـد، گنـج هـای زمین گشوده می شود و همه بر کسـانی که به خـاطر مـال به قتل، دزدی و قطع رابطه با خویشاوندان دست یازیده اند تأسف می خورند و به شگفتی می نگرند، در این هنگام است که ستون هایی از طلا و نقره

۱- علم الحدیث، صص ۹۵- ۳۸۷.

نمایان می گردد. همه توانمند می شوند و کسی فردی را نمی یابد که زکات مالش را به او بدهد، امیر (و سلطانی) که در آن زمان بر مردم حکم می راند به معنای واقعی کلمه، بخشنده است، و فراتر از حد حساب و شمارش مردمان را از نظر اقتصادی و معیشتی توانمند می گرداند و تا این چنین مردی که مردم را به عصایش (به اشاره) رهبری می کند، ظهور نکند، قیامت فرا نمی رسد.

و نیز در حدیث آمده است که دین اسلام به غربت می افتد، و با این همه کسانی که برای اقامه حق به پاخیزند و سرافراز بجنگند همواره وجود دارد، تا این که عیسی فرود آید. همچنین در حدیثی که بخاری و مسلم آن را از جابر بن سمره نقل می کنند، دین اسلام پایدار می ماند تا اینکه دوازده خلیفه از قریش (یکی پس از دیگری) فرمانروایی کنند و همه امت اسلامی پیرو آنها باشند.

نمونه هایی از این دسته احادیث چنین است:

۱. پایداری حق مداران

در صحیح مسلم آمده است:

«لا تزال طائفه من أمّتی یقاتلون علی الحقّ، ظاهرین الی یوم القیامه؛(۱) همواره طائفه ای از

ص:۱۶۶

۱- منتخب الصحیحین، صص ۴۳۵ و ۸۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹۱؛ مطالب العالیه، ج ۵، صص ۱۳- ۱۲.

امتم برای (اقامه) حق می ستیزند، اینان تا روز قیامت (و پیش از نزول عیسی) شکست ناپذیرند».

این روایت را راویان مختلف با تغییر اندکی در الفاظ نقل کرده اند، مانند جابر، مغیره، ثوبان، و عقبه ابن عامر و...

در صحیح بخاری و مسلم الفاظ روایت چنین است:

«لا تزال طائفُ من امّتی قائمةً بأمرالله لا یَضُرّهم من خَذَلهم و لا من خالفهم حتی یأتی اَمرُالله و هم ظاهرون علی الناس؛(۱) همواره گروهی از امت من امر خدا را برپا می دارند، کسانی که آنها را خوار (و ذلیل) می سازند و با آنان مخالفت می ورزند، نمی توانند به این گروه آسیب رسانند. این ستیز ادامه دارد تا این که امر خدا فرا رسد، در حالی که آنان بر مردمان چیره شده اند».

ابن تیمیه پس از نقل این حدیث می گوید: این حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده است و مانند آن را از چند طریق (در کتاب های حدیث) می توان دید. در این حدیث پیامبر صادق (که راستگویی او مورد تصدیق است) خبر داده که گروهی بر حق از امتش همواره پیروز و عزیزند. کسانی که مخالف آنها هستند و نیز افرادی که آنها را خوار می پندارند، ضرر به آنها نمی زنند».

۱- علم الحدیث، ص ۳۸۴.

۲. حکومت جهانی و رهبری فراگیر

در صحیح مسلم آمده است:

«ان الله زَوَی لی الارضَ فرأیتُ مشارقَها و مغارِبَها و اِنَّ مُلکَ أُمّتی سَیبلُغُ ما زَوَی لی منها...»؛(۱) همانا خدا زمین را برای من جمع (و کوچک) کرد، شرق و غرب آن را دیدم، و فرمانروایی امت من در آینده بر آنچه برایم عیان گشت (همه سرزمین ها و کل کره زمین) فرا می رسد».

در این حدیث خدا (مانند مُدل، کره و نقش ماکت و نمونه کوچک شده) همه سرزمین ها و نقاط زمین را به پیامبر نشان می دهد و پیامبر همه را مشاهده می کند و می گوید: حکومت امت من بر همه زمین که نمونه کوچک شده آن را من دیدم، سرانجام روزی تحقق می پذیرد. این نوید امید بخش و تخلف ناپذیر از سوی پیامبر راستگوی اسلام، تا کنون عملی نشده و تحقق نیافته است و به یقین در آینده به انجام می رسد.

همچنین در احادیث سخن از پیشوایی فردی از مسلمانان بر همه جهان است. در صحیح بخاری و مسلم حدیثی به نقل از ابی هریره چنین است:

۱- منتخب الصحیحین، ص ۸۵.

«لا ـ تَقوم الساعةُ حتی یخرج رجلٌ من قَحْطان یَسوقُ الناس بعصاه؛(۱) قیامت به پا نمی شود، تا این که مردی از قحطان به پا خیزد که مردمان را با عصایش رهبری می کند».

چنانچه ملاحظه می شود در این حدیث سخن از پیشوایی بر همه مردم است با ابزار (اشاره، علامت، سیطره و آگاهی و قدرت و کارآیی که سمبل آن) عصا است. و این گونه پیشوایی تا کنون انجام نگرفته و در آینده وقوع آن حتمی است، زیرا سخن پیامبر که دو کتاب بزرگ اهل سنت آن را نقل کرده اند تخلف نمی پذیرد.

و نیز در صحیح مسلم آمده است:

«لا ـ تَذْهب الأیامُ و اللیالی حتی یَمْلِک رجلٌ یقال له الجَهْجاه؛(۲) روزها و شب ها به پایان نمی رسد، تا اینکه مردی به نام «جهجاه» به حکومت رسد».

این حدیث نیز از ابی هریره نقل شده است و خبر از حکومت جهانی و پیشوایی فراگیر بر همه سرزمین ها می دهد. واژه «جَهجَهه» به معنای فریاد پهلوانان در جنگ و غیر آن است و نیز به معنای بازداشتن کسی از همه چیز (و دست دیگران را کوتاه کردن).(۳) گویا جهجاه که روزی بر همه زمین فرمان می راند فریادی رعد آسا دارد، با هر کس که در مقابل او بایستد در می افتد و دیگر حکومت ها را

۱- منتخب الصحیحین، ص ۴۴۳.

۲- منتخب الصحیحین، ص ۴۳۴؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۸۷.

۳- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۸۶.

سرنگون می سازد، و با بازداشتن دیگران از ظلم و استثمار مردم و حکومت بر آنها، خود یگانه رهبر جهان می شود، باطل را از بین می برد و حق را استوار می کند.

۳. گسترش آیین حق

احادیثی از گسترش دین اسلام در همه پهنه گیتی خبر می دهد و این که دین مداران به عزت می رسند و کافران در ذلت می افتند.

هیثمی در حدیث صحیحی از پیامبر چنین نقل می کند:

«لَيَبْلُغَنّ هـذا الأمر ما بَلَغَ الليل و النهار و لا يَتْرُك اللهُ بيتَ مَدَر و لا وَبَر الّا أدخله اللهُ هذا الدين يُعزّ عزيزاً، و يُذلّ ذليلاً، عِزّاً يُعزّالله به الاسـلامَ و اَهلَه، و ذُلّاً يُذلّ اللهُ به الكفر؛(۱) چنانچه با گردش روز و شب زمان سپری می شود و روزگار جدیدی پدید می آید، به یقین دعوت به اسلام نیز در آینده فراگیر می شود. زمانی فرا می رسد که خدا هیچ خانه گلی (شهری) و کرکی (روستایی و عشایری) را بدون این دین باقی نمی گذارند (و در هر نقطه ای از گیتی اسلام را حاکم می سازد). دینداران عزت می یابند، و بی دینان خوار می گردند. این همان نویدی است که خدا با آن اسلام و مسلمانان را عزت می دهد، و کفر و بی دینی را در مذلت می افکند».

۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۷.

۴. نزول عیسی مسیح

در صحیح بخاری و مسلم آمده است:

«کیف انتم اذا نزل ابنُ مریم فیکم و امامکم منکم؛(۱) چگونه اید آن گاه که فرزند مریم فرود آید و امامتان از خودتان باشد».

بیروتی در ذیل این حدیث می گوید: این که امام از ماست، احتمال می رود از مسلمانان باشد یعنی امام اعظم یا امام از قریش و یا از عرب باشد؛ خدا به مقصود رسولش داناتر است.

محمود ارناؤوط در پانویس می نویسد: مُسلِم این حدیث را به لفظ دیگری از ولید بن مسلم به نقل از ابی ذئب این گونه آورده است: «کیف انتم اذا نَزَلَ فیکم ابن مریم فَأَمّکم منکم؛(۲) چگونه اید زمانی که فرزند مریم میانتان فرود آید، و سپس از خودتان بر شما امامت کند».

ابن أبی ذئب می گوید: «تدری ما أمّکم منکم؟ قلت: تُخبرنی. قال، فأمّکم بکتابِ ربّکم تبارک و تعالی و سُنهِ نبیّکم صلی الله علیه و آله و سلم ؛(۳) آیا می دانید به چه چیزی امام خودتان امامت می کند؟ ولید بن مسلم می گوید: آگاهمان ساز. ابن أبی ذئب خود پاسخ می دهد: به کتاب خدا و سنت پیامبر بر شما امامت می کند».

۱- منتخب الصحیحین، ص ۲۹۰.

۲- اسنی المطالب، ص ۷۷- ۵۷۶.

۳- اسنی المطالب، ص ۷۷- ۵۷۶.

در هر صورت روشن است که تا کنون حضرت عیسی علیه السلام فرود نیامده است و چنین واقعه ای رخ نداده است و در آینده این کار انجام می شود. و چنانچه گذشت امامت تنها در امام نماز منحصر نمی گردد، بلکه سخن از پیشوایی مسلمانان است بر اساس کتاب و سنت. و با امامت مردی از جامعه اسلامی که طبق احادیث عترت و ثقلین و احادیث مهدی، این امام مهدی فرزند فاطمه و از اهل بیت پیامبر است.

۵. احیاگر دین

بر پایه مطالب گذشته و بی توجهی مردمان به دین و کهنه جلوه دادن آئین اسلام و قدیمی انگاشتن دستورات و رهنمودهای آن است که سنت خبر از ظهور یک احیاگر دین در آغاز هر قرنی می دهد. کسی که بار دیگر دین را به درون جامعه می کشاند و کارآمدی آن را می نمایاند و غبار کهنگی را از چهره آن می زداید:

«اِنّ الله یَبْعَث لِهذه الاُمّه علی رأس کلِّ مأه سنهٍ مَن یُجَدِّدُلها دینها؛(۱) همانا خدا برای امت (اسلامی) در آغاز هر قرنی کسی را بر می انگیزد که دین را احیا کند».

این حدیث را ابوداود و غیر او نقل کرده اند و حاکم آن را صحیح می داند و وزین عراقی گوید: سند این حدیث صحیح است.(۲)

ص:۱۷۲

۱- علم الحدیث، ص ۳۸۵؛ اسنی المطالب، ص ۲۱- ۱۲۰.

۲- اسنی المطالب، صص ۲۱- ۱۲۰.

محمود ارناؤوط در توضیح حدیث می گوید: «المُراد بتجدید الدین اِظهارُه بعد ضَعْفٍ حدث فی اهله و المُجَدِّد قد یکون واحداً و قد یکون متعدّداً و قد یکون بالعِلم و قد یکون بالسیف؛(۱) مقصود از تجدید دین اظهار آن است پس از ضعفی که در میان پیروان دین رخ داده است. و مُجدّد (احیاگر) گاهی یک نفر و گاه چند نفر است و احیاگری گاهی با علم و روشنگری است و گاه با شمشیر (و جنگ و به کارگیری ابزار نظامی). ابن تیمیه گوید: این حدیث در سنن چهارگانه (ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه) آمده است. «التجدید انّما یکون بعد الدُروس و ذلک هو غُربه الاسلام؛(۲) و تجدید دین همانا بعد از کهنگی (و رنگ باختن) آن است. و همین یعنی غربت اسلام (که در حدیث آمده است در آینده غریب می شود)».

این حدیث به مسلمان آرامش خاطر می دهد که از کمی کسانی که اسلام را درست بشناسند اندوهناک نشود، (و از این که عده زیادی حقیقت اسلام را در نمی یابند و به آن نمی گروند) شک در دین اسلام نکند، زیرا در آغاز بعثت نیز وضع همین گونه بوده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی صحیح می گوید:

«لیبلغن هذا الأمر ما بَلَغَ اللیلُ و النهارُ و لا یترک الله بیت مَدَرٍ و لا وَبَر الّا أدخله

۱- اسنی المطالب، ص ۱۲۰.

۲- علم الحدیث، ص ۳۸۵.

الله هذا الدين يُعزُّ عزيزاً و يذلّ ذليلاً، عِزّاً يعزّالله به الاسلام و اهله و ذلاً يذلّ الله به الكفر؛(۱) همچنان که زمان می گذرد و روز و شب فرا می رسد، این امر (چیرگی آیین توحیدی بر سایر مسلک ها) نیز به کمال می رسد (مرزها، و سرزمین ها و اندیشه ها را در می نوردد). خدا هیچ خانه گلی و مویی را نمی گذارد و مگر این که دین اسلام را وارد آن می کند، اسلام و مسلمانان را عزیز می گرداند، و کافران را در خواری می افکند».

در این حدیث سخن از غلبه اسلام بر دیگر ادیان است و این که سرانجام اسلام نقاط دور و نزدیک جهان را فرا می گیرد و مسلمانان عزّت می یابند و هر کس اسلام را نپذیرد باید تن به ذلت دهد.

۶. رفاه اقتصادی

در صحیح بخاری و مسلم روایاتی آمده است که به رفاه اقتصادی گسترده و بی نیازی مالی و سطح زندگی مطلوب، پیش از رستاخیز قیامت بشارت می دهد:

«لا تقومُ الساعةُ حتی یَکثُرَ المالُ فیکم، فیفیضُ حتّی یُهمّ رَبُّ المال من یقبل صَدَقَته و حتّی یَعْرِضَه فیقول الّذی یُعْرَضُ علیه لا أَرَبَ لی فیه؛(۲) قیامت به پا نمی شود تا این که مال (امکانات اقتصادی) در

۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۷.
۲- منتخب الصحیحین، ص ۴۴۴.

میانتـان زیـاد شود (به حـدی که) صـاحب مال در پی کسـی برآیـد که صـدقه (زکاتش) را بپـذیرد و بر او عرضه کنـد، اما وی بگوید: نیازی به مال ندارم».

«لاـ تقوم السـاعه حتی یکثر المـالُ و یفیض حتی الرجل بزکاه ماله فلا یَجِـد أحـداً یَقْبِلُها منه و حتی تَعود أرضُ العرب مُروجاً و اَنهاراً؛ پیش از آنکه قیامت فرا رسد، مال زیاد و انبوه شود، به گونه ای که کسی فردی را نیابد که زکات مالش را به او بپردازد و نیز سرزمین عرب (به حالت پیشین خود برگردد) پر از گیاه (و بیشه زار) شود، و رودها در آن جریان یابد».

«تَلْقَی الأرضُ أفلاذ کبـدها امثالَ الأسـطوانهُ من الـذهب و الفضه، فَیجیء القاتلُ فیقول فی هـذا قتلتُ، و یجیءُ القاطعُ فیقول فی هـذا قطعتُ رحمی، و یجیء السارقُ فیقول فی هذا قطعتْ یدی، ثم یَدْعونَه فلا یَأخُذون منه شـیئاً؛(۱) زمین گنج های (نهفته در درون خود را) بیرون افکند، مانند ستون های اسـتوانه ای از طلا و نقره. پس در این هنگام قاتل بگوید: برای این (مال) کشتم، قاطع بگویـد: برای مال با خویشاونـدانم بریدم، دزد بگوید: برای این دسـتم قطع شد، آن گاه اینان برای بردن و اسـتفاده از این گنج ها دعوت شوند، ولی چیزی از آن را بر نگیرند».

۱- منتخب الصحیحین، ص ۲۰۶.

«یکون فی آخرالزمان خلیفهٌ یُقسّم المالَ و لا یعدّه؛(۱) در آخرالزمان خلیفه ای است که فراتر از حد حساب و شمار، مال (و امکانات زندگی) میان مردمان تقسیم کند».

«من خلفائکم خلیفهٌ یَحْثو المالَ حثیاً لا یَعُدّه عَدّاً؛(۲) از خلفای شما خلیفه ای است که بی شمار (به مردمان) مال ببخشد».

۷. حوادث شگفت

در سنن چهارگانه اهل سنت، و نیز صحیح مسلم حدیثی نقل شده است که خبر از یک سری حوادث غیر طبیعی، پیش از قیامت و پایان دنیا می دهد:

«ان الساعهَ لا تَقوم حتی یکون عَشْرَ آیات؛ و الدَخان، و الدَجال و الدابّه، و طلوع الشّمس من مغربها و ثلاثه خسوف...؛(۳) قیامت فرا نمی رسد، مگر این که پیش از آن ده نشانه تحقق یابد؛ دخان، دجال، دابّه، و طلوع خورشید از مغرب و سه خسوف و...».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم : «لا تقوم الساعهُ حتی یَلْتَقِی الشیخانُ فیقول اَحَدُ هما لصاحبه: متی وُلِدْتَ؟ فیقول: یومٌ طَلَعَتْ الشَّمسُ من المغرب؛(۴) قیامت به پا نمی شود، تا

ص:۱۷۶

۱- منتخب الصحیحین، ص ۵۱۰.

۲- منتخب الصحیحین، صص ۳۶۰ و ۹۵.

۳- اسنی المطالب، صص ۵۷۶ و ۷۷.

۴- مطالب العالیه، ج ۵، ص ۷۹.

این که روزگاری فرا رسد که وقتی دو سالمند به همدیگر رسند، و یکی از دیگری بپرسد تاریخ تولدت چه زمانی است؟ او جواب دهد: روزی که خورشید از مغرب طلوع کرد».

«ما بین خَلْق آدم الی قیامه الساعه اَمرٌ اکبرُ مِن الـدَجّال؛(۱) از زمان آفرینش آدم تا فرا رسیدن قیامت، چیزی بزرگتر (و حادثه ای از نظر فتنه انگیزی مهم تر) از دجال وجود ندارد».

۸. حکومت دوازده خلیفه قریشی

در صحیح بخاری و مسلم حدیثی است که خبر از دوازده خلیفه قریشی می دهد که مورد پذیرش همه مسلمانان هستند؛ به حق عمل می کنند و بر طریق هدایتند:

«لا یَزال هـذا الـدینُ قائماً حتّی یکونَ علیکم اثنا عشر خلیفه، کلُّهم تجتمع علیه الأُمّه کلِّهم مِن قریش...؛(۲) این دین پایدار خواهد ماند تا این که دوازده خلیفه که همه قریشی اند و بر همه آنها امت اسلام اتفاق دارند، بر مسلمانان حکومت کنند».

«انه لا تَهْلِک هذه الامّه حتی یکون فیها اثنا عشر خَلیفهً کلِّهم یعمل بالهُدی و دینِ

ص:۱۷۷

۱- منتخب الصحیحین، ص ۳۳۹.

۲- منتخب الصحیحین، ص ۴۶۲؛ تاریخ الخلفاء (تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید)، ص ۱۰.

الحق»؛(۱) همانا عمر این امت به پایان نمی رسد تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان پدید آید و همه آنها به هدایت و دین حق عمل کنند».

ج. عترت و آینده انسان

براساس احادیثی که درباره مردی از عترت، یعنی مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف وارد شـده است، فراخوان های قرآن و سنّت، و تحقق کامل نویـدها و وعده های آن دو، توسط مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف انجام می پذیرد. آن حضـرت به تأکید قرآن درباره عدل جامه عمل می پوشاند و آن را در همه ابعاد زندگی انسان پیاده می کند. حکومت جهانی تشـکیل می دهد، با ظلم و ستم در می افتد و همه مردمان را از سطح زندگی مطلوب بهره مند می سازد، و از نظر مالی بی نیاز می کند.(۲)

او احیـاگری است که دگر بـار دین را زنـده می سـازد، و بخش هـایی از دین را که حاکمان جور میرانـده انـد و از انـدیشه ها زدوده اند به عرصه حیات می کشد و آنچه را از قرآن و سـنّت که بر زمین مانده و به فراموشی سپرده شده است بر پا می دارد. به غربت اسـلام پایـان می بخشـد و عزت و سـربلندی مسـلمانان را به آنـان بـاز می گردانـد. کـافران را در خفّت و خواری می افکند، در جامعه اسلامی و در میان

ص:۱۷۸

۱- مطالب العالیه، ج۵، ص۷۶.

۲- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به بخش «مهدی مردی از اهل البیت»، به بعد.

مسلمانان روح حیات می دمد، به تقسیم درست اموال و امکانات دست می یازد، و حکومتی را تأسیس می کند که اهل آسمان و زمین، انسان و دیگر موجودات از آن خشنود گردند.

به این ترتیب قرآن، سنّت و عترت به یک حقیقت فرا می خوانند و در یک محور قرار می دهند. این سه مردمان را به توحید دعوت می کنند، به دادگری، به ظلم ستیزی، به حق، به امر به معروف و نهی از منکر، به معاشرت نیک و... و این واقعیت بار دیگر سخن پیامبر را به ذهن می آورد که در حدیث ثقلین فرمودند: «اِنَّهما لَنْ یَفْتَرِقا حتّی یَرِدا عَلَیّ الحَوْضَ؛(1) قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی شوند تا این که در حوض بر من وارد آیند».

1- المسند الجامع، ج5، ص551.

کتابنامه

۱.قرآن کریم

۲.محمد رضا حکیمی: اجتهاد و تقلید در فلسفه، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۳.محمد بن درویش حوت بیروتی: اَسْنی المَطالب فی احادیث مختلفه المراتب، چاپ اول، دارالکفکر، ۱۴۱۲ ه.

۴.ابن اثیر جزری: اَسَدُ الغابه، ج۲، احیاء التراث العربی.

۵.علی بن احمد واحدی نیشابوری: اسباب النزول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ ه.

۶.محمود أبوریّه: اَضواء علی السُنّه المحمّدیه او دِفاع عن الحدیث، چاپ پنجم، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.

۷.امام فخر رازی: تفسیر کبیر، ج ۳ و ج ۲۵ و ج ۲۷، چاپ سوم، احیاء التراث.

۸.احمد بن شعیب نسائی: تفسیر نسائی، ج۲، تحقیق و تعلیق سید بن عباس جلیسی و صبری عبدالخالق شافعی، چاپ اول، مکتبه السنه، ۱۴۱۰ ه.

۹.ابوبکر خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج۸.

ص:۱۸۰

۱۰.جلال الدین سیوطی: تاریخ الخلفا، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ اول، مطبعه العاده مصر، ۱۳۷۱ ه.

۱۱.شیخ منصور علی ناصف: التاج الجامع للاصول، ج۳، چاپ دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ه.

۱۲.ابن جریر طبری: جامع البیان، ج۱۰، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه.

۱۳.ابن اثیر جزری: جامع الاصول، ج۱، چاپ اول، مطبعه السنه المحمدی، ۱۳۶۸ ه.

۱۴.محمد بن احمد انصاری قرطبی: الجامع الاحکام القرآن، ج ۸ و ج ۱۷، دارالحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه.

۱۵.جلال الدین سیوطی: جامع الصغیر، ج۱، چاپ اول، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه.

۱۶.ابونعیم اصفهانی: حلیه الأولیاء، ج۱ و ۹، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ه.

۱۷.جلال الدین سیوطی: الحاوی للفتاوی، ج۲، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه.

۱۸.نسائی: الخصائص.

۱۹.جلال الدین سیوطی: الدرالمنثور فی التفسیر المأثور، ج ۶ و ج ۷، چاپ اول، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه.

۲۰.ابن بهرام دارمی: سنن، ج۲، چاپ دارالکفر.

۲۱.ابوبکر احمد بن حسن بیهقی: سنن بیهقی، ج۲، دارالمعرفه، ۱۴۱۳ ه.

۲۲.مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح، ج۵، چاپ اول، تحقیق دکتر موسی و احمد، مؤسسه عزّالدین، ۱۴۰۷ ه.

۲۳.ابوعیسی ترمذی: صحیح، ج۲.

۲۴.ابن حجر هیتمی: صواعق المحرقه، چاپ مکتبه قاهره، داراطباعه محمدیه.

۲۵.ابن سعد : طبقات الکبری، ج۲، دار بیروت، ۱۴۰۵.

۲۶.یوسف بن یحیی مقدسی شافعی: عقد الدرر فی اخبار المنتظر، تحقیق دکتر عبدالفتاح محمد الحلو، تعلیق علی نظری منفرد، چاپ اول، انتشارات نصایح، ۱۴۱۶ ه.

۲۷.ابن تیمیه: علم الحدیث، تحقیق و تعلیق موسی محمد علی، چاپ دوم، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ه.

۲۸.میر سید حامد حسین موسوی، عبقات الأنوار، ج۶-۱، چاپ دوم، موسسه نشر نفائس مخطوطات ۱۳۸۰، چاپ حبل المتین.

۲۹.نظام الدین نیشابوری: غرائب القرآن، ج۲، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ه.

۳۰.عبدالرؤوف مناوی: فیض القدیر، ج۳، چاپ دوم، دارالمعرفه، ۱۳۹۱ ه.

۳۱.عبدالرؤوف مناوی: فیض القدیر، ج۲، چاپ اول، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۶ ه.

۳۲.سید مرتضی حسینی فیروز آبادی: فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج۲، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۲ ه.

۳۳.علی بن حسام الدین متقی هندی: کنز العمال، ج۱ و ج ۳ و ج۷، چاپ موسسه الرساله.

۳۴.محمد بن عمر زمخشری: کشاف، ج۴، منشورات بلاغه.

۳۵.خطیب بغدادی: الکفایه فی علم الروایه، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ه.

ص:۱۸۲

۳۶.نـور الـدین هیثمی: کشـف الأسـتار عن زوائـد الـبزار علی الکتب و السـنه، تحقیـق حـبیب الرحمن اعظمی، ج۳، چـاپ اول، موسسه الرساله، ۱۴۰۴ ه.

۳۷.ابن منظور: لسان العرب، ج۱۱ و ج۱۳ و... نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ ه.

۳۸.نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی: مجمع الزوائد، منبع الفوائد، ج۱ و ج۶ و ج۹، موسسه المعارف، ۱۴۰۶ ه.

۳۹.نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی: مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج۵ و ج۹، چاپ دوم، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷م.

۴۰.ملا علی قاری: مرقاه المفاتیح، ج۵، مکتبه الاسلامیه، حاج ریاض شیخ.

۴۱.راغب اصفهانی: مفردات، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ه.

۴۲.صدرالدین صدر: المهدی، مکتبه المنهل، ۱۳۹۸ ه.

۴۳.امام حافظ حاکم نیشابوری: مستدرک الصحیحین، ج۳، چاپ دارالمعرفه.

۴۴.بشار عوا معروف و همکاران: المسند الجامع، ج۲ و ۵، دارالجیل و شرکه المتحده، چاپ اول، ۱۴۱۳.

۴۵.نور الـدین هیثمی: مجمع البحرین فی زوائـد المعجمین، ج۳، تحقیق محمـد حسن محمد حسن اسـماعیل شافعی، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ه.

۴۶.ابن حجر عسقلانی: المطالب العالیه بزوائد الثمانیه، ج۴ و ج۵، تحقیق ابی بلال و غنیم بن عباس غنیم، چاپ اول، دارالوطن، ۱۴۱۸ ه.

ص:۱۸۳

۴۷.یوسف بن اسماعیل النبهانی: منتخب الصحیحین، من کلام سید الکونین، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۳ ه.

۴۸.احمد بن حنبل: مسند، ج۳ و ج۴ و ج۵، چاپ دار صادر بیروت.

۴۹.عبد بن حمید: مسند، ج۷.

۵۰.ابن اثیر: النهایه، ج۳، مکتبه العلمیه (بیروت).

ص:۱۸۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹